وقف مرحوم
استاد زین الدین جعفر زاهدی
به کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس

۷۱۲۲ / ۱۷ / ۸۷

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: تذکرة الائمة

مؤلف متن: محمد باقر بن محمد تقی لاهیجی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: — — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۴

جزء کتب: تاریخ — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۱۱۶

طول: ۲۱ — عرض: ۱۵ — شماره عمومی: ۲۵۵۰۴

وقفی / خریداری — تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات:

فهرست شد ... ۱۳۸۹/۳/۴

اندازه نوشته: ۱۲/۵ × ۹/۵

۳

فارسی　　　　تذکرة الائمه

موضوع: کلام و امامت و تاریخ

مؤلف: مولی محمد باقر بن محمد تقی علامه مجلسی

آغاز: بعد از بسمله الحمد لله الذی جعل النبیین لسان صدق فی الآخرین

انجام: حقتعالی باین است عطا کرده است و در پی پسران حضرت نماز کنند

تاریخ: پنجم شهر محرم الحرام ۱۲۴۷ هجری

خط نستعلیق　　کاغذ فرنگی　　جلد چرمی

اندازه (۱۴) ۱۵×۲۱　　برگ ۱۰۸

نسخه ایست ظریف عناوین را با شنگرف نوشته و بر فراز آیات و روایات خط کشیده اند

در ظهر ورق اول خطبة البیان را نگاشته اند

خطبة البیان از کلام درر انتظام ...

موسی الکلیم ... متکلم علی لسان عیسی

عیسی فی المهد انا الذی ... انا الذی فرع الزیتون و قندیل النبوة انا مصباح الهدی انا مشکوة فیها النور

المصطفی انا الذی اری اعمال العباد و لا یعزب عنی شیء فی الارض و لا فی السماء انا خازن السموات و الارضین انا الذی اعلم

اعلم بعدد النجوم و عدد قطرات الامطار انا اقتل القتیلین و احیی و اظهر کیف شئت انا الذی عندی الف کتاب من کتب الانبیاء

انا الذی اعلم ما یحدث فی اللیل و النهار امر بعد امر و شیا بعد شیء الی یوم القیمة انا الذی عندی اثنان و سبعون اسماء من اسمائه

العظام انا الکعبه و البیت الحرام انا الذی یملکنی الله شرق الارض و غربها اسرع من طرفة العین و لمح البصر انا محمد المصطفی

کما قال ... علی علیه السلم ... و انا منه انا الممدوح بروح القدس انا اظهر کیف شئت انا باب خطبتهم　و لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا علی یا علی مددی یا مرتضی علی بقربان برس

...

وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد فهذه خطبة البيان لأمير المؤمنين

... سلطان الاولياء امير المؤمنين علي مرتضى عليه صلوات رب الأرض والسماء انا الذي عندي علم الكتاب وما كان وما يكون

انا الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمد غيري وانا بكل شيء عليم وانا الذي عندي خاتم سليمان انا حجة الله انا قلب الله انا آدم الاول انا نوح

انا ابراهيم الخليل الاول حين القى في النار انا رجل واحد منه انا معصوم من عند الله انا خازن علم الله انا حجة الله على من في السماء

والارضين انا الراجفة انا الرادفة انا الصور انا منكلم بلغة في الدنيا انا المتكلم بسبعين لسان ومفتي شيء بالسبعين

انا ولي الله في ارضه انا الذي دعوت السماء فيها هم فاجابني انا الذي دعوت الشمس والقمر فاجابني انا مخرج العين ومغرس

انا مضيء الشمس ومطلع القمر ومنشئ النجوم انا منشئ جوار الفلك في البحر انا اعلم خطرات القلوب ولمح العيون وما

في الصدور انا الصلوة المؤمنين وزكوتهم وحجهم وجهادهم انا صاحب الحشر الاول والآخر انا الذي انجيت ابراهيم من نار

نمرود ومونسه انا الذي اهلكت الجبارين والفراعنة المتقدمين بسيف ذو الفقار انا مونس يوسف الصديق في الجب انا

صاحب الخضر وموسى ومعلمهما انا الذي ابرئ الاكمه والابرص اعلم ما في الضمير انا انبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم انا

الذي خدمني جبرئيل وميكائيل انا الذي ردت علي الشمس مرتين انا الذي حفظ الله بي جبرئيل وميكائيل ... انا صاحب

الطور انا الكتاب المسطور انا البيت المعمور انا وارث الرسل انا الذي اظهرني على الدين كله انا الذي ... من خوف

رسول الله انا باب فتح الله لعباده من دخله كان آمنا ومن خرج منه كان كافرا انا الذي بيدي الجنان ومفاتيح النيران انا جاوزت

موسى الكليم في بحر فرعون انا الذي علم بهم البهائم ومنطق الطير انا باب الله وحجته وامين الله انا المتكلم على لسان عيسى

عيسى في المهد انا الذي تاب الله على داود انا الذي نفخ الزيتون وقنديل النبوة انا مصباح الهدى انا مشكوة فيها نور

المصطفى انا الذي ارى اعمال العباد ولا يعزب عني شيء في الارض ولا في السماء انا خازن السموات والارضين انا الذي علم

اعلم بعدد النجوم وقطرات الامطار انا اقتل الفتنتين واحد واظهر كيف شئت انا الذي عندي الف كتاب من كتب الانبياء

انا الذي علم ما يجري في الليل والنهار امرا بعد امر وشيئا بعد شيء الى يوم القيمة انا الذي عندي اثنان وسبعون اسماء من اسماء الله

العظام انا الكعبة والبيت الحرام انا الذي يلك الله شرق الارض وغربها اسرع من طرفة العين ولمح البصر انا محمد المصطفى

كما قال ص على عليه السلم مني وانا منه انا المحمود بروح القدس انا اظهر كيف شئت انا باب خطبتهم ولا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا علي يا علي مددي يا مرتضى على ...

تمت

رب یسر و تمم بالخیر

هذا کتاب تذکرة الائمة وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل للمتقین لسان صدق فی الآخرین وجعل الائمة المعصومین
تذکرة للمتقین والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین وآله خیرة الوصیین
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید بندهٔ خاکسار گناهکار محمد
باقر ابن محمد تقی حشرهما الله تعالی مع الائمة الابرار که این رساله ایست در
چگونگی احوالات کلمات الله التامات اعنی حضرات ائمهٔ معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین الی یوم الدین که از کتب معتبرهٔ اهل اسلام و اهل فرقه
وسایر ادیان باطله استخراج شده از مدت حیات و سبب وفات و
سنین عمر و عدد اولاد و فرزندان و موضع مشاهد ایشان و عدد ازواج
و وقایع احوال ایشان رو داده به سعید اسماعیل و اختصار مینماید و آن را به تذکرة
الائمه موسوم ساخت و بمقدمه و چهارده باب و خاتمه مرتب گردانید
والله الموفق والمعین و بر این شد و به نستعین و هو حسبی و نعم الوکیل مقدمه در بیان ظهور ولادت

حضرت

حضرت سید المرسلین وحبیب اله العالمین صلی الله علیه وآله الطاهرین در حدیث معتبر از
لیث بن سعید روایت کرده اند که گفت نزد معاویه غاویه بودم کعب الاحبار حاضر بود گفت
من از او سوال کردم که شما چگونه یافتید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صلی اله علیه وآله
الطاهرین را در کتابهای خود وفضیلتی برای آنحضرت یافته اید کعب منقبت بعد آو
علیه علیه که به مبدا و لاحضرت یافته پس خوشا بر زبان معاویه غاویه لعین جاری ساخت
گفت بگو ای ابو اسحق آنچه دیده و میدانی کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام که همه
از آسمان فرود آمده و صحف دانیال پیغمبر را نیز خوانده ام و در همه آنها ذکر ولادت آنحضرت
و ذکر عترت او و پدرش که نام آنحضرت معروف است در همه کتابها و در هنگام ولادت هیچ
پیغمبری ملائکه نازل نشده بغیر از عیسی و احمد صلوات الله علیه وآله و حجابهای بهشت نزدند برای زنی
بغیر از مریم و آمنه مرحومه و ملائکه موکل نشدند برای در وقت زائیدن و حامله بودن بغیر از مادر عیسی ع
و مادر احمد ص و علامت حمل آنحضرت آن بود که شبی که آمنه به آنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانهای
هفتگانه که بشارت باد شما را که در شب هو از خاتم انبیا در صدف عصمت در جلالت بطن قرار گرفت و در جمیع
دریاها و زمینها این مژده منتشر گردید ندا کردند که در روی زمین هیچ درنده و پرنده نماند که
بر ولادت شریف آنحضرت نور دیده ابو البشر مطلع نگردید و در شب ولادت سعادت آیات آنحضرت هفتاد هزار
قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید سفید زینت کردند آنها را قصور ولادت نام نهادند و جمیع
بهشتها را زینت دادند و ندا کردند که شاد شوید و بر خود ببالید که پیغمبر دوستان شما متولد شد پس بهشت

خبر بد و نافه بگشاد خندان و شنیدم که یکی از ماهی دریایی که در آسمانست آنرا طموسا میگویند که
سپید و بزرگست ماهیت و هفصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفصد هزار گاو را می برد که هر گاوی
از دنیا بزرگتر است و هر یکی از آن گاوها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز و آن ماهی از رفتار آنها خبر
ندارد آن ماهی از خبر ولادت آنحضرت از شوق و شادی بحرکت آمد اگر خدای تعالی او را نگاهداشتی نبگردانیدی
همه زمین و آسمانها را بر میگردانیدی و شنیدم که آنروز هیچ کوهی نماند که کوه دیگر را بشارت نداد همه صدا
بلا اله الا الله اکبر گویند و جمیع کوهها خاضع شدند نزد ابو قبیس برای کرامت محمد ﷺ و جمیع درختها تقدیس
حقتعالی گفتند بشادی و میوه ها بشادی ولادت آنحضرت طبل زدند و در میان زمین و آسمانها هفتاد عمود از انواع
نورها که هیچ یک بدیگری شبیه نبود بلند شد و روح آدم ﷺ را بشارت دادند پس هفتاد هزار برابر حسن
او مضاعف شد و در آنروز تلخی مرگ از کام او بیرون رفت و حوض کوثر در بهشت باضطراب آمده موج زد
هزار قصر از در و یاقوت بیرون انداخت برای نثار ولادت آنحضرت و شیطانها را در زنجیرها بستند و جبرئیل
روز آدم را در قلعه محبوس ساختند و بتها همه سرنگون شدند و فریادها و واویلا از آنها بلند شد کی آل قریش
آمدند بسوی شما بشارت دهند از لوای بهشتی و ترسیدند از عذابها و با دولت عزت و سعادتمندی بزرگ
و ادوات خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته ایم که عزت او بهترین مردم اند بعد از و مردم درانجا دادای
در دنیا احدی از آنان بر زمین راه می روند معاویه غادیه گفت ای ابو اسحق عزت او کیستند
که گفت فرزندان فاطمه اند پس معاویه روی بحسن کرد و لبهای خود را بدندان گزید و دست بر ریش
سوم خویش میمالید پس کعب گفت یافته ایم صفت دو فرزند دلبند فاطمه را که خواهند کشت بدترین خلق خدا

وصدای از کعبه شنیدند

معاویه غاویه گفت که تو خواهد کشت آن مار که گفت مرد را زیر نشین پس معاویه غاویه بترسانند گفت بر خیزید و سنجابها بهد
از دست من اگر میخواهید پس برخواستیم و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که حق تعالی بود و هیچ خلق با او نبود پس
چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد مصطفی صلعم بود و او را آفرید پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و لوح
و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند بچهار صد و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر را خلق کرد
هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و او را بپاکی یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت
و میفرمود نور مراد و مقصود من از خلق عالم تویی ای آراسته کننده چیزها و سعادت و برگزیده من از خلق من بعزت و جلال
خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را هم نیافریدم و هر که ترا دوست میدارد من او را دوست میدارم پس هر که
ترا دشمن دارد من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع او بلند گردید پس حق تعالی نظر کرد از آن
نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب کبریا
و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلعم را که داخل شود در حجاب قدرت پس داخل
شد دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان عالم السر و اخفی و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان العلی
الاعلی و در حجاب عزت ده هزار سال میگفت سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر و هشت هزار
سال در حجاب جبروت میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان رب العرش العظیم و شش هزار سال
در حجاب نبوت میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون و در حجاب کبریا پنج هزار سال میگفت سبحان العلی العظیم و در

حجاب منزلت چهار هزار سال معتکف سبحان العلی الکریم و در حجاب رفعت سه هزار سال معتکف سبحان ذی الملک والملکوت
و دو هزار سال در حجاب سعادت معتکف سبحان من یزول الاشیاء ولا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال معتکف
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حق تعالی از نور پاک محمد ص بیست دریا از نور بیافرید
و در هر دریا علم چند بود که بغیر از خدا کسی نداند پس امر فرمود نور پاک پیغمبر را که فرو رود در دریای عزت و دریای
صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای وفا و دریای حلم و دریای پرهیز و دریای خشیت
و دریای امانت و دریای عهد و دریای مزید و دریای هدایت و دریای ثبات و دریای حیا الا که در جمیع آن
بحور غوطه خورد و چون از آخر دریاها بیرون آمد حق سبحانه و تعالی وحی نمود بسوی او که ای حبیب من و ای بهترین
پیغمبران من و ای اول آفریدهای من و ای آخر رسولان من توی شفیع روز جزا پس آن نور پاک به سجده افتاد چون
آفرینش صد و بیست و چهار هزار قطره از او بریخت پس حق تعالی از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران بیافرید
پس آن نورها بر دور نور محمد مصطفی ص طواف کردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل
سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی همه را ندا کرد که آیا میشناسید مرا پس نور محمد مصطفی ص پیش از سایر انوار ندا کرد
که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک رب الارباب و ملک الملوک پس خدا او را ندا کرد که توی برگزیده
من و دوست من و بهترین خلق من امت تو بهترین امتها پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا دو نیم کرد
و در یک نیم آن به نظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در نیم دیگر به نظر شفقت نظر کرد و عرش را از آن آفرید

و عرش را بر دوش آب گذاشت پس ...

۲ عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را بیافرید و بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید را پس قلم هزار سال
مدهوش گردید از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود که بنویس لا اله
الا الله محمد رسول الله پس قلم نام محمد را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت
شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را بنام خود یاد داده و با یاد خود مقرون کرده‌ای حق تعالی
وحی نمود که ای قلم اگر او نبودی ترا خلق نمیکردم و نمی آفریدم خلق خود را مگر از برای او پس او بشارت دهنده و ترساننده
و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و حبیب منست پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت
در جواب فرمود علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سنت سلام کردن و جواب دادن واجب شد پس حق تعالی
امر فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس حق تعالی ملکی چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد
و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان ایشان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد ص بهشت را بیافرید و بچهار صفت
آنرا زینت بخشید بتعظیم و جلال و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل ایمان و طاعت خود مقرر نمود
پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق نمود و از کف آن زمینها را چون خلق نمود زمینها را مانند کشتی در حرکت بود
پس کوهها را خلق نمود تا زمین قرار گیرد پس ملکی خلق نمود که زمینها را بر دوش برداشت و سنگ عظیم آفرید که پای ملک بر آن قرار
گرفت و گاوی عظیم بیافرید که سنگ بر پشت آن ایستاد و ماهی عظیم آفرید که پای گاو بر پشت آن ماهی است و ماهی
بر روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را

این اشاره است بر حدیث جف القلم بما کان
و ما یکون

بدو نور منور گردانید نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت را بیافرید و از عدل خوف و بیم و از علم
رضا و خوشنودی و از علم مروت و از سخاوت محبت را بیافرید پس چون جمیع این صفات را در طینت محمد صلعم ودیعت نهاد آنحضرت
تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مومنان از انوار محمد صلعم آفرید پس آفتاب و ماه و ستارگان و شب و روز و روشنائی
و تاریکیها و سایر ملایکه را از نور محمد صلعم بیافرید پس نور مقدس آنحضرت صلعم در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانید
پس هفتاد هزار سال دیگر او را در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس نور آنحضرت را از آسمان به آسمان منتقل گردانید و تا به آسمان
اول رسانید پس در آسمان اول بود تا آنکه حق تعالی اراده کرد که حضرت آدم علیه السلام بیافریند و امر فرمود جبرئیل را که نازل
شو بسوی زمین و قبضه از خاک آن برای بدن آدم فرا گیر در این حین سخن گفت زمین گفت که خدا میخواهد
از تو خلقی بیافریند و او را به آتش عذاب کند پس چون ملایک بیایند بگو که پناه می برم از آنکه از من چیزی بگیرد که آتش
را در آن بهره باشد پس چون جبرئیل نازل شد زمین استغاثه نمود جبرئیل کف برنگرفت بدرگاه الهی
زمین پناه گرفت بخدا زمین پس من او را رحم کردم هم چنین میکائیل و اسرافیل هر یک که می آمدند
برگشتند پس حق تعالی عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل گفت من نیز پناه برم بعزت خدا از آنکه
فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پایین و تمام روی زمین از سفید و سیاه و سرخ و زرد و سخت و نرم زمین
برگرفت و بدین سبب اخلاق و رنگهای فرزندان آدم مختلف شد پس حق تعالی وحی نمود بعزرائیل
که چرا آنرا نور رحم نکردی چنانکه ایشان رحم کردند گفت فرمان بردار تو بهتر بود از رحم کردن

بران آن پس وحی نمود که میخواهم که ازین خاک خلقی بیافرینم که بعضی از آن ورثهٔ پیغمبران و انبیا و بدکاران در زیان ایشان باشند
و نیز قبض کنند ارواح همه را کردانیدم پس امر کرد خدا جبرئیل را که بیاورد از آن قبضهٔ سفید نورانی را که طینت مقدس
پیغمبر آخر الزمان بود و او را صاحب مخلوقات بود پس جبرئیل با تمام صافات و مسبحان بیامد به نزد موضع ضریح مقدس آنحضرت و آن
قبضه را گرفت و با آب تسنیم و با آب تعظیم و با آب تکریم و با آب تکوین و با آب رحمت و با آب [illegible] شودی و با آب عفو تخمیر کردند پس از آن حضرت
را از هدایت او سینه اش را از شفقت و دستهایش را از سخاوت و دلش را از صبر و یقین و فرجش را از عفت و پایش را از
شرف و نقصانش را از بوی خوش آفرید پس مخلوط کردانید آن طینت را با طینت آدم ع چون جسد او تمام شد
ملائکه وحی نمود که من بشری می آفرینم از گل پس چون او را درست کنم و روح در او دمم همه سجده او را کنید نزد او پس
ملائکه جسد آدم را در زمین گذاشتند و ملائکه منتظر فرمان الهی بودند که هر گاه مامور گردند به سجده سجده نمایند پس حق تعالی امر نمود روح
آدم ع را که داخل بدن او شود و روح مکان را دید تنگ و از داخل شدن استعفا نمود پس حق تعالی فرمود که از روی کراهت داخل
شو و به کراهت بیرون آی پس داخل شده چون به دیده های آنحضرت رسید آدم ع جسد خود را دید و صدای تسبیح ملائکه
را شنید پس چون به دماغش رسید عطسه کرد پس خدا او را به سخن در آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلامی بود که آدم ع به آن تکلم
نمود پس در جواب حمد خدای تعالی فرمود یرحمک الله ای آدم ترا برای رحمت خلق کردم و رحمت خود را برای تو
و فرزندان تو مقرر کردم هر گاه بگویند مثل آنچه تو گفتی پس این سبب دعا کردن برای عطسه سنت است و هیچ چیز بر شیطان
گرانتر است از دعا کردن برای عطسه کننده پس آدم ع نظر کرد بسوی آسمان دید که در عرش نوشته است لا اله الا الله

محمد رسول الله و اسماء اهل بیت آنحضرت ع دید که بر عرش نوشته است چون روح رسید بر آنها آنحضرت ع بی‌بلی انکه
نقد مهای او رسید خواست که برخیزد نتوانست پس خدا فرمود خلق الانسان من عجل یعنی آفریده شده است انسان
از تعجیل کردن تم الحدیث پس نور محمد ص از آدم به شیث ع و از شیث به انوش و از او به قینان و از او به مهلائیل و از او
به یارد که برخوردن گوشت مرغ و ماهی و اختراع ع دیگر از یارد شده حق تعالی چهل پسر یا دو عنایت فرمود خوردترین
فرزندان او اخنوخ بود که ادریس ع است و از یارد در این که اخنوخ است منتقل شد و حکما او را هرمس میگویند
و علم حکمت و ریاضی و هندسیات و هیئت و طلسمات و اعداد و طب متعلق بان حضرت است و صد شهر بنا کرد و قوت
بابت آنها نشد فرموده بیع سال عمر داد و صنعت خیاطی و دانش نجوم و کرّ این بنیاد از مخترعات اوست پس آن نور منتقل شد از اخنوخ
به متوشلخ و از او به لمک که ملک نیز میگویند و از او به نوح ع منتقل شد که ذریت او را فریدون میگویند و مادر نوح نقیوس نام بود
و از نوح به سام که عجمان او را ایرج میگویند و از انبیاء و اوصیاء و صالحان و ملوک و سلاطین و اکثر مومنان از نسل
او بودند و این نور از سام منتقل شد به ارفخشد و از او به شالح و از او به عابر که بعضی هود ع میدانند و از او به فالغ
و از او به ارغو و از او به شروغ و از او به ناحور و از او به تارخ و از او به ابراهیم ع که مجوس میگویند زردشت همین است که صاحب صحف است
که عبادت آذر نمودند باز ندانست و اینکه اهل سنت پدر آنحضرت را آذر میدانند محض عناد و افترا است بر آنحضرت بلکه آذر عم
آنحضرت است چرا که انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام از کفر بهم نرسند و از صلب مشرک در رحم
کافره پرورش نیابند و این قول اجماعی است پس نور آنحضرت از ابراهیم به اسمعیل ع و از او به قیدار و از او به حمل و از او به سلامان

و از و همیسع و از و نابت و از و ادد و از و عدنان و از و معد و از و نزار و از و مضر و از و الیاس و از و مدرکه و از و خزیمه و از و کنانه و از و نضر که قریش است و از و مالک و از و فهر و از و غالب و از و لوی و از و کعب و از و مره و از و کلاب و از و قصی که اسم او زید است و از قصی عبد مناف که اسم او مغیره است و از و هاشم که اسم او عمرو است و از و عبد المطلب که اسم او شیبة الحمد است و از و عبد الله و از عبد الله آنحضرت بوجود آمد و چگونگی تولد و باقی احوالات آنحضرت در کتاب بحار الانوار و سایر کتب بسط تمام دارد هر که رجوع بمطالعه آنها نماید

باب اول

در ذکر نامهای آنحضرت

بدانکه کنیت آنحضرت ابو القاسم و نام مبارک محمد است و احمد و این دو از اسماء مشهوره آنحضرت است و نامهای دیگر و القاب در قرآن و احادیث بسیار مذکور است مثل عبد الله و یس و طه و مقفی و فاتح و کافی و خاتم و حاشر و مبشر و مزمل و مدثر و موقف و قسیم و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و منیر و نبی و امی و نور و نعمت و رئوف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و حم و سراج و منیر و رحمة للعالمین و المصطفی و رسول الله و خاتم النبیین و آنچه مشهور است از پیغمبران دیگر دو نام دارند آدم ابو البشر و یعقوب و اسرائیل و عیسی و مسیح و موسی کلیم و اسکندر ذو القرنین علیهم السلام و پیغمبران که پادشاه بودند آدم و شیث و موسی و یوشع و یوسف و داود و سلیمان و ذو القرنین و آنحضرت علیهم السلام و پدر آنحضرت از آفتاب مشهورتر است و مادر آنجناب آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن قصی است و دایه آنحضرت حلیمه سعدیه و مربیه آنحضرت ام ایمن است و برادر رضاعی آنحضرت ام ایمن و عثمان بن مظعون است از اکابر صحابه است و فرزند

در خارج مدینه است که بعضی توهم کرده اند که عثمان بن عفان است امام سنیان و ثانی سلطان میدانند و غلط است
و نام مبارک آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود در صحف جدید لیوه است و در توریه بطریق صحیح مود مود است و بروایت
دیگر او دیاذ ادور و در لغت حبشی منذمنذ و در انجیل سمانی احمد و در اناجیل متحرف لفظ مهید و در انجیل
متی مارکار و در انجیل مرقوس نیز رفلیط و در انجیل لوقا مجیلا و در انجیل یوحنا ماکا در و در انجیل فریکیان ستنطیاب
و در کتاب زند الیناع مجوس که صحف ابراهیم میدانند ستیم است و در پاتنکیل جمید و در کتاب الفلیون عبدتمه و در کتاب
دانیال ع ابائد ذ کتاب براهم نش و در کتاب شاکمونی هندوان تنسی دهنده و در صحف خاشر و بروایت دیگر منقبق و در زبور
طاب طاب و در لغت رومی فلبطیس و در لغت یونان نحمی و در کتاب شعیا پیغمبر و در کتاب سلیمان ع که قرقان
آنرا اکبر گویند نامند عم آنحضرت است و در کتاب دوتر نامی نورانیه و در فصل سیم اسم آنحضرت نیز فلیت و در کتاب
همه فرقان بلکه عیسویان مساحب است و خاتم زیرا که میگویند که خاتم انبیا باید باشد و بعضی اسناد این خاتم را بحضرت
عیسی ع میدهند و این بطلان مذهب ایشان است زیرا که اسناد الوهیت بحضرت میدهند ولادت باسعادت
حضرت رسول ص در روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول در سال عام الفیل بود و سبب تاریخ آنکه نجاشی پادشاه حبشه
ابرهه را سردار نمود با فیل و لشکر بجهت خرابی کعبه فرستاد خدای تعالی ایشان را بعذاب سجین هلاک گردانید و ابابیل
بر ایشان مسلط ساخت پس آن سال را عرب تاریخ کردند و کلینی در کافی تصریح بدوازدهم ربیع الاول نموده
و عامه برین قائلند و خبر اکه حدیث محمول به تقیه باشد و تولد آنجناب بعد از هفت سال از سلطنت کسری

زیاده از ربعه که چهار بند بعد از رفع عیسی [illegible] و در انجیل ... نا نابک منفوس ... و در کتاب فرقنف ... لوقا

که نوشیروان عادل بن قباد است بوده از ملوک ساسانیان عجم و نوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت
و ملوک شام و روم و چین و هند و عرب او را اطاعت میکردند دار الملک کوفه و مداین سبعه عراق عرب
بود و حضرت رسالت فرموده است انا ولدت فی زمن الملک العادل و او را عادل یاد فرموده است اما نوشیروان مجوس بود و عبده
نار چون صیت عدالت او از مشرق تا مغرب رسیده بود عادل واقعی بود حق تعالی به سبب عدالت او را مواخذه نخواهد فرمود
و حاتم طایی را نیز به سبب سخاوت و ایشان را در اعراف خواهند کرد ذکر [illegible] بعثت آنحضرت
در شب دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب المرجب بود در خانه ام المومنین خدیجة الکبری رضی الله عنها در مکه معظمه واقع شد
بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین و جد آنحضرت برحمت ایزدی واصل شده بودند در عهد حضرت
ابو طالب علیه الرحمه که پرورش یافت و آنحضرت قبل از رسالت نبی بود و بر ذات مقدس بدین هیچ پیغمبری نه ابرا عبادت کرد الا طریق
مرضیه خود و اینکه بعضی گویند که بشریعت ابراهیم و حضرت نوح عمل میکرد و بعضی گویند بشریعت عیسی میکرد اینها از
اقوال کاذبه عامه است و اصلی ندارد و آنحضرت بر کافه خلایق از مغرب و مشرق و عرب و عجم و ترک و دیلم و سبا
و سغد و اهل هند و چین و خطا و ختن و شام و روم و فرنگ و تمام اقلیم سبعه و ماورای اقلیم یاجوج و ماجوج و طوایف
جان بن جان و شیاطین و اهرمن و عفاریت و فیل و افیلس و برنان و غولان و قاطبه خلایق و اعلام از ذوی العقول مبعوث
بود و بعضی میگویند آنحضرت مبعوث بود بر ملایکه و روحانیان و این قول نزد فقیر اقوی است و در ایام نبوت آنجناب
سیزده سال در مکه معظمه تشریف میداشت و ده سال در مدینه مشرفه خلایق را هدایت میفرمود و جبرئیل [illegible] چهار

هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شده و مفضل بن عمر روایت کرده اند و دو مرتبه آنحضرت جبرئیل را بصورت اصلی خود دید
که ما بین آسمانها و زمینها پر شده بود از عظم جثه او و بر آنحضرت گاهی روح الامین بصورت دحیه کلبی بن خلیفه نازل میشد و
روح الامین ملکیست از اعظم تمام ملائکه و اکثر زمره ملائکه بر آن حضرت نازل شده اند و هیچکس از انبیاء عظام بمعراج
نرفت مگر آنحضرت دو مرتبه با کمر تبه هم نقل کرده اند و دو مرتبه مشهور است یکی جسمانی و یکی روحانی و معراج آنحضرت جسمانی
بود و بعضی از علماء متکلمین و غیره بروحانی قایلند و در شب معراج بساط عزت و رحمت پروردگار خود آنحضرت
نزدیک شد که در مقام قرب قاب قوسین او ادنی بخطاب مستطاب رب الارباب رسید
نازل ... که آنحضرت معراج نموده اند و متفق علیه بوده است که این آیات از توریه است و الکار نداریم ما محمدی را پوشانده و میگویند
پیغمبر موعود مهدیست ولو تمام یاد نبود دیگر کوش براعوا ذو نای آنکه اینست خدا پیغمبری از بنی اسرائیل مثل موسی
که میخواند خدا ایرا با نبم آل ... نابی مقربحا مجا کامونی یاقیم لخا ادونای الوهخا عون ... میکنم پیغمبری
از میان پسر برادران تو برانگیزانم که بخواند خدای شود که از او بشنوید و بدین عبارت که الا اسمعیل سمعتیخا هینه برختی اوتو
ها هر لحی اوتو اودما وذ بمحی سمعیل عظیمه است بر نوار ابراهیم آفرین و نسل بزرگ وا زودست کالان خلق که محمد است
انونیم انسا یولید ... اقیم لاهم مقرب احیهم کاموخا و ناتی دباری بفیو و دبر الاهم ... از اوست دوازده امام
که بهم مرسند از و وان پیغمبر را بر خزانم با بنیا از میان برادران ایشان و بکلام سخن خود را در دهن او و هر آنچه بعزم به
با ایشان که ایمان بیاورید هر آنچه انیس را ... بآواز ... در صوت و ... نشاو ... بنیامیم شاه و ...

روایت کند ابو محمد مهدی بن نزار الحسینی القاینی که گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی و گفت حدیث
کرد مرا فزاری ابو یوسف بن یعقوب المقری و گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حاتم و گفت حدیث کرد مرا محمد بن
یزید سلمی و گفت حدیث کرد مرا ابو نصر مصری و گفت حدیث کرد مرا زید پسر ابو موسی و گفت حدیث کرد مرا ابن
هارون از عثمان بن عطا از پدرش و او از عبد الله عباس که گفت آنچه نازل شد بمکه اول اقرأ بود پس نون پس و قیل یا ایها
المزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس کورت پس سبح اسم پس و اللیل پس و الفجر پس و الضحی پس الم نشرح پس و العصر پس
و العادیات پس انا اعطیناک پس الهیکم پس ارایت پس کافرون پس الم تر کیف پس قل اعوذ برب الفلق پس قل هو الله پس
و النجم پس عبس پس انا انزلناه پس و الشمس پس بروج پس و التین پس لایلاف پس القارعه پس قیامه پس همزه پس و المرسلات
پس ق پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر پس انعام
پس الصافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس نوح پس حم پس سجده پس حمعسق پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس
ذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابراهیم پس انبیا پس مومنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس الحاقه پس معارج پس
عم پس نازعات پس انفطرت پس و انشقت پس روم پس عنکبوت پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره است که بمکه نازل شده است و نام مکه
معظمه در سر سورتهای قرآن بنامهای مختلف نوشته اند و در مصحف قدیم اسامی مکه این است که اگر در جایی ببینند نزول
از آن بدانند مکه و بلد الحرام و صلاح و عرش و قادسیه و مقدسه و ناسه و الناس و الباسه و البیت العتیق و ام رحم و ام
القری و حاطمه و راس و کوثی اسم بقعه است که منزل بنی عبد الدار بود و آنچه نازل شده است سوره باسم در مدینه شرفه

این است البقره پس انفال پس اعراف پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزلت پس حدید پس سوره محمد ص پس رعد پس
رحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم
پس تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این مبسوط نوشته شده است و اسامی مدینه را سید مرتضی همین نحو جمع فرموده
است یثرب و طیبه و طابه و دار و سکینه و جابره و مجبوره و محبه و محبوبه و عذره و مرحومه و قاصمه از این قران که در میان
است مشهور است آنکه برخی آیه که در فضیلت حضرت امیر المومنین ع و اهل بیت صلوات الله علیهم و در مذمت قریش
و فضایح ایشان بود و بعضی از مذمت ثلثه بود آنرا عثمان علیه ما علیه بیرون کرده است و قلیلی از علماء قرا نیز از این باب می‌نمایند
و میگویند آیات قران مثل این بیشتر بوده الا آنچه در میان است و در اکثر آیات اسم مبارک امیر المومنین و اولاد آنحضرت
صلوات الله علیهم صریح بود آنرا عثمان علیه ما علیه بیرون آورد در چند آیه که صریح مذمت خلفای ثلثه بوده است مثل یا
لیتنی لم اتخذ ابا بکر خلیلا که الحال فلانا خلیلا است و مشهور است که در این اسم ابوبکر بوده بعد از آنکه عثمان از همه ولایات
مصاحف را جمع نموده و عاملان فرستاده از هر جا قریب چهل هزار بود همه را زدود و سوختند و اعتقاد برآن که نوشت بترتیبی
که تا الآن در میان است آن قران را امام گویند پس مردم از روی آن قرآنها نوشتند و از تفسیر کاذب ملا فتح الله که بعضی
از آیات دزدیده عثمان و دو سوره از سوره های قرانی که از مصحف عبدالله ابن مسعود بود نوشته شده است این است این
فقیر درین رساله ایراد می نماید آیات قران ابن مسعود سوره النورین بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین آمنوا بالنورین الذین انزلناهما یتلوان علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران

نوران

٩

نوران بعضهما من بعض وانا السميع العليم ٥ ان الذين يوفون بعهد الله ورسوله في آيات لهم جنات نعيم ٥ والذين كفروا من بعد
ما امنوا بنقض ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم ٥ ان الذين ظلموا انفسهم وعصوا الوصي الرسول اولئك يسقون
من حميم ٥ ان الله الذي نور السموات والارض بما شاء واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين ٥ اولئك
من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن الرحيم ٥ قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد اليم ٥ ان الله اهلك
عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تتقون ٥ وفرعون بما طغى على موسى واخيه هرون اغرقته ومن تبعه اجمعين
ليكون لكم آية وان اكثركم فاسقون ٥ ان الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب حين يسئلون ٥ ان الجحيم ماويهم
وان الله عليم حكيم ٥ يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف يعلمون ٥ قد خسر الذين كانوا عن آياتي وحكمي معرضون ٥ مثل
الذين يوفون بعهدك اني جزيتهم جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم ٥ وان عليا لمن المتقين ٥ وانا
لنوفينه حقه يوم الدين ٥ وما نحن عن ظلمه بغافلين ٥ وكرمناه على اهلك اجمعين ٥ فانه وذريته لصابرون ٥ وان عدوهم
امام المجرمين ٥ قل للذين كفروا بعد ما امنوا طلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم
العهود من بعد توكيدها ٥ وقد ضربنا لكم الامثال من قبل لعلكم تهتدون ٥ يا ايها الرسول قد انزلنا اليك آيات بينات فيها
من يتوفاه مؤمنا ٥ ومن يتولاه من بعدك يظهرون ٥ فاعرض عنهم انهم معرضون ٥ وانا لهم محضرون ٥ في يوم لا يغني
عنهم شيئا ولا هم يرحمون ٥ ان لهم في جهنم مقاما عنه لا يعدلون ٥ فسبح باسم ربك وكن من الساجدين ٥ ولقد ارسلنا
موسى وهرون بما استخلف فبغوا على هرون فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر

فسوف يعلمون ولقد آتيناك الحكم الذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم يرجعون
ومن يتول عن امري فان مرجعه الى جهنم فليتمتع بكفره قليلا فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول قد جعلنا لك
في اعناق الذين آمنوا عهدا فخذه وكن من الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا يحذر الآخرة ويرجو ثواب
رحمة ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم على اعمالهم نادمون انا نبشرك بذريته الصالحين وانهم لامرنا لا يخلفون
فعليهم مني صلوة ورحمة احياء وامواتا في يوم يبعثون وعلى الذين يبغون عليهم من بعدك غضبي انهم كانوا
قوما سوء خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات آمنوا وان الله لذو فضل على العالمين
سورة الولاية بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا بالنبي والولي الذين بعثناهما يهديانكم الى
صراط مستقيم نبي وولي بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان الذين يوفون بعهد الله لهم جنات النعيم فالذين
اذا تليت عليهم آياتنا كانوا بآياتنا مكذبين ان لهم في جهنم مقام عظيم اذا نودي لهم يوم القيامة اين الظالمون
المكذبون للمرسلين ما خلفهم المرسلين الا بالحق وما كان الله لينظرهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلي من
الشاهدين الزيادة في سورة المائدة يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك في علي ان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس في الرعد انما انت منذر وعلي لكل قوم هاد في الشعراء
وسيعلم الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون في النساء ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد
آتينا آل ابراهيم وآل محمد الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما في الصافات وقفوهم انهم مسئولون في ولاية

علی ابن ابی طالب مالکم لا تناصرون فی زمر فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی ابن ابی طالب فی زخرف ولقد
عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه والحسن والحسین والتسعة من ذریة الحسین فنسی فلم نجد له عزما
فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج ما اوحی فی آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی
السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری علیا ولیه عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده
فی بر وکفی الله المومنین القتال بعلی ابن ابی طالب وکان الله قویا عزیزا و در زمن ابی بکر ما نشنیدیم آنحضرت ابا بکر خلیلا
چون عثمان فاجر استحلاف بقرائت نموده فلانا خلیلا نمود مغیر بن عاقه و علماء آن نکردانا حیا واکثر فرقه اسلام این قرائت
که در میان است زیرا که آنها را از برای خود تغییر کردند و معنیها قرار دادند و هر یک بطریق خود خواندند والفاظ و
اعراب را تغییر بسیار دادند بر علم مدبر ظاهر است که به تغیر قول کردند و معلوم نشود که نزول قرآن بقرائت کدام
قاری نازل شده و بچه طریقها آنرا میخوانند و از آنجمله بعضی شنودی و حسن بصری که از علماء عامه و امام اهل
تصوف است به تبدیل بر سوره حمد چه آورده وجه شنو خوانده نحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین ایاک
نعبد و ایاک نستعین ارشدنا سبیل المستقیم سبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم ولا الضالین به تبدیل چه کرده اند
غزوات آنحضرت ۴ از ارباب سیر و تواریخ علماء خاصه و عامه گفته اند که جمع غزوات و جهاد آنحضرت
با کفار زمن و تشیع غزوه بود اول غزوه ابو دعان بود که دهی است در حوالی مدینه مشرفه دوم غزوه بواط
سیم غزوه عشیره چهارم غزوه بدر اولی نام چاهی است مابین حرمین پنجم غزوه بدر کبری و این جنگ در هفدهم

ماه رمضان واقع شد عسکر ظفر اثر آنحضرت سیصد و سیزده نفر بودند و طعام ایشان پیشتر آرد جو و سویق و خرمای پوسیده
بود و در این جنگ هفتاد نفر از صنادید قریش و شیطان ایشان کشته شدند مثل ابوجهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از
عظماء القوم اسیر شدند مثل عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابی طالب و غیره در این جنگ خداوند عالمیان جبرئیل را
با جمعی از ملائکه عظام بمدد آنحضرت فرستاده همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اگر کفار ایشان را میدیدند ششم غزوه بنی
سلیم و هفتم غزوه سویق بعد از آن غزوه ذی امر پس غزوه احد و عسکر آنحضرت در این جنگ هفتصد نفر بودند و
سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود و هند زانیه زوجه او نیز همراه بود و در این حرب دندان مبارک
رسول خدا صلعم بضرب سنگ عتبه بن ابی وقاص ملعون شهید شد و حمزه رضی الله عنه با هفتاد نفر از صحابه کرام شهید شدند
و لشکر اسلام گریختند و به مدینه رفتند بعضی که بعد از سه روز ابی بکر و عثمان علیهم اللعنه از فرار خود آمدند و امیر المومنین ع بر سر جمع
از لشکر پروانه وار گرد او بود و ابنا و جنگ میکرد و کفار میکشت در آخر ابوسفیان منهزم شد بعد از آن غزوه حمران
واقع شد پس غزوه اسد پس غزوه بنی النضیر پس غزوه ذات الرقاع پس غزوه بدر اخری پس غزوه دومة الجندل پس غزوه خندق
که احزاب میگویند و تنگی اکل و شرب در روزه در این جنگ نازل شد و از جمله زیر دستان عمرو بن عبدود کشته شد
و لشکر کفار یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر در این روز بن حرب بن صخر یعنی ابوسفیان علیه ما علیه
السفر بود و حسب المشوره سلمان فارسی خندق بدور مدینه کندند خداوند عالمیان آن مخذول و مردود را با لشکر
منهزم گردانید پس بعد از آن غزوه بنی قریظه واقع شد و در این حرب لشکر آنحضرت قریب سه هزار کس بودند

البلاد

و بسیاری زیهود کشته شدند و بقیة السیف از منازل خود جلاء وطن نمودند بعد از آن غزوهٔ بنی لحیان بعد از آن غزوهٔ بنی مصطلق
پس غزوهٔ حدیبیه واقع شده و حضرت با سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح فرمودند بعد از آن غزوهٔ خیبر و عساکر
ظفر اثر اصحاب درین غزوه هفت هزار کس بودند و جعفر بن ابی طالب در روز فتح قلعه از حبش آمد با بزرگان آنجا
از جانب النجاشی ملقب به نجاشی و نام النجاشی نام جعفر طیار که مشهور است از جملهٔ اتقیای بود که حضرت رسالت پناه با دعا
فرموده که از دل آن نماز در مبالات سنت است بعد از آن غزوهٔ مکه است درین جهاد عدد لشکر آنحضرت به دوازده
هزار کس رسیده بود درین سال بتان را از کعبه انداختند و شکستند و بت هبل را آنحضرت فرمود تا شکستند و در آن باب اسلام
در آمدند ابو سفیان و هند زن او به رضا از پس مسلمان مسلمان شدند و بعد از آن غزوهٔ حنین واقع شد پس غزوهٔ طائف پس
غزوهٔ تبوک و درین حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند آنحضرت بنفس نفیس خود در نه غزوه حاضر بودند و با لشکر
حرب میکردند و اول در بدر کبری و آن در روز جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود سال دوم از هجرت و دیگر جنگ احد
بود و آن در ماه شوال سیم هجرت بود و حرب خندق در شوال سال چهارم از هجرت واقع شد و جنگ مصطلق و بنی لحیان
در ماه شعبان سال پنجم هجرت بود جنگ خیبر و فتح مکه در ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت و جنگ دیگر آن حضرت تبوک است
و در اکثر غزوات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سردار بود و علم خاصهٔ آنحضرت با و بوده و تمام این فتوحات بر دست حضرت
شاه ولایت ظاهر گردانید ذکر ازواج آنحضرت بغیر از ام المؤمنین خدیجه کبری بنت خویلد رضی الله عنها که نکاح بعقد دوام
داشت و ماریه قبطیه مادر ابراهیم آنکه کنیز بود دیگر عایشه بنت ابی بکر بود دختر باکره از زنان آنحضرت سال کبیر و خورد دختر بود و عایشه

سالی کمتر و خوردتر بود و عایشه است که گویند که حمیرا معشوقهٔ آنحضرت بود و آنحضرت به عشق بازی مشغول بود و آنحضرت
بر بلندی میرفت و او با صغیری بود و حضرت او را بر دوش خود برمیداشت این محض کذب و افتراست با دناءت
بار خویش چنین حرکات ناهموار نسبت دادن آیا مناسب است که پیغمبر ایشان چه بوند در دنیا و عقبی غیر خدا از ایشان بیزارست
و دیگر از زنان حفصه دختر عمر بن خطاب بود دیگر ام سلمه بنت ابی امیه این هر دو زن از قریش اند و از غیر قریش صفیه بنت حیی خطب
خیبریه و میمونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش بارمیه و جویریه بنت المصطلقیه عدد اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه کبری
حضرت ابراهیم از ماریه قبطیه کمتر بود و گویند پسر او طیب و طاهر اند و لیکن اصح آن است که طیب طاهر است و دختران آنحضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و رقیه و زینب ها در ان از خدیجه کبری بود بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهر
دیگر سابق اما اصح آن است که از همشیرهٔ خدیجه کبری بودند دختر ابی هاله اند بعد از فوت مادر و پدر در پرورش حجر
خدیجه کبری بودند و این قول متروک است و فرزند خواندهٔ آنحضرت زید بن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شده و اسامه
بن زید را نیز میگویند اسپ حضرت اول سکب است که آنحضرت از اعرابی خریده بود و اسم این اسب در نزد اعرابی
ضرس بود دیگر مرتجز برای این جهت که شیهه او خوب میکرد این نام بر او گذاشته بودند دیگر لزاز است و سهیل
از علمای لغت گفته است که معنی لزاز آن است که هیچ اسبی بر وی سبقت نگرفته مگر آنکه در دوانیدن او را وا میماند و دیگر
لحیف بود که زمین را در رونده کی مثل لحاف لحاف درهم می پیچید دیگر ورد است که تمیم داری هدیه برای آنحضرت آورده بود
این شش اسب متفق علیه است و دیگر اسب ابلق است و ذو العقال و ذو اللمه و مرتجز و سرحان و یعسوب و سبحه و ادهم و ملاوح اند

امرای حضرت وزیر و وصی و صاحب اسرار ایزد دادار امیر المؤمنین و یاور و صاحب علم در روز محشر و انصار و امیر الامراء عساکر نصرت آثار
حیدر کرار غیر فرار علی بن ابی طالب بود و سید الشهدا حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب
و فضل و عبد الله پسران عباس و عقیل بن ابی طالب و سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار یاسر و عبد الله بن مسعود
و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و جبیر بن مطعم
و حنظله غسیل الملائکه و حذیفة بن الیمان و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن
حنیف و زید بن حارثه و اسامة بن زید رحمة الله علیهم اجمعین امرای حضرت [illegible] ابو بکر و عمر و عثمان و
طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعد بن ابی عبیدة بن الجراح و سالم مولای ابی حذیفه و مغیرة بن شعبه و عمرو
بن عاص و خالد بن ولید ابو هریره و معاویه و ابو سفیان و مروان و عبد الرحمن بن عوف ولایات حضرت [illegible]
در ایام نبوت مکه معظمه و مدینه مشرفه و فتح شده و ولایت یمن و فدک و نجد و تهامه و صحاری و عمان و طائف و لحسا
و حجاز و تمام بادیه و سیر آن و خیبر و قلعه آن و با مصارات قادی و کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع آن و بعضی
مواضع شام و طوایف گویند جبل عامل و جزایر موصل نیز داخل است و در سال پنجم هجرت یا ششم و بقول بعضی آنحضرت
مامور شد که ملوک اطراف و سلاطین جهان را نامه نویسند و ایشان را با سلام دعوت نمایند اول [illegible] بهرقل
رومی نوشت او مسلمان شد و اسلام خود را مخفی میداشت لشکر و برادرش او را زهر دادند و کشتند دوم [illegible] به پادشاه
روم نوشت او عذر آورده اسپی با چند چیزی فرستاد و توفیق اسلام نیافت نامه دیگر بنجاشی پادشاه حبشه فرستاد

ملقب به سنجاتی بود او مسلمان شد اشرف دلدل را با چند چیزی از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات
یافت در جنگ جمل حرون او را آنحضرت داد و آنحضرت در مدینه مشرفه برو نازل شد روز باعجز برای آنحضرت
زمین حجره مرتفع شد بنحوی که جنازه آن پادشاه دیدند از این است که سنیان نماز جنازه غایب در کوچها و بازارها
کنند و بر دیوارها و امام در میان مسجد با هر جا که شود دیوار رو جانب میت خود و امام مقتدی باشند نامه دیگر
به خسرو پرویز پادشاه عجم فرستاد باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم محمد بن عبد الله الی پرویز هرمز الحمد لله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی قوم غلبت السیوف وتبت عقولهم من یهدی الله
بصیرا بالعباد فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له وان الله بصیرا بالعباد اما بعد اسلم وتسلم وانذر بشر من الله
و رسوله والسلم بجز آنکه بدبخت مسلمان نشد و نامه آنحضرت را دریده در آب انداخت و میگویند که این آب آنجاست که
جیحون و این رودی که در حوالی کرمانشاهان میگذرد معروف است بقراسو این آب بود که در آن نامه
انداخت و یا کوهی که مشهور است باتفاق بسطام در دامن این کوه شهر و حصار او بود و بعضی گویند که شهر شمکان
بود که مقر سلطنت آن بی سعادت بود و حرف این بود که چرا حضرت نام خود را مقدم بر نام من نوشته و جواب نامه
مشتی خاک در کیسه کرده فرستاد چون قاصد برگشت و خاک را آورد حضرت فرمودند که هر چه خاک عجم است
بتصرف اسلام خواهد رسید آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت عجم و شام و روم فتح شدند دار الملک و نور الملک
بدست لشکر اسلام مفتوح شدند ذکر به پادشاه یمن فرستاد او نیز مسلمان شد و ولایت را با مردمان آنحضرت واگذاشته

نامه

نامهٔ دیگر به بحرین و قطیف و لحسا و جبل عامل فرستاد ایشان برسالت گرویدند و آنچه ملازمان آنحضرت گذاشتند
که هر سال خراج بدهند **کاتبان آنحضرت** امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع هم کاتب وحی بود و هم
ضابط و خازن نسخ و فرق آن سبب این بود که حضرت رسالت پناه خط ننوشتند ظاهرا سواد خواندن و لو
نبود چراکه صفت امی داشت همه میدانست دیگر از اوقات عثمان و ابی بن کعب و عبدالله بن ابی سرح
کاتب بودند در آخر عبدالله را معزول ساخت و او را لعن کرد و طرد نمود چراکه آن ملعون انحراف آیات
مینمود و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم می‌نوشت و آیات قرآن را تبدیل میکرد **اولاد آنحضرت**
از سیدهٔ زنان فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در حبالهٔ امیر المؤمنین و حضرت قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت
وفات یافت از این جهت آنحضرت را ابی القاسم مکنی بود و ابراهیم در مدینه مشرفه وفات یافت و حضرت فاطمه علیها السلام
بعد از وفات آنجناب دو ماه زیستند با آنکه نام او گذشته بود که وفات یافت و رقیه و زینب دختران ربیبهٔ آنحضرت اند
اعمام آنحضرت جناب ابوطالب رض بشرف اسلام مشرف شد و اسلام خود را پنهان میداشت از کفار قریش و برادران
خود برای مصلحتی چند چون مؤمن آل فرعون بود در این امت که او نیز ایمان خود را از فرعون و قبطیان پنهان
میداشت چون ابوطالب بسفر حبش رفته بود و مهارت تمام داشت بلغت حبش کلمهٔ طیبه میگفت بنحوی که کسی نفهمد
اشتش بمصافا مالا بالنبی اشهد مخلصا لا اله الا الله و اکثر کفار این کلام را نمی‌فهمیدند و مرد و فاتحه از آبای خود
نقل میکند که نقش نگین حضرت ابوطالب این بود رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی علیا وصیا گو لم

پرستان این امت در اسلام او ننگ داشته چنین و چنان میگویند لعنة الله علی الکاذبین و کمی خوردند بیان

از اعمام آنحضرت حمزه سید الشهدا ره بود او بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف شد و در جنگ احد بضرب

وحشی شهید شد وفات آنحضرت بعد از این مسلمان شد و از اهل بهشت شد و اول کسی که در اسلام کبود از خاک

قبر حمزه شهید بود و فاطمه زهرا صلوات الله علیها و چهار دانه رخت شد بنند آن از ریسمان کبود بود و قبر آنحضرت در راه احد

واحد کوهی است در حوالی مدینه مشرفه و قبر حضرت ابی طالب در مکه معظمه است در آن سال که حضرت ابو طالب

فوت شد و ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری نیز فوت شد آن سال را عام الحزن نام نهادند و آنحضرت بعد از وفات ابی طالب

از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمودند و تاریخ هجرت در اسلام از آن روز مقرر شد و دیگر از اعمام آنحضرت

عباس است و از خانه آنحضرت دو قبر او در بقیع و جد خلفای عباسیه است از اعمام دیگر حضرت عبد العزی کنیت

ابولهب او بایمان نیاورد و زوجه اش ام جمیل بنت حرب ابن صخر همشیره ابو سفیان علیه اللعنة والعذاب که خداوند

عالمیان ام جمیل را حمالة الحطب خطاب کرده است و سوره تبت یدا ای در کفر این دو کس است که نازل شده و باقی

اعمام آنحضرت قبل از نبوت فوت شده اند و این صحیح است که چهار عم ایام نبوت آنحضرت را یافته اند

عمات آنحضرت صفیه بنت عبد المطلب بود مادر زبیر بن عوام و عاتکه دیگر نه عمه بود از غلامان آنحضرت سلمان فارسی

و اسم او روزبه بود و از مردم شیراز است و بعضی گویند از ولایت اصفهان است و چون اسلام اختیار

کرد آنحضرت او را ابو عبد الله کنیت داد و نام او را سلمان گذاشت و اینکه قلندران میگویند که مجبوب بود و آن

تامل نداشت دروغ میگویند بلکه زن و فرزند و پسری داشت عبدالله نام حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد ساخت
از کمل مومنان بزرگست بعد از امیر المومنین و اولاد امجادش ائمه معصومین علیهم السلام در میان صحابه از سلمان کسی فاضلتر نبوده سلمان
نیز بفضیلت او اتفاق دارند و آنحضرت در شان او فرموده السلمان منا اهل البیت و حدیث دیگر السلمان منی و هو
از المستحفظین سلمست در روز سقیفه بمعاندت امیر المومنین علیه السلام گفت آنچه شاید و باید و به بعضی از آنها اشاره
میشود قال الرافعی فی کتابه لما صنعت الصحابة ع سلمان من سعی یوم السقیفه فقالوا یا ابا عبدالله ان لک
سنک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل فی هذا الامر قولا فقال بالفارسیه کویم اگر شنوید
فقالوا ما صنعت یا ابا عبدالله فقال بالفارسیه کفتم اگر ایشان بر بدیدم انه یقول لکنت احب ان الامر منصرف عنکم
ثم منهم الی الحسن الیس اول من صلی بقبلتین و اعلم القوم بالاحکام و السنن ما فیهم من صنوف الفضل لجمعها و لیس
فی القوم ما فیه من ابی الحسن دیگر از غلامان مشهور آنحضرت بود و سلم ولید رومی راغم و موهبه و زید زید از جمله عظماء
مومنان شد و ابو صالح و کیسه دیگر اهالی مکه باعتبار آنکه آنحضرت بلده شریفه و سایر مواضع که مفتوح العنوة بودند
همه اهالی آنها از بندگان آنحضرت بودند [illegible] و خوارق عادات عجیب آنحضرت بود که هرگز محتلم
نشد و آب دهن و بلغم ولگی دیگر نداشت و جنابت و لباس کثیف نکرد و آنچه از آنحضرت دفع میشد از مشک
خوشبوتر بود و فضلات جناب آنحضرت را از دوست و دشمن کسی نمیدید و زمین آنرا فرو میبرد و چنانچه
از پیش رو میدید از عقب نیز میدید خواه در روز و خواه در شب که بهر طرف روی آورد دیدی آنرا

رعب و هراس در دلهای دشمنان می افتاد و آن حضرت سایه نداشت و ابری بر بالای سر مبارک آن حضرت ایستاده بود
هر وقت که حرکت میکرد با او میرفت و چون بر زمین صلب و سنگ ها میرفت نقش مبارکش جا میگرفت و در زمین
نرم وقتی که راه میرفت اثر پای مبارک نبود و نقش نمیگرفت و هیچ کس از بنی آدم در حرب مقاومت
نمی توانست نمود و در قوت یکی با او برابری نداشت و چون بخواب میرفت آن حضرت بیدار بود و هر که
سخن میگفت آن حضرت در خواب می شنید و هرگز خنده و قهقهه نکرد بلکه تبسم میکرد و در بازارها چیزی نمیخورد
و سر و پا برهنه راه میرفت و تندخویی و غلظت و درشتی نمیکرد و کج خلق و عبوس نبود و تواضع و فروتنی می نمود
و اغنیا و فقرا در نزد آن حضرت یکسان بودند و زینت و مالداری به بسیاری دنیا نمیکرد و هر چه بدست آن حضرت می آمد
به فقرا و مساکین میداد و اندکی برای قوت ضرور و قوت عیال نگاه میداشت و حرام بود بر امت که آن حضرت را باسم
و با کنیت تنها یاد کنند بلکه باید خطاب به یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آن حضرت هرگز نوره نزد و مداهنه
نکرد و از برای دنیا و جاه او مغموم نبود و از طلب دنیا متفکر نمی شد بلکه همیشه در غم و اندوه مؤمنان و امتان
عاصی بود و بسیار می شد که دو روز گرسنه بود و همیشه اکثر روزها روزه می بود و در بلاها و سختیها و محنتها و آزار
دشمنان و منافقان و جفاهای عاصیان امت صابر بود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و دیگر قیام اللیل
بود نماز شب و وتر بر آن حضرت واجب بود بخلاف امت و حرام بود بر آن حضرت و بنی هاشم صدقه یعنی زکواة واجب
و حلال بود بر آن حضرت روزه وصال و حلال بود بر آن حضرت نه زن بعقد دوام مجتمعا بخلاف امت و در زنان

آنحضرت بمنزله مادران مؤمنان بودند و حرام بود بر امت که زنان او را بعقد خود بعد از آنحضرت در آورند و حجاب
زنان از مردان در زنان آنحضرت بهم رسید و ظاهرا در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آن حضرت که زنان بی شوهر
خود را هبه نمایند بدون مهر مثل زینب جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان خود را مخیر سازد میان آنکه در خدمت
باشند و یا پی کار خود روند و حرام بود بر آنحضرت عقد کنیزان و استبدال ایشان بر آنحضرت روا بوده و غنایم دار حرب
و جزیه از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر آنحضرت حلال بود دون انبیای سابق و دیگر آنحضرت لطیف‌تر
هر چند دور بیابانها میرفت بلکه هر کجا که مؤمنان میمردند بقبرهای ایشان داخل میشد و ضیافت میکرد مسلمانان را
هر چند چیزی کمی بود بر دیوار کوشکها بالا میرفت و در روی خاک با فقیران و غلامان می‌نشست و چیزی میخورد
و بر روش درویشان میرفت حضور مانع فقیران که در صفه بودند صحابه صفه نشین بودند و بوی خوش و عطر می‌مالید و دشنام
هرگز به کسی نمیداد و در سلام کردن سبقت میکرد حتی که اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام سابق معجزات
[illegible] معجز متعارف بود بر هر راهی که تشریف میبرد بعد از هفته کسی که از آن راه میرفت میدانست که آنحضرت از آن
راه رفته اند و هر سنگی که ... که بر آنحضرت شعر آورند بعد از آن بعضی میدانستند و هر امری بظن که واقع میشد
از برای شرف و فخر با صحابه مشورت میکرد هرگز مرتبع ننشست و پا بر روی پا نینداخت و بر روش بندگان می‌نشست
و چیزی میخوردند و موضع نماز از برای خدا درست میکرد و خلاف آب مانع میکرد و اگر شبها بقبرستان بقیع و سایر
مقابر میرفت و استغفار از برای مؤمنان و مؤمنات مینمود و بموضع مخصوص مناجات

در کوهها داشتند چنانچه موسیٰ در جبل طور و حضرت عیسیٰ در سر غار مناجات با خداوند عالمیان میکرد و آنحضرت در ایام
نبوت با امیر المؤمنین و قلیلی از مؤمنان با چندین هزار کس از سرکشان عرب و عظمای قریش مجادله و مقاتله میکرد
و بنصرت حضرت رب العزه بر ایشان غالب آمد و سجده و شفاعت بتان قریش که خدایان ایشان بودند همه سنگ
و دین ایشان را برطرف کرد لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و یغوث و یعوق و نسر و طایر و کب و اساف
و نایله و جبت و طاغوت و صنم و دوش و لات خدای بنی ثقیف بود و بعضی گفته اند از قریش بود و عزی از بنی غطفان
بود و منات از بنی هذیل و بنی خزاعه و ود از بنی کلب بود و سواع از بنی همدان و یغوث از مذحج و یعوق از بنی هره
و بنی مراد بود و نسر از بنی حمیر بود و طایر بصورت ثوری و بعضی گویند بصورت طاوس بود و اهل عرب دشمن داشتند و اساف
و نایله بصورت زنی و مردی بودند در صفا و مروه و صنم میگویند از عسل و روغن ساخته بودند وقتی در میان ایشان
قحط عظیم بود آن صنم را شکستند و خوردند قدری از کفر و زندقه ایشان را بیان مینماید بدانکه جماعت قریش
سجده و شفاعت بتها عبادت میکردند و هم عبادت کواکب میکردند مثل شعرا و سهیل و این بتان را شفعا و واسطه میدانستند
میان خالق و خلق و بعضی از ایشان شریک میدانستند و این همه اصنام را خدایان خود میفهمیدند و در طواف
حرم مرد و زن برهنه میکردیدند و خوردن حیوانات مرده را حلال میدانستند و باعتقاد ایشان ملائکه ها
دختران خدااند و میگویند قرآن اساطیر الاولین است یعنی قصه است از گذشته های پیشین که سرها
و عرائی بوده باشد و رسول خدا عیب کرده است و اشیا رعب بازلام میکرد و زن پدر و دختر و دختر

برادر را نکاح میکنند و وطی با ایشان میکردند برادری که فوت میشد زن آن برادر بی‌هیچ نکاح و مال او را تصرف
میکرد و اگر چند برادر بودند هر کدام که بزرگتر بود او تصرف میکرد و چند کس را در قصاص عوض یک کس میکشتند
و اگر صغیر می‌بود صبر میکردند و دختر خواهر و جمع بین الاختین و شراب و قمار و ربا را حلال میدانستند و
استخراب چنین دینی را بر طرف کردند اسامی قریش که در ایام نبوت اصرار در تکذیب و قتل داشتند یکی
عتبه بود و شیبه و حرب و صخر و ابو حکم و ابو جهل و ولید بن عتبه بن ربیع خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه
ابا سفیان و ولید بن مغیره بن ابی العاص و عاص بن وائل سهمی و ابا لهب عم آنحضرت و حمالة الحطب زوجه او
عاص بن سعید و طعیمه بن عدی بن نوفل و ابی العاص بن امیه ایشان از رؤسای اهل ضلال بودند بن خویلد و زمعه بن
الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن الحارث بن کلده بن عبد مناف الدار و ابن طعون آنهم بودند که مکرر میفرستادند بولایت
عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان گبر از ایشان نوشتند و برای پیغمبر میفرستادند و میگفتند که محمد قصه و حکایات
از پایان گذشته نقل میکند و ما نیز احادیث بحدیث رستم و اسفندیار و این ها بر اعراب خواندند و بسیار امر مردم را متوقف
از این قسم جماعت بسیار بودند و از جمله معاندین اصحاب عقبه اند دشمنان آنحضرت که در قصد کشتن آنحضرت بودند در سر
کشتن از حجة الوداع در تک هرشی دبه ها پر از ریگ میکردند و میانداختند که شتر آنحضرت رم کند این ها چهارده نفر
از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح
و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص و پنج نفر از انصار بودند ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و رؤسای

الحدثان وابوهریره وابوطلحه انصاری وایشان در مرابی دین آنحضرت میکوشیدند و در ایام آنحضرت و بعد دعوی
نبوت میکردند از آنجمله مسیلمه کذاب که عرب اورا رحمان الیمامه می گفتند و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بحرین
ولایت عرب است از بسیاری محصولات مسیلمه در زمان حضرت رسالت پناه مدعی نبوت بود و خلق بسیار بوی گرویدند
و از وی معجزه طلبیدند قاروره تنگ سری آورد و تخم مرغ که در میان سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی
از بنی حنیفه بوی گرویدند ایمان آوردند و آن ملعون کتابتی بر رسول خدا نوشت بدین مضمون که این نامه ایست از مسیلمه
رسول خدا بمحمد رسول خدا سلام علیک اما بعد من در امر دنیا با تو شریکم در پیغمبری و نیمه دنیا از قریش است نیمه اما قریش بی حیائی
و خانه ها را غارت میکنند و خلق را کشته می کنند با وجود رسول کو با آنکه رسول خود باشند پس حضرت در جواب نوشتند که
ملک از خدا است بهر که از عباد میخواهد میدهد دیگر شعبده مسیلمه کذاب آنکه کبوتری دیدند که پرش را بریده بودند
گفت چرا اعضاء آن مخلوق کردید اگر خدای تعالی از پرنده بجز پریدن خواستی و روی بفرمودی من پریدن هر طیور را بر شما
حرام کرده ام بعضی گفتند از خدا درخواه تا پر او را در آورد گفت می طلبم اگر پر او باز برد بمن ایمان آورید گفتند
بلی گفت همراه من بیایید باین خانه تا من کبوتر را بیرون آورم پس چون با کبوتر بخلوت خانه داخل شد پر چند همراه
داشت بجای پرهای وی نشانیده بیرون آورد و کبوتر را سر داد کبوتر پرواز آمد جمعی ایمان بوی آوردند گوی آتشی را
بر آمد و هوا تیره بود گفت این فرشته نزد من بیاید و بر سر آن فرشته حجابی است زنهار کسی بیرون نیاید که برق
و صاعقه او را میگیرد پس صورتی از کاغذ ساخته که در بالا دو دام داشت و چراغی بر آن بسته سر داد باد آنرا بهوا برد

وصدای جلاجل اشتر اگرچه مردم آنحضرت را از دور میدیدند و صدای جلاجل میشنیدند از ترس صاعقه سر زیر پای
خود کرده سجده و چون سوره والذاریات را شنید گفت من نیز مثل این نازل شده است والذارعات ذرعا فالطاحنات
طحنا فالخابزات خبزا فالاکلات اکلا فالحاصدات حصدا حصدا چون سوره فیل را شنید گفت من نیز مثل این نازل است الفیل
الفیل وما ادریک ما الفیل له ذنب وثیل وخرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت من نیز مثل این نازل شده است
انا اعطیناک الجماهر فصل لربک وهاجر ان شانئک هو الاکفر فالدین فی النار وخالد بن ولید در زمان خلافت
گوساله سامری این امت یعنی ابوبکر مسیلمه را بهاوبه نزد معاویه فرستاد دیگر از مدعی نبوت سجاح نام زنی بود و
دیگر اسود کذاب است از سخنان اسود است که مدعی آن بود که از آسمان بمن نازل شده است یا ضفدع یا ضفدع نقی
نقی لکم تنقض الاشارب تنقعین وآنها بکدرین اعلاک فی الماء واسفلک فی الطین و چون بنی اسد باو اعتراضات
کردند گفت خدای تعالی این سوره فرستاد از عذاب بنی اسد درگذشته والذئب الاطحم واخرج الازلم فاسانف اسد و در عوض
والذاریات گفت والمذرعات ذرعا والذارعات قمحا وان وراث ثردا و ثالثه وی ولقد فضلتم اهل الحجر علی کل قوم ما
فضلکم اهل الدین ما اصبکم فاصنعه والمعتر فاوردوه والباغی فثاروه قد افلح من زکی سجاح انیرا که شنید گفت نیمه آنست
بمن نازل شده قد افلح منهم فی صلوته واخرج الواجب من زکوته من اکرم اطعم المسکین فی مجالاته واجتنب الرجس
فما له یفورک فی الکوره و نشانه در عوض والسماء ذات البروج گفت والسماء ذات البروج والارض ذات
المروج والجبل ذات الروج والماء والکوکب تسحن علیها یموج بین السوی والفلوج

بسیار است از آنجمله قرآن است که در میان هست و دیگر آنحضرت امی و لی بود و در نزد کسی نخوانده بود اما
کتب و خطوط انبیای سابق را همه میدانست و لغات متنوعه بنی آدم همه معلوم حضرت بود و کتابهای آسمانی را بدون انحراف
همه در خاطر مبارک میدانست و دیگر از معجزات برگردانیدن آفتاب و شق کردن ماه است و سخن گفتن بزغاله
بریان و بکفار نمودن آیات حضرت نوح از طوفان و آیات حضرت ابراهیم است از آتش و زنده گردانیدن طیور است و آیات
حضرت موسی از ید بیضا و عصا و اژدها و آیات حضرت عیسی از مرده زنده کردن و دیگر آب از میان دو انگشتان مبارک
جوشیدن و سخن گفتن سنگ ریزه بر دست آنحضرت و خم شدن درخت خرما بسوی آنحضرت به هر طرف که حرکت
میفرمود و گفتن احوالات آینده است مثل آنچه بر اهل بیت و شیعیان وارد شد و آمد و خروج بنی امیه لعنهم الله و خلافت بنی عباس
و خروج خوارج نهروان و جنگ معاویه علیه الهاویه و ناکثین در جمل و لشکرکشی عایشه و آنچه از دور میرسید و میرسد
تا روز قیامت ظاهر است علمای مفسران بهر قرآن مجید اول آنها عبدالله ابن عباس بود و ابوسعید خدری و حذیفه
بن الیمان و سهل ساعدی و عبدالله بن مسعود علیه الرحمه و ابی بن کعب و ابن زبیر و جابر انصاری و ابوذر غفاری
و زید بن ارقم و براء بن عازب و جابر بن سمره و سدی و شعبی و مجاهد و عطا و سعید بن المسیب و ابو ایوب انصاری
و ابوهریره و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و عمر و عاص و عمار یاسر و خزیمه ابن ثابت و ام المؤمنین ام سلمه
رضوان الله علیهم و عایشه و جماعت دیگر بودند بین الخلفا بوده و بعضی از ایشان مؤمن اند و بعضی از ایشان منافق اند که بیان
شد در بیعت اول ادنی و اشراف در مدینه مشرفه دوازده نفر بیعت کردند سعد بن عباده

بود و حضرت رسالت پناه او را در بیعت اول بهدایت اهل مدینه فرستاده و دیگر سعد ابن زراره بود و ابن ربیع
و سعد بن خیثمه و منذر بن عمرو و عبد الله ابن رواحه و براء بن معرور موافق نسخه ابن بابویه ره گفته است که در
محله قبا بوده است و آنکس که وی خورده بود شکم او روان شده و خود را بسنگ کرده و به آب ازاله نجاست نموده و آیه
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در شان او نازل شده و در مدینه وفات یافته و چون آنحضرت در مکه
نزع داشت وصیت کرده که روی او را بکعبه کنند بسبب آنحضرت و این معنی در امت جاری شد و اول کسی
که بثلث مال وصیت کرده و خداوند عالمیان در این امت نیز این سنت گردانیده و از آن روز سنت شد
لحد کندن در قبر و واجب روی میت را بکعبه کردن و دیگر از نقبا ابو الهیثم بن التیهان است و اسعد بن حصین
و رافع ابن مالک و اسعد بن زراره کوچک تر از ایشان و اول کسی بود از انصار که با رسول الله بیعت کردند
در شب عقبه و پیش از واقعه بدر در شوال سنه احدی من الهجرت وفات یافت و سعد بن عباده ره با ابی بکر بیعت نکرد
با عوان انصار خود و در خلافت عمر بن خطاب فرار نمود و بشام رفت و مغیره بن شعبه بقول مورخان او را کشت
و تهمت خون او را بجن بستند بدروغ از زبان جن شعر ساختند سعد بن معاذ در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت
رسالت پناه پای برهنه و بی ردا از عقب جنازه او میرفت و ابو الهیثم ره آن بود که در روز سقیفه با دوازده تن از بزرگان
صحابه رفیق شدند که ابو بکر را از منبر بزیر آرند و بکشند و او نیز در مدینه فوت شد باقی ضرور نبود و بیان شد و در محل دیگر
ذکر خواهد شد اول کسی که از زنان دنیا بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود و از مردان جهان کسی که بآنحضرت ایمان آورد ع

ولادت علی ابن ابی طالب از سن مبارک آنحضرت ده سال کذشته بود و دوازده نیز کفته اند جعفر طیار ره
و جبرئیل در خانهٔ بی بی خدیجه اول مرتبه بر آنحضرت نازل شد و او و دیدحی در خفیه با آنحضرت ایمان آوردند بعد از آن
علانیه اظهار اسلام نمودند و آنچه از اوامر و نواهی و حلال و حرام بود بدون وحی و آمدن جبرئیل بمردمان نرسانیدند
از تلقای نفس خود چیزی نکفت   جبرئیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده جبرئیل در لغت سریانی بمعنی
عبد است و ئیل بمعنی الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل بمعنی عبدالله و میکائیل بمعنی عبیدالله است و هم چنین در
اسم مبارک جبرئیل شش لغت کفته اند جبرائیل جبرئیل جبریل جبرئل جبرال جبریل و میکائیل و میکال و میکائل خوانده اند
و در لغت نصاری جبرئیل را کرائیل میکویند و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و [illegible] میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
علیهم السلام است   در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه صفر است در سال یازدهم هجرت عمر
آنحضرت شصت و سه سال بود آنحضرت قبل از نبوت به تجارت جانب شام رفته بودند و دیکر بعضی و [illegible] حرفی
مشغول نبود موضع مرقد مطهر اش در مدینهٔ مشرفه واقع شده مدینه بلادیست معروف نام آن سابقا یثرب بود
و جای مجمع حق بود و بانی ابادانی آن اسعد بن ابو جرب است که از قبایل یمن است و از تبعه [illegible] در حمیریان است
که از اعظم ملوک یمن است و کویند تبع الاکبر سعد است که جامهٔ کعبه را از ابریشم بنا کرده از [illegible] بانی
تا زمان [illegible] بوده است او اسعد و سعید همشیره خود را بعدبن عدنان که جد حضرت رسول صلعم بود داد
و هفتصد سال قبل از نبوت آنحضرت اسعد ایمان بوی آورده و او پادشاه شجاع و عادل و مؤمنی بود در طریقهٔ حضرت موسی

می بود حضرت رسالت پناه ص او را ستوده است و بروایتی بکر اسعد در خواب بد آنحضرت رسید و بوی ایمان آورده
و بطریق دیگر دانایان و بزرگان با او گفتند که این هجرت گاه حضرت خاتم انبیاء خواهد بود پس ایمان آورده تعمیر مدینه
و بنای او را بزرگ کرده و بروایت دیگر اسعد بزیارت کعبه معظمه آمد چشمهایش از حدقه بیرون آمد بعد از آن توبه خدا
او را شفا داد و او کعبه را جامه و بمدینه آمد و کاغذی نوشته و بمردی از طایفه بوی داد و وصیت کرد که دست بدست
این کاغذ را بحضرت رسالت رسانند تا آخر کاغذ بآنحضرت داده شد حضرت او را دعای خیر گفت و برادر فرمودند و در این
اقوال که گفتیم اندک تأملی در سند و راوی و مصنف و وقایع بعد از وفات آنحضرت در شهادت آنحضرت بیک روایت
آنجناب از زهر زن خیبریه یهودیه که در بزغاله بریان کرده در خیبر بآنحضرت خورانید آنحضرت تا اول فرصه
بود بروضه رضوان و دار جنان ارتحال فرموده و قوم وی تمام مرتد شدند و چهار هزار صحابه او از دین
بگردیدند الا قلیل و چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگشتند و کافر مرتد شدند این امت
نیز متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری بکفر اصلی برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند چنانکه
ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه که بیابانیست بشام یا در تیه فاران گویم ایه که سامری باشد پرستیدند و
بطریقی میگویند که شصت یعنی شصت بهوره بودند که هر بهوره صد هزار کس باشند و بعضی گویند که سامری از اهل
کرمان بود بنی اسرائیل مجموع بنی اسرائیل گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار کس
از سبط لاوی که گوساله نه پرستیدند و عزازیل ملعون قوم حضرت موسی ع بهفتاد و یک فرقه کرده

یکی ناجی و باقی هالک شدند و امت موسی که هفتاد و یک باشند هفتاد و یک مذهب کردند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک شدند در
مذهبی از این مذاهب حنفیه شیعه شدند و علت خرابی این دین و هلاک کلی امت آن بود که فرزند صحاک صفیه زانیه عمر ولد
الزنا مقصد را اسلام امت و غصب خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام نمود و حزب خوارج آن سامری با گوساله او که ابوبکر
بود بیعت نمودند و فرقه ناجیه از این امت طایفه جلیله اثنی عشریه اند که بهم ائمه امثالهم داخل اند و ایشان را شیعه امامیه میگویند
و اعادی دین خصم رسول مبین آنها را ناجیه و رافضی میگویند و شیعیان یازده فرقه دیگر شدند و ایشان همه هالک اند
اول ایشان کیسانیه و زیدیه و جارودیه و فارسیه و اسمعیلیه و سبائیه و ناووسیه و واقفیه و افطحیه و بتریه و غلاة و دیگر از
اهل فرقه علاقه اهل سنت اند و ایشان در اصول دوازده مذهب شدند واصلیه و هذیلیه و جاحظیه و خیاطیه و نظامیه و معمریه
و مرداریه و ثمامیه و جبائیه و بهشمیه و از مشاهیر فضلای ایشان که مروج این مذهبها شدند و جاحظ و ابوهذیل علاف
و ابراهیم نظام و واصل ابن عطا و احمد بن خابط و بشر بن معتمر و معمر بن عباد السلمی و ابوموسی عیسی الملقب بمرداد
که او را راهب معتزله میگویند و ثمامه بن اشرس و هشام بن عمرو الفوطی و ابوالحسین بن عمر الخیاط استاد الکعبی و ابوعلی جبائی
استاد ابوالحسن اشعری و پسر خود ابوهاشم عبدالسلام بصری و قاضی عبدالجبار رمانی نحوی و ابوعلی فارسی و قاضی القضاة
و ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی مسائل اصول و فروع با امامیه موافق دارند و اشاعره را ملعون میدانند و بر عکس
اشاعره ایشان را ملعون میدانند و اغلب معتزله در فروع حنفی مذهب شدند و اشاعره شافعی اند و بخیر قدریه اند و مجبره چنانکه
ذکر شد خنوبه اند و از شیاطین بزرگ معتزله صاحب ابن عباد و زمخشری و صاحب کشاف سبزواری و صیرفی اند و اشاعره

را اصول

در اصول دوازده مذهب شدند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه و عدویه و تناسخیه و ناصبیه و معطله و عوفیه و کرامیه
و مرجیه و ائمه ضلالت ایشان فخر رازی است و ابواسحق ثعلبی و بیضاوی و علی قوشچی و ابن حجر ناصبی و سعد الدین تفتازانی
و رافضی و در فروع اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناصبیه چهار مذهب شدند اول حنفی منسوب بو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی که
غلام زاده کابلی است و سنیان او را امام اعظم گویند و فرزندش در بغداد است و دیگر شافعی که منسوب اند به محمد بن ادریس که در مصر مدفون
و مالکی که منسوب اند به مالک بن انس بن مالک و حنابله که منسوبند به عبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی و طایفه از اهل سنت در فروع تابع داود
عجلی اصفهانی شدند و این مذهب رواج بهم رسانید و دیگر از مذاهب باطله طایفه ناکثین اند یعنی آنها که نکث بیعت کرده در جنگ جمل با عایشه
یار شدند و اصحاب او طلحه و زبیر است و دیگر قاسطین که اصحاب معاویه علیه الهاویه اند در جنگ صفین و دیگر مارقین اند که اصحاب جنگ نهروان اند خوارج انها
خوارج هفده فرقه شدند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدیه و عجزیه و ثعالبه و یونسیه و ناصبیه و مرجیه و غیلانیه و عجارده
و زعفرانیه و صفراویه و محکمیه و برغوثیه و بنی شیبانیه و اخنسیه و باقی مذاهب سبعه زیدیه اند و مفوضه اند و جهمیه و خازمیه و
سبابیه و شریفیه و شامیه و ابومسلمیه و حفصیه و اخنسیه و شمراخیه و معبدیه و حارثیه و میمونیه و از اسمعیلیه شیعه شش فرقه شدند
صاحبیه و باطنیه و ناصریه و قرامطه و بابکیه و مقنعیه و رشیدیه و غلات هفت فرقه شدند از فرقه غلات سبائیه و عباسیه و محکمیه و فلاحیه
و مفوضه سی و سه فرقه شدند و مشهور آنچه هستند و اصل اند و حلولیه و اسحقیه و عشافیه و نظریه و نوریه و رازقیه و شمرخیه
و لامیه و سلمانیه و صدریه و وجوبیه و بزیعیه و دیگر از ملاحده اسمعیلیه اند و ابن ابی العوجا و ابن ابی العبدیه از مذاهب
بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود هر کس که خواهد احوال صاحبین و حرفهای ایشان را برسد توجه کند بکتب مفصله

العوام سید مرتضی علیه الرحمة رازی و کتاب ملل و نحل محمد بن عبدالکریم الاشعری الشهرستانی که تمام مقالات این طایفه مفصلا
در آنجا ثابت است و چون بیان مذاهب متفرقه این امت نمودیم قدری از امم سابقه که احوال ایشان در میان
بماند بیان نماید و اگر فرعون و سامری این امت عقب خلاف نکرد این مذاهب نمی بایست که باشد چنانچه
جماعتی اند که عبادت نجوم می کنند و ایشان را صابع و به بعضی ابا دارند و بعضی گویند دین ایشان میانه
یهود و مجوس است دینی ندارد و بعضی گفته اند زبور می خوانند و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله
ایشان جهت جنوب کوهی است که در منتصف النهار است بآن طرف می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی
گفته اند اهل دینی اند و در جزیره بر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند و ایمان برسول خدا ندارند و بعضی گفته اند
طایفه از اهل کتابند و فقها اجازت داده اند که جزیه از ایشان توان گرفت و نزد قوم مطلق کواکب پرستان از آفتاب
و ماه و زهره و سهیل و شعرا صابئین اند مشهور است که این طایفه متمسک بشریعت اند و بقدم و دوام
عالم قائلند و در کتاب مجمع گفته زنادقه قومی از مجوس اند و دو الهی اند و بعضی گفته اند زنادقه خود از زندیق اند و زند کتاب
پهلوی است از زردشت و بعضی گفته زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیده اند و از اصحاب عبدالله بن سبا اند و ابن عبدالله
خلق عبدالمطلب چون عثمان برانگیخت و جهال شیعه گمراه کرده سجدای علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم میگویند
که زنادقه طایفه اند از مانویه مجوس و از اصمعی در حق موسی نقل کرده است که زندیق معرب است زن زنیق از امت
موسی چند فرقه مشهور در میان ایشان است قطعی و سامری و یهودی و اسرائیل و بعضی دیگر برانی و داودی و جالوتی و اگر

این طایفه قایل بملکوت بعضی از انبیا علیهم السلام اند و حضرت عزیر بن برخیا را پسر خدا میدانند و حضرت شعیب را کافر میدانند
و میگویند استغفر الله که حضرت لوط با دختر خود چه کرده است و حضرت یوسف به بت سجده کرده و زلیخا در خانه او
بت پرستی میکرد و او میدانست و هیچ نمیگفت و هارون علیه السلام باتفاق موسی سامری و بنی اسرائیل گوساله پرست کرده اند
و گویند چون عزرائیل به قبض روح حضرت موسی آمد آنحضرت توریت می نوشت و قلم فولاد در دست داشت
زد و یک چشم عزرائیل کور کرد و هنوز یک چشم است و یک چشم دارد و حضرت عیسی و مادر او را نیز با خدا متهم میدارند و
خدای تعالی دنیا را به شش روز آفرید روز هفتم سستبار بود یعنی شنبه در آسمان به پشت خوابید و پا بر روی پا
گذاشت که از کوفت بر آید این است که در روز شنبه کار حرام است و عدد انبیا را صد و چهار هزار
نمیدانند و به بعضی از انبیا که قایلند پیغمبر میدانند و به نبوت پیغمبر ما قایل نیستند و نبی پیغامبر موعود را آخر
صاحب الامر صلوات الله علیه میدانند و گویند فقرات این کتاب را باین کلمه اختصار نموده   منسوبند بناصریه

دهری است در احوال روح القدس مراد عیسوی اند چه این طایفه نصاری میگویند معبود جوهریست از اقنوم ثلثه یعنی
اصل و سبب هر چیزی و عبارت از ظهور ذات باری تعالی است که وجود کل منه از دست و آب و این روح
القدس اشارت باو است و اب مراد وجود است و اقنوم ابن علم است و اقنوم روح حیات است و اقنوم از قدم میباشند
و اینرا گویند کلمه ابن و اقنوم سیوم روح القدس است و گویند معلوم نیست جوهر بود یا عرض و نیست که خدای تعالی عرض بود
لابد باید که جوهر باشد و گویند که نشاید که دو مرکب بود لازم بود که جوهر بسیط باشد و چون حکمتش در نبود الا حی و ناطق پس واجب

باشد که خدای تعالی حی و ناطق بود و جمله طوایف انسانیه رفته اند ملکانیه اینست ثالث ثلثه یعنی پسر خدا فاینده یک ذات
و دو نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باشند دو طول جنین میدانند و اکثر فرنگان و ایتالیان دارند و ماجار
و کاربایان و مصر و لنز و نورمان و نمسه و اسپانیل و هروی و انکلیس و آلامان و دلنداو نیابه باین طریق رفته اند و طایفه
دیگر نسطوریه اند و عیسی ع را پسر خدا میدانند و بعضی ازایشان رای ملکانیه دارند و بعضی گویند روح خداست و تن او برزخست
و بعضی گویند معنی پسر خدا بودن آنست که دنیا بدو زنده شود اگر پرسند از ایشان که چرا عبادت عیسی ع واجبست
گویند از بهر آنکه عیسی واسطه میان ما و لاهوتست و گویند و معنی آنکه روح او خداست و تن زیرست یکذاتست و یک
شخص مثل عکس شخصیست در آینه و مذاهب ارمنیه اصفهان و تمامت نصاری برآنست و گرجستان و طایفه
زنکبار از حبش و سودان و ادس و بلغار و شرحان و منفات و اهل ولایت ده و سکان سواحل رود عادل و جولاه
و ثوث و قاطبان معموره جنوب و آنانکه قریب القطب میباشند و بعضی از اهل داغستان و طایفه از چرکس
دار ما در ما و ا دو نفای و سیرقی اغنای طایفه دیگر از سه طایفه یعقوبیه اند ایشان گویند اتحاد بذاتست
و لاهوت شد از ناسوت و این قول باطلست زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیطست و ناسوت جسم مرکبست
پس اتحاد صورت نه بندد که یکذات دو شخص داشته باشند و اگر صورت داشتی لازم بود که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت
بسیط و این هر دو باطلست و نصاری نسطوریه گویند میان ایشان ممازجت بود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را
هیکل گردانید پس عیسی دو جوهرست و دو اقنوم و بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند

لم اتحاد

که استحاد این کلمه در مسیح تأثیر کند چنانچه صورت در آینه تأثیر کند بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم
و بیت المقدس و ایران و ارزن الروم و ساکنان دریای عمان و برکتانیه و آنانکه در کنارهٔ بحر بنطس
داقضابوس ساکنند و بعض الکبس دولنده دو بکس و اهل کوه و دبودمن و سواحل بعضی از اهل حبش و زنگبار
و آنانکه در زیر خط استوی و در معمورهٔ صیام و بکالی زهند ساکنند و مقالات همه نصاری آن است که گویند
کلمه بر دست حضرت عیسی علیه السلام چیزها میکرد و آن کلمه اسیجاست مثل از گل خفاش ساختن و زنده کردن
و احیاء اموات امور دلان و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیزهاست و برب واحد مسیح که از ذات
و از خدا پدید آمده و چون ابتدا در کاری کنند گویند بسم الله الاب و الابن و الروح القدس و اله واحد و گویند کتاب
انجیل آسمانی نیست بلکه چهار نفر از حواریین لوقا و مرقوس و متی و یوحنا بفرمودهٔ عیسی علیه السلام هر یک انجیل نوشتند
و بعد از آن از لغت عبری بلغت لاتین برده اند و در انجیل هیچ از امر و نهی و فرض و سنت و حلال و حرام نیست
بلکه همین احوالات آنحضرت از ابتدای تولد و بشهرها رفتن و بجا نشستن و بخوردن و وقتی که بآسمان رفت و حالا
در آنجا نیز بعضی مسائل شریعت حضرت موسی بیان کنند که دین موسی علیه السلام و هم چنین در اقسام خلاف گفتند و بعضی گویند
اعراض اند و ملازم اشیاء اند و بعضی گویند خواص اند با صفات و گویند از جواهر چیزی مرکب است و آنچه در صفت
ذات و حلول عیسی از جواهر لاهوت بود لازم باشد که مرکب وی باشد و اقتضای عیسی از لاهوت آن است که آنکه پدر روی است
اولی تر است از وی تعالی الله عن ذالک اینکه گفتیم مذهب نصارای ترکستان است و فرنگان و فروس و سیلان

کسانند

واقع در خلف ان ودادیال و مکاتب ایشان آجوق و قبان و قبلق و سکنه رود ارق ونکز و بربالکن و اهل مغرب
اسکندریه و بلند امرزیان و اجداد چنگز خان و بعضی از سلاطین مغول است و بعضی گویند بت تنکری نام
ترکی واضع این مذهب بود در ایام چنگز خان بعد از اسلام آوردن چنگز خان او را کشت و اعتقاد جمیع فرق
نصاری آن است که همه انبیا علیهم السلام از برای کفارها به زنجیر حضرت ابوالبشر که گندم خورده بود در جهنم بودند
حضرت عیسی آمد کلید زد و جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم خراب است و اغسال واجبی و مطهرات و نجاسات
و استنجا نکنند و عبادت مفروضه از صوم و صلوة و اغسال سنتی در مذهب ایشان نیست و نماز را واجب کفایی میدانند
که هرکس که در کلیسا کرد از دیگران ساقط است و عمل با حکام تورات نمی کنند الاطلاق که در مذهب ایشان
و پادریان و کشیشان ایشان دختر اکثر زنان میفروشند هرکس که زر بدهد و هرکس از زن و مرد گناه
میکند نزد علمای خود برود و اظهار گناه و تعداد آن می کند و می بخشند و گویند در عوض پرهیز کن و چند روز
حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلال میدانند مثل شراب و غیره و هم چنین گویند عیسی شراب خورد و تجویز دادن
شراب امر کرد و کفرا اعتقاد کنند که هرکس شراب میخورد خون خدا را خورده و با او متحد میشود و نعوذ بالله من ذالک کفر زندقه
ایشان بدینسان بهمین قدر اکتفا نموده ملاحده آنند که بعلانیه اظهار دین خود می کنند اما میگویند که
صانع عالم دهر است و گویند ما یهلکنا الا الدهر و آسمان را ستونی در کار که ما نمی بینیم هرکس بر آن میخورد
و میرد و دو جه میگویند هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد ص انبیا بودند و لیکن هرمس و زرآنوس

و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس معتقد اند و این قوم ترک عبادات کواکب کنند و گویند دنیا قدیم است
دلیل بر این که می گویند ما تخم می بینیم جوجه می شود و آدم می بینیم که از منی بهم می رسد و بسبب آنکه دیده ایم بر این که هرچه
بعقل در نیاید حکم بوجودش نکنیم و غسل جنابت و سایر اعمال واجبه نزد ایشان واجب است و اما حشر را باطل میدانند
و حشر و معاد و قیامت نزد ایشان باطل است و بعضی از ایشان بنجم قائلند و فرقه از ایشان الهیات را و بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم
و حضرت خضر قائلند و برهمن هندی و ابنای او گویند که صانع عالم نور است چون نور شمع دیگر فرق در سمیع و بصیر و بعضی از ایشان
به جسم باری تعالی قائلند به تناسخ اعتقاد دارند و گویند اول آدم ع بود و آخر نبی ع و بعضی گویند عیسی ع نبی بود
و گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اگر انبیا چیزی فرمایند که موافق عقل نیست حسن و قبح اشیا نزد ایشان عقلی است
براهمه گویند زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمان است و چون ابراهیم ع در آتش انداختند زعفران و نرگس را خداوند عالمیان
از بهر او گلزار و سبزه بر رویانید و آنحضرت تبسم او را مجبور دار این است که تبسم کا او نزد ما عظیم است و عبادت عناصر اربعه
و جمادات می کنند و مرده خود را می سوزانند که از گناه پاک می شود و چون آتش را نور خدا میدانند او نیز بنور خدا او را داخل می کنند
و قایل بمعاد روحانی و جسمانی نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قایلند و گویند ارواح معذب می شوند از بهر آنکه
ببدن حیوانات دیگر داخل می شوند و هر نفسی به و سرکشی است اگر در زیر قطب شمالی میماند عالم سرما گرفتار است و اگر در زیر
قطب جنوبی میماند عالم گرما می شود و کشتن هیچ حیوانی و خوردن حیوانات را حلال نمیدانند حتی سلیس و طایفه از ایشان به دور و تناسخ
قایلند   جمله فلاسفه و هنود و نصاری و کل فرق براهمه و کنوار در عقاید و بهود و بنیان در اجپوت و ماهیچی

وطبیعیون از حکما و بعضی از سنیان و بعضی از جهال اهل تصوف که بوقلمونیه و بعضی از اهل قبله مسلمانان
به تناسخ قایلند و گویند تناسخ چهار نوع است نسخ و مسخ و رسخ و فسخ پس نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ
در بهایم و طیور و سباع و انواع موذیات و حیوانات و رسخ در انواع اشجار و نباتات است و فسخ در انواع
دواب و حشرات الارض است و گویند روان مرد در اصناف چهار گونه مسخ گشته بقدر مراتب انسان و همه
میکردند از حد بسیط که گویند عالم عالم دوار است و جز این عالم سرای بهشت و دوزخ و حشر و نشر و قیامت و معاد
و حساب همه محال است و گویند قیامت عبارت بود از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن به بدن دیگر و اینان را
در اجسام دیگر راحت بود و هم مشقت به سبب عمل خیر و شر و هر روح که در اجسام توام بود در راحت و لذت باشد
و هر روح که در اجسام خنازیر بود معذب بود و هر روح که در اول مرد بود حالا زن است و هر که از آن دور کشتی
گشت درین دور کشته می‌شود و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا می‌کنند و مقالات ایشان بسیار است
اما بدین قدر اکتفا نمودم مراد گران باشند اگر چه خود بالا زنند بارها هم چه میبینید که گوینده این کار بیکاره قایم است
مجوسان ایشان را اعتقاد آن است که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن یزدان خدا را میگویند چون خدای تعالی
عالم آفرید اندیشه کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عداوت من شود و شیطان از آن اندیشه پدید آمد و بعضی گویند
یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد اهرمن پیدا گشت و اهرمن بیرون عالم بود از سوراخ نظر کرد نزد او را بدید و جا
و منزلت او را حسد برد و شر و فساد از او پدید آمد یزدان ملایکه را بیافرید تا لشکر او باشند و خود با لشکر اهرمن

در اشتغال

که سلطان باشد جنگ کرد و جنگ درمیان ایشان طول کشید یزدان نتوانست دفع اهرمن کند با یکدیگر
صلح کردند و شمشیر در میان قمر بگذاشتند و بعضی گویند میان فلک بنهادند بشرط آنکه مدت معین اهرمن
در عالم باشد و چون مدت باخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و جهان محض خیر شود و گویند یزدان
و اهرمن دو جسم است بعضی گویند یکجسم است و اهرمن به یزدان مطیع است بر خیر و شر نتواند کرد و آنچه بیرون نور باشد
و خیرات و اشرار از اهرمن است و دلیل میگویند چون در عالم خیر و شر است لازم بود که عالم را دو خالق
بود و ماثویه نیز بر این اعتقاد دارند و گویند خیر و نور را یزدان آفریده و شر و ظلمت را از اهرمن است و بعضی
گویند مبداء نور و ظلمت است هر دو قدیم در انداز الا آنکه یزدان ابتدا بخیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را دو
خالق است و قومی گویند جسم را هیچ خالق نیست آنکه در خارج دو خالق باشند خالق خیر و خالق شر و جسم
جز بخیر و جسم شر از او پدید آید و گویند پدر خلایق به کیومرث است و گویند روباه و جنبیدن و کشتن
گرگ را حج میدانند و کشتن حشرات الارض را ثواب میدانند وجود آنها را عبث میدانند و زردشت را
پیغمبر میدانند و چون عقدی کنند زن و مرد را عریان کنند و نزد قاضیان خود که عبارت از ملایان ایشان
باشد می برند قاضی دو جای نشاند و هفت سنگ بگذارد اول عروس برآید بر روی سنگها راه رود و نشانه
گاه بر روی می نشاند تا هفت سنگ بگذرد و پیش میاید و قاضی نشانه بر روی می نشاند و داماد را
هم بدین دستور و زنان را بعضی از خود دور کنند و در ایام حیض نگذارند که دست بر کاری و کوزه بکنند

در خارج آخورها ساخته اند زنان در حیض می نشینند و مدت حیض نشسته در آنجا تا پاک شوند و بعد از آن
بآب سرد غسل میکنند و موهای خود را بجه میگذارند در کوهها و غارها با رخت تبع می خوابانند نسبت
ثروت و دولت خویش تا چند نفر از بکر دختران با زیورهای تمام و شمعدانهای مرصع و جامهای الوان و
فرشهای گران بها مزین مینمایند و قدری از ماکولات و غیره گذاشته در دخمه را مسدود و خاک ریز می کنند
بهمین چند کلمه اختصار نموده ایم دین اینان شبیه بدین مجوس است و اعتقاد بطوفان نوح ندارند
و بعضی از هندوان و اهل بربرها در این رفته اند که دنیا را قدیم میدانند و اگر چه اینان بطریق براهمه اند
ولیکن رستم پرستند و در بتخانه ها صورت رستم را تراشیده اند و بطبع قائلند و بتان هم دارند که
عبادت می کنند و منسک ایشان بطریق نده اند حکمای در میان ایشان بسیارند و احکام نجوم و ضابطه آنرا
خوب دارند و به تناسخ قائلند نیز این طایفه از مجوس است که در زمان شاپور بن اردشیر
و دینی حادث نمود میان مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و پیغمبری حضرت مسیح قایل بوده اند
و می گفتند موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او این بود که عالم مرکب است از دو اصل یکی نور و دیگر ظلمت هر چیز
و خوبی را بنور نسبت میداد و هر شر و بدی را بظلمت نسبت میداد و جز از ظلمت آفریده است بر آنکه
ظلمت حق اینها ندانست و گمان میکرد که اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم نباید اینها
خلق کند و عجب کرده اند موئی را که بر سر و زهار و زیر بغل میروید و گویند اختلاف الوان و اشکال

که در پر و بال مرغان از جهت اختلاط امتزاج ابدان است بدون تقدیر مقدر قدیر در انواع حوادث
و بار رنجها و بلاها را وسیله‌ای انکار خلق کرده‌اند و گویند که حکم آدمی اگر به‌هیئت قبا بودی بهتر بود که هر وقت خواهند
بگشایند و دست در اندرون کنند و وطی محارم را حلال می‌دانند و گویند هر فرزندی که از دختر خود در آید بهتر است
از عمه و خاله و نکاح را فایده آن است که بدانند که از کدام خاطر می‌آید که ترتیب این را می‌دهند کفر زندقه این مذهب را
به طبیعت نا شعور قائلند و گویند اشیاء به‌خودی خود متکون می‌شوند اولاد در مادۀ ازین نامی‌گوید
چون نطفه در رحم‌ها در افتد مدور می‌شود از جهت آنکه آب به طبع مدور است و به واسطۀ حرارتی که در رحم است نضج
می‌یابد و هم بدین سبب نطفه چهار طبقه می‌شود و هر طبقه محیط یا محدد دیگری آنچه غلیظ است روی به محیط آورد
و در سطح اعلی نطفه مقر می‌سازد و آنچه لطیف است و بالای مرکز است بدین چهار طبقه می‌شود و مرکز را که در میان
نطفه است سودا گویند و سودا سرد و خشک است و طبع خاک دارد لاجرم به جای خاک افتد طبقۀ دویم را
بلغم گویند بلغم سرد و تر است طبیعت آب دارد لاجرم به جای آب افتد و طبقۀ سیوم را که محیط است خون می‌گویند هوا
دارد و هوا گرم و تر است لاجرم به جای هوا افتد و طبقۀ چهارم محیط را صفرا گویند گرم و خشک است و طبع آتش دارد لاجرم
به جای آتش افتد و چون نطفه چهار عنصر و چهار طبع بهم می‌رسد و این جمله در یکجا می‌شود بعد از موالید ثلاثه است که معادن
و نبات و حیوانات باشد پدید آیند و تمامت اعضای اندرونی و بیرونی پیدا شود و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از آن
دیگر مضغه می‌شود و در میان مضغه عظام و عروق و اعصاب پدید آید در اول چهار ماه که نوبت آفتاب است آغاز

صورت میشود و بعد رسیدن حس و حرکت در وی پدید آید و لوح روح در وی شود در آن هنگام که نوبت بشری
رسد بدین عالم آید اینها به طبیعت میشود بدون تاثیر خالق علامه نکرد و همچنین گویند ابر در آسمان دود است
و شهاب بخار دهنی است که بکره نار میرسد و باران حرارت آفتاب است که منعکس شود در زمهریر که زمهریر بسته
و باران و برف میگردد چون بکره زمهریر رسید در جای نزول برف میشود و زلزله بخار زمین است که آنرا مضطرب
و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است که منفجر میشود از زمین بیرون می آید و قوس قزح عکس
آفتاب است مقالات این [illegible] است این اخفا نبود عالم را قدیم میدانند و نفی صانع مختار کنند و صانع را بطبع
علت اولی خوانند و گویند عالم معلول علت اول است و هر دو باهم بوده اند چنانچه قرص آفتاب و نورش و گویند اول
چیزی که از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزله دویم است در علت اولی در عدد نه در قدیم و آنرا عقل کلی
و عقل خوانند و گویند این همان است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر در نفس هم چون تاثیر قلم است
در لوح و گویند نفس آن لوح است که در قرآن یاد کرده و نفس سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزوی آدمیان اینست که
از بد و نفع از ضرر بداند و قوت ادراک است نفس کلی و گویند که عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس در عقل بالذات
و همیشه متحرک شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بواسطه علت عقل بعلت اولی رسد
و گویند علت اولی اند که عقل معلولات و جز این هیچ نداند و گویند جاهل است آنچه بر بالای وی است زیرا که بکمال
نشناسد و همچنین جاهل است آنچه در زیر وی است زیرا که نفس خود را به از آن شناسد و گویند از زیر فلک قمر است

معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی که او را صانع خوانند در کرد
جمله موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدء عقول عالم اسفل عقل عاشر است یعنی عقل فلک قمر و عقل فعال و او را
الصور نام او است و نفوس عالم سفلی اند از آن جهت که عقلی از فلک قمر فایض شود هرگز برابر نباشد با عقلی
که از فلک شمس فایض شود و عقول و نفوس عالم علوی و تمامی کواکب ثوابت و سیارات کارکنان عالم سفلی اند
و نفاذ مصالح آدمیان را از جهت آنکه صاحب ازمنه مبدء اند از سعادات و شقاوات و بلادت و زیرکی و همت و خست
و درویشی و توانگری و عزت و خواری و درازی عمر و کوتاهی و مانند این را از عقول و نفوس عالم علوی و از
و ثوابت و سیارات می شناسند و گویند دانش باری تعالی بذات نبود به نفس وی است و گویند عالم و معلوم
و علم هر سه یکی دانند و علت اولی را جز از صانع هیچ صفت نیست و گویند از عقل مجرد عقل دوم و فلک ثوابت
پدید آمد و از عقل سوم عقل چهارم و فلک زحل پدید آمد و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری پدید آمد و از
عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم
و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر پدید
آمد پس عقول ده باشند و افلاک نه و گویند اینها بخودی خود بهم رسیده اند الا آنکه علت اولی پدید آورد
از جمله آنچه افعال خدای تعالی بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوسات و ملکوت عالم
معقولات و عالم محسوسات را عالم شهادت و عالم اجسام و عالم خلق و عالم اسفل گویند و عالم معقولات را عالم غیب

دارواح علوی و امر گویند و موجودات ملکوتی بر دو قسمست قسمی آنست که با عالم اجسام هیچ وجه تعلق و تصرف و
تدبیر ندارند و ایشانرا کروبیان خوانند و کروبی بر دو قسمست قسمی آنست که از عالم و عالمیان خبر ندارند
و ایشانرا مهیمنه خوانند و قسمی دیگر آنند که ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و محیط فیض ربوبیت این طایفه را
باصطلاح حکماء اهل جبروت گویند روح القدس در صفت این طایفه است و در ملاء اعلی کروبی از این عظیم تر
نیست بتلک الاعتبار قلم و بتلک الاعتبار عقل اول گویند و همین عقل است که اقبال و ادبار کرد و این عقل
در وصف اولی این طایفه است و روح القدس که او را جبرئیل خوانند در صف آخر این طایفه است و قسم دیگر از
موجودات ملکوتی آنست که تصرف و تدبیر میکنند و ایشانرا روحانیان گویند و ایشانرا نیز بر دو قسم است
قسمی آنست که در سموات تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت سفلی اند و چندین هزار از ایشان بر معادن حیوانات
و نباتات موکل اند بر جوهر ملکی موکل باشند و گویند تا هیچ ملک نباشد خدای تعالی نیافریند در درخت و ملکوت
اسفل مرکبست از دو عالم جسمانی و روحانی و او کلی موجودات است و مقصد همه آفرینش اوست و ارواح ناری
که ایشانرا جن نام نهادند و شیطان خوانند مقیم اند از همه بهم اول ملکوت اسفل بعضی از ایشان قابل به تکلیف
و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات و ماهیات ایشانرا اختلاف بسیارست و عالم اجسام بر دو قسم اند سمویات و عنصریات
اما سمویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیار و کواکب سبعه اما عنصریات بسایط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق
و ابر و باران و مرکبات چون معادن و نباتات و حیوانات بر و بحر را که نهایت مرتبه گویند اول چیزی که بر زمین آفرید

جوهر عالم نیز میگویند و حق تعالی بی واسطه بنفس خود آفرید جوهری اول را روح اعظم و روح محمد گفته اند
و بزرگواری جوهری اول کسی نداند بجز حق تعالی از جهت آنکه بغایت شریف است و لطیف و دانا و مقرب و نورانی
حاضر و مشتاق است و همیشه در اشتیاق خدای تعالی می باشد و هرگز یک طرفة العین از آنحضرت غایب نیست و بواسطه
جوهر اول فیض الهی از مبدأ قبول میکند و هیچ جز از این تقرب ندارد که جوهر اول دارد و خدای تعالی خطاب
و کلام با اوست و او را خطاب تمامی موجودات با این جوهر آید که مفردات عالم نفوس و مفردات عالم عقول
و نفوس و افلاک و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را نوشت خطاب آمد که مرکبات را بنویس
و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادن اند تمام شد اول این مفردات آنگاه جمل طول السابر در کلام بود در مبدأ
والکار معاد مختصر نمود   بقدم عالم قایلند مگر قلیلی و گویند قسمت تعلق به بروج دارد تا چهار طبایع
بروج پر دون نگردد حیوان بدید نیاید آنکه ابتدا از حمل کنند و گویند دوازده هزار سال شمسی قسمی حمل بود در دوره
هیچ حاصل نشود زیرا که حمل برج آتشی است یک عنصر حیوان حاصل نیاید و ده هزار سال نیز قسم ثور بود و ثور
راضی است هم آن عنصر هیچ حاصل نشود زیرا که یکی گرم و خشک و یکی سرد و خشک است و نه هزار سال قسم جوزا بود و جوزا
گرم و تر است حمل را قسم طبعی پیدا شد سرد و خشک و گرم و تر و نباتات بدید آید چون دور سرطان تمام شد
حیوان بدید آمد پس قسمت سرطان هفت هزار سال بود و هفت هزار سال در این دور با وی شریک اند هزار سال اول
زحل شریک است با وی و همچنین تمام شد و دو نفر رسد هزار سال با وی شریک است گویند که چون این دور تمام

المعانی

شود و آسمان منطبق شود و عالم خراب شود و زمین با آب فرو رود و در دور رسد و سنبله و میزان هیچ حیوانی نباشد و چون
دور بعقرب رسد جمع شوند [illegible] پس بنقل ایشان هر سی هزار سال عالم خراب شود و هفت هزار سال آباد و همیشه
این ترتیب باشد تا آنکه خراب شود در ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و باز چون خواهد که آباد شود در آن
ربع که آب در آن نفوذ کرده عمارت جدید و مزخرفات ابنا است بدین قدر اکتفا نموده

آنحضرت ستاجبه زکیه حضرت خاتم الانبیا است و مادر آن معصومه ام المؤمنین خدیجه کبری علیها الرحمة
بنت خویلد بن نوفل بن عبد العزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه که یعنی معصومه و مبارکه و طاهره و زکیه
و راضیه و محدثه و زهرا و بتول و عذرا و نام در آسمان منصوره است و در توریه عاذله و در کتاب زبغ خورشید جهان و در انجیل
مخدومه و در حدیث نزد [illegible] حق تعالی او را نور نام نهاده و در زمین او را فاطمه نامیده یعنی بریده شده از همه بدیها و برنده
شیعیان خود را از آتش دوزخ و از اتحاد بسیار از طرف عامه متواتر است فضیلت و جلالت و عظمت و طهارت او
و اینکه سیده زنان عالمیان است و اشرف زنان دنیا و اهل بهشت است از آدمیان و حوریان و جنیان و شرف و بزرگواری
او زیاده است از زنان حضرت [illegible] و زنان ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و دختران ایشان و اشرف است بر ام الکبری و
و اقلیما و عناق بنات حضرت آدم ع و [illegible] سارا زنان حضرت خلیل الرحمن ع و راحیل و لیا و زیبا و بیلهان
زنان یعقوب ع است و صفورا بنت شعیب زوجه حضرت موسی ع و یوکابد مادر موسی ع و کلثوم خواهر هرون ع و زلیخا
زوجه حضرت یوسف ع و دینا خواهر او و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون مؤمنه و حنه زوجه عمران بن ماثان مادر

مریم و دختر لوط و سباره دختر حاتر بن یعقوب ملقبین بنت نزحین ابن الهدهد زوجهٔ حضرت سلیمان و مریم
مادر عیسی و فاطمه مادر ذوالقرنین ع و زهرا ازجهت این میگویند که چون در محراب عبادت می‌ایستاد در نماز صبح از نور
روی او تمام خانهای مدینه سفید می‌شد و در ظهر چون نماز می‌ایستاد تمام مدینه و خانهای مدینه زرد می‌شد و
در طرف عصر سرخ می‌شد و بتول عذرا ازجهت این میگویند که آنچه زنان از کثافت می‌بینند او نمیدید و همیشه بعفت
دختر می‌بودند و آنحضرت المسمی به حور اطیب بوده   در سال پنجم از بعثت حضرت رسالت
پناه واقع شد مرویست که در شب معراج رسول خدا رطبی از بهشت تناول فرموده با حضرت خدیجه کبری مقاربت
نموده حق تعالی فاطمه را از آن بیافرید و بعد از رسول خدا ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند و با شنیدند
معتبره مرویست که بعد از وفات حضرت سید المرسلین ص برای تسلی آنحضرت حق تعالی ملکی را فرستاده قصص و اخبار
تا روز قیامت بر آنچه میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع میشود از آخر شدن دنیا و آنچه منافقین امت
و خلفاء جور از بنی امیه و عباسیان و غیره و سلاطین کفر و اسلام که در تمام جهان خواهند کرد همه را فرمودند و آنحضرت
امیرالمؤمنین می‌نوشتند و این طوماری است که مصحف فاطمه میگویند که در نزد حضرت صاحب الامر صلوات الله
است و مشهور آنست که حروف آن مصحف نود آیت است و مفتح آن سوره قرآنیست و صاحب کشاف
و ثعلبی و فخر رازی و غیر عامه علماء ایشان در فضایل آن سخنان گفته‌اند و مجموع آن در چهارده حروفات
صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است با آن تمسک جسته‌ایم و این کتاب نیز جفر جامع است و حروفات

مفتح سوره‌ها این است ص الم المر المص لم یکن طس حم ق ن و سبحان الذی اسری که به بعض مردی نیست

که سلمان فارسی رضی بگوید که بعد از وفات حضرت رسالت‌پناه به ده روز از خانه بیرون آمدم در راه حضرت امیر المؤمنین ع

ملاقات کردم فرمود که برو نزد فاطمه علیها السلام که تحفه‌ای از بهشت از برای او آمده میخواهم برای تو عطا فرماید به تعجیل بخدمت

آن حضرت شتافتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم و در خانه را بسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم

در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملک بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد و سه دختر باندرون آمدند

که کسی بحسن و جمال و نزاکت و طراوت و خوشبوئی ایشان ندیده است چون ایشان را دیدم برخواستم

و سؤال کردم که شما از اهل مکه اید یا از اهل مدینه گفتند یا دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار عز اسمه

از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده بسیار مشتاق تو بوده ایم از یکی از آنها که بزرگتر می‌نمود پرسیدم

که چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب ترا این نام گفت جهة آنکه از برای مقداد بن اسود خلق

شده‌ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره نام دارم پرسیدم از چه سبب گفت از برای ابوذر

غفاری خلق شده‌ام و از سیوم پرسیدم که چه نام داری گفت سلمی از سبب نام او پرسیدم گفت از برای

سلمان خلق شده‌ام حضرت فاطمه ع فرمود که پس از برای من رطبی چند آوردند مانند گرده‌های نان بزرگ

از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت حضرت فاطمه ع یکی از آن رطبها بمن داد و فرمود

که امشب به این افطار کن و فردا هسته‌اش را نزد ما بیار پس آن رطب را گرفتم بهر جمع که از اصحاب رسول خدا

میگذشتم

میگذشتم می‌پرسید که ای سلمان مگر مشک همراه داری میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد نظر کردم هیچ
هسته نبود که چند نبود سبب آن سؤال کردم فرمود که چون هسته داشته باشد حال آنکه این رطب از درختی بهم رسیده
که حق تعالی او را در بهشت غرس کرده   آن بود که در دنیا اکثر روزها بلکه دو روز و سه
روز گرسنه روزه میگرفت و شبها به تهجد برمیخواست و اکثر از یهود قرض میگرفت و نان جوین بود قناعت
میکرد و دست مبارک آن حضرت از بسیاری کار آمده دستش مجروح شده بود و زخم کرده پینه و آبله داشت از تسبیح
زهرا که در میان امت مشهور است منسوب به آنحضرت است که حضرت رسالت پناه به جهت شفقت بر او فرموده اند که بخواند چون
بسیار محنت میکشید از خدمات خانه بطریق تسبیح سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه
سبحان الله و بعضی علما ملا عین عاقبت عکس میگویند اول سبحان الله ثم الحمد لله ثم الله اکبر و لباس آنحضرت از پشم خشن بود
و چادر از پشم در سر میکرد و پینه در چادر میزد و آنچه او را آمد از دنیا به فقرا و مساکین و ایتام و بیوه زنان میداد
و در حجره چیزی از اسباب نمیداشت و بر روی پوست گوسفند میخوابید و نماز میکرد و فرش او از پوست بود و بالش و نهالی
او پر از لیف خرما بود و با امیرالمؤمنین در یک عبا میخوابید و با اندک قوتی سد رمق میکرد و در ظروف سفالی
رنگ و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید محن دنیا و فقر و احتیاج آنحضرت که اول مذکور شد و اصلاً مایل
به دنیا و لذات و زینت نبود روزی قلاده از نقره در گردن کرد و بر در خانه پرده آویخت و فاعلها
حضرت رسالت پناه آن بود که هر وقت از سفر می آمد اول به خانه حضرت فاطمه تشریف میفرمود و او را میدید

بعد از آنکه بدولتخانه تشریف مبذول فرمود در وقتی از سفری برگشته بود آنچه خود دید که آنحضرت پرده
آویخته بود و النگ در دست حضرت فاطمه ع سبب آن معلوم فرمود فی الفور قلاده را از گردن برآورد و پرده
را در راه خدا بتصدق داد حضرت رسالت پناه ص از آنکه خوشنود شد و مدت العمر بی رضای الهی کاری نکرد
و حضرت امیرالمومنین را از خود دلگیر نکرد و آنکه حضرت از روی خشم و غضب شد و مرتبه آنکه حضرت ام ایمن
و اسماء بنت عمیس و یک کنیزک دیگر داشت فضه نام خداوند عالمیان سوره هل اتی را در شان او و شوهرش و فرزندانش
فرستاد و مخالف و موافق را در شرف و جلالت و عصمت او و خلافی نیست قد ندارند و ملاعین عامه نزول سوره هل اتی را
در شان او و فرزندانش و شوهرش نمیدانند لعنة الله علیهم اجمعین
از ذکور حسنین ع بودند و محسن نام نیز که سقط شد بضرب پسر حبشیه ملعونه فاروق سبلان و فرزندان آن
اناث زینب کبری و ام کلثوم عمر شریفش هجده سال و هفتاد و پنج در یقول صد و بیست روز بقول مخالفان
بعد رسول خدا ایشان در حیات بود بلکه سه روز قدری کم و زیاد عمر بن خطاب بود که در خانه
بر شکم آن سیده اطهر زد و از سوراخ در کاردی بر شکم او زده و قنفذ ولدالزنا غلام آن حرامزاده
تازیانه بر آنحضرت زد دست مبارک آن معصومه را شکست در ایام غصب خلافت امیرالمومنین ع آن
مظلومه بجوار رحمت ایزدی پیوست مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین امت ابابکر و عمر و ابو
عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و سایر اجزای ایشان داشت و از ایشان [illegible]

حق او و شوهرش را غصب کردند و فدک را از او گرفتند و عمر در حضور مهاجر و انصار آن دستخط خود را
بر نامه بخشش فدک انداخت و آن را درید و دشنامها و لعنتها و جزئیهای بد باو دادند و مخالفین این
حکایات را در صحیح سته خود بطرق متعدده روایت کرده اند آنحضرت ایشان را حلال نکرد و وصیت کرده که
بر جنازه او نماز نکنند و همه این ماجرا را عامه مفصلا در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند بطرق متعدده و اکثر
عامه روایت کرده اند از رسول خدا که فرمود فاطمه پاره از تن منست هر که او را برنجاند و آزار دهد گویا مرا رنجانیده
و آزار کرده هر که مرا آزار دهد و برنجاند گویا خدای را رنجانیده و آزار کرده هر که خدا را آزار دهد او کافر بود
خلفای ثلثه و اتباع ایشان قایل بودند که هر که فاطمه را آزار کند گویا خدا را آزار کرده با وجود فضیلت و بزرگواری
او را میدانستند عتاب او نمیکنند و زدند و دشنام دادند و حق او را غصب کردند و ابی بکر و عمر در مرض موت
خواستند که فاطمه ایشان را عفو کند و از سر جرایم ایشان درگذرد آنحضرت قبول ننموده و از ایشان
آزرده خاطر بود تا از دنیا رفت امیرالمؤمنین او را در شب دفن کرد و تابوت در این امت نبود فرمود تا تابوت
ساختند بتعلیم اسماء بنت عمیس چون او در حبشه دیده بود در سه موضع علامت قبر برای آنحضرت گذاشتند اول
مابین قبر و منبر دیگر علامت روبروی حضرت رسالت پناه و سیوم علامت در بقیع واقع شد اما نزد فقیر مابین
قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای آنکه حدیث شریف نبوی این نقل است که آنحضرت فرمود ما بین قبری و منبری
روضة من ریاض الجنة احادیث بسیار دلالت بر این است که در آنجا مدفون است احتیاط آنست در هر سه موضع زیارت کنند

کتب آنحضرت

بهتر خواهد بود

ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو الریحانتین و ابو تراب و نام آن بزرگوار علی است که خداوند عالمیان او را
بدین نام موسوم ساخت و در قرآن آیات بسیار نازل شده که در آنجا علی صریح بوده که عثمان بیرون کرده اما علی
و صالح المؤمنین در قرآن مذکور است اسم آنحضرت است و القاب آنحضرت بسیار است مثل حیدر و قسوره و اسد و ضیغم
و سیف الله و آیة الله و حجة الله و قدرة الله و ید الله و مرتضی و حق و هلال و امیر المؤمنین و امیر النحل و نسخه النجف و در
توریه اسم آنحضرت ایلیا است و در انجیل ارنه و در انجیل فرنگان اریا و شطیا و در انجیل فرنگان بزبان لغت
لاتین اولی و در کتاب الکلیون بلغت ابو العلا و در کتاب هندوان کنس و در کتاب زند مجوسیان بلبلا و در کتاب
ماتب نامه عبد الله و در صحف ابراهیم ع و در زبور کتاب اذرنت نبتکی و در کتاب آبا و باعجم دین خیر بود و در کتاب
شعیا شجر حق و در کتاب تلنکوس بوق جهاندار و در کتاب ازلی ابهر صحب و در کتاب زکیا ابهر و یاد و در کتاب
و در کتاب برهمه خداوند و نوا و در کتاب با تنکل سر الله و در کتاب زکریا ع زیتون اشارات بآن یکاد
زیتها و با دریون فرتک تفسیر زیتون را بآنحضرت کرده اند و در کتاب قرهفت قاح و سر الله آمده و در بعضی از کتب
فارسیان فرود آمده است و بعضی از کتب زردشت حکمة الله و حق شناس گفته اند و جد آنحضرت عبد مناف است ملقب بابو طالب
ع الرحمه و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است که جده جد حضرت رسالت پناه است
آن برگزیده الله در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بقول اشهر بعد از سی سال از عام الفیل گذشته در اندرون کعبه

قبل از بعثت حضرت رسالت پناه دوازده سال بقول بعضی ده سال بود مدت ولادت از ولادت حضرت رسول خدا که شنه
که در اندرون حرم کعبه واقع شد در روی خانه حرام و بروایت دیگر شیخ طوسی در مصباح در هفتم ماه شعبان
روز یکشنبه تولد آنحضرت واقع شد و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی اند که پدر و مادر ایشان از فرزندان
هاشم بودند بعد از آنکه هشت سال از زمان سلطنت پرویز گذشته بود که آنجناب بوجود آمد و در ده سالگی بشرف اسلام
مشرف شد و سی سال در حجر تربیت ملازمت سید ابرار بود و بعضی سی و سه سال گفته اند روز بیست هفتم شهر
ذیحجه الحرام سنه خمسه و ثلاثین هجری که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود که آنجناب بخلافت حقیقی
حق خود نشست و برادران آنحضرت اول طالب بود و در حدیث معراج از جابر مرویست که حضرت رسول خدا
ج در شب معراج چهار نور دیدم در زیر عرش الهی گفتم الهی و سیدی این نورها چیست ندا رسید که یکی
عبدالمطلب و دیگری ابوطالب و دیگری عبدالله و دیگری طالب است و دیگر از برادرانش حضرت جعفر طیار رضا
و دیگری حضرت عقیل رض بود عقیل از طلقا بود پدر آنجا مسلمان شد و خواهر آنحضرت ام هانی بود و جناب
علی را رسول خدا از طفولیت تربیت میکرد و بشرف صحبت خاص اختصاص میداد و در خدمت آنحضرت
کسب آداب میکرد و آنچه از آسمان نازل میشد از علوم و احکام الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم مینمود از آنجمله
جفر جامع که علمای فاطمه حاشیه نامیده اند که بآنحضرت منسوب است و آنچه الحال در میان است بیست و هشت جزو است و هر
جزو مشتمل بر بیست و هشت صفحه است و هر صفحه مشتمل بر بیست و هشت خانه است در طول و عرض و هر خانه چهار حرف از حروف تهجی

است و این را بغیر از او و ائمه کسی دیگر ندیده اند یا آن کسی که ائمه معصومین ع تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی که املای
پیغمبر خدا بود و آن جناب ولایت مآب نوشته بودند و زراره و محمد ابن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آن را نزد صادق ع
دیده اند که صفحات آن شترانست و این کتاب مشتمل است بر جامعه و در آن مسطور است هر حلالی و حرامی و هر حکمی حتی
ارش خراشیدن بدن و دیت و دیگر کتاب جفر ابیض است و آن چهارده جزو است و هر جزو چهارده خانه است در طول
و عرض و در هر خانه چهار رده حرف است به رموز غائره و این علم را نسبت به شیخ بایزید بسطامی و سلطان ابراهیم و حسن بصری
و معروف کرخی میدهند و دیگر کتاب فاطمه است که آسمانی است و حضرت رسالت پناه ص بجناب ولایت مآب تفویض
فرموده و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیرالمؤمنین ع در روزی که کسوف شمس واقع شد بعد از نماز
منبر رفته فرمود که الیوم منکشف شدم بر همه چیز حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و در همه عالم شدم بعلم حضور جمع کثیری از آن
کتاب اسم خود ع خبر داده و در آنجا اسامی شیعیان و موالیان خود الی یوم القیمه مفصلا نوشته شده است و از معجزات امیرالمؤمنین
مرکبست حروف کلام شریفه و کلمات های آن که همگی حروف مفرده بود حضرت مرکب کرده اند مثل آنکه الحمد لله رب
می نوشتند ال ح م د ل له و در جای دیگر دارد که حق تعالی اسم اعظم خود را بیست و پنج حرف تعلیم حضرت آدم نمود
و نوح هشت عدد میدانست و ابراهیم ع شش عدد و حضرت سلیمان ع و آصف برخیا یک اسم و رسول خدا
هفتاد و سه اسم میدانست همگی اسمای الهی را آن بزرگوار تعلیم آنحضرت نمود و مرتبه جلالت و بیحابی رسید
در نزد آنحضرت که بغیر از نبوت در همه چیز مساوی بود تا آنکه خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا علی

انا و علی من نور واحد را گوش هوش عالمیان رسانید و باز فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و زهد و قناعت
و سخاوت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیزکاری علم و کمال و هنر و استعداد و خداترسی
و بزرگواری و قابلیت ملازم همه این ملت آنجناب کردید و مخالف و موافق مؤمن و کافر و دوست و دشمن
از راه تفضیل و اقتدای او نموده اند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان در کتابهای خود نوشته اند
و فدائیان منافقین و گوساله پرستان این امت و دشمنان خدا و رسول صلعم چون ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع
و اعوان ایشان و آل ابی سفیان و مروانیان و متابعان این گروه و محدثین و مریدان صحاح و جمیع سنیان
از اهل بادیه و اعراب و کرکان و دزدان قریش و خوارج و بدکیش پسر خطاب و علماء همه فرقه مسلمانان
از اشعریان و ملکیان و جمهور علوی امویان و عباسیان و شیعیان این هند و فضلای صوفیان و [illegible]
سنیان چون ابوحنیفه و شاگردان او و ابراهیم نظام و شافعیان و حنبلیه و مالکیان و اشعریه و معتزله
و مجبره و حشویان و سلاطین روم و علمای آل عثمان و پاشایان و لوندان ایشان و حکام و ولاة عربستان
و رای اعظم براهمه هند و لنز و طالیقان و خواقین ترکستان و وزرای قابل خانی و نوزابان و رهبان و ...
و آقایان الوس و اختیارات قبچاقیان و فرمانروایان مصر و شام و مغربیان و پادشاهان ایران و خراسان
و کرمان و مکران و تبریز و زاولستان و خدیوان کابل و فراه سیستان و تابعه یمن و حجریان و سنجانی حبش
و زنگیان و حکام اطراف جهان از چنگیز خانیان و مغولان و ایلکان و خواقین خطا و چین و ترکان و شاهان خوارزم و

بدخشان و ترکان و انوار و کردان داغستان و غزنویان و مشاعیان و اعیان و اشراف کان آل بویه و شروانیان
و بزرگان گیلانیان و مازندران و کردستان سلجوقیه و صفاریه و فاطمیه ملوک تیموریان و سکنه
البرز و کوه و دشت نشینان و اهالی سند و کفرستان و سبع طبستان از نجیبان و اعزه خوارزم شاهان و خزر
زیرباد و سراندیب و هندوستان و دو صد و چهل ذوا شراف روایان و عقلا و زیرکان دیلم و خوارزمی
بلخ و بخارا و سمرقند و سعیدیان و قبطیان و اهالی جزیره عرب و موصل و بغدادیان و سکان و لایات دیلم
قسطنطنیه و روم و نصاریان ملک محمد لکان ارما د و ماجادوالیان و نصاری و پرتکال مصروان و عوام
الناس و جمهور انام از صلحان و مفسدان و جاهلان و عاقلان و هر صنف از بنی نوع انسان من المشرق والمغرب
در زمان از قدیم الایام من الآن و امامان عامه علماء بین مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم حجاج قشیری
و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود سلیمان بن اشعث سجستانی و احمد بن شعیب النسائی و محمد ابن ادریس
و احمد بن ادریس و احمد بن حنبل و مالک بن انس و ابوحنیفه کوفی لا یوفی و متابعان مفضل علمای و مفسران
و قاضیان اهل سنت و خارجیان و پیروان این گمراهان چون شیخ خوارزمی بیهقی و خرکوشی و سمعانی و حاکمانی
و طبری و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و دعوانی و خطیب و صدر الائمه و ملا دری و ثعلبی و واحدی و قدی و دا
دراهی و یافعی قزوینی و ابو مظفر سبط جوزی و محی الدین و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضاة ماوردی و
زمخشری و ناصر الدین بیضاوی و احمد کبیر سمنانی و ابن ابی الحدید و غزالی و ابن حجر عسقلانی و ابو عمر و زاهد عمانی

مروانی و علی قوشچی که از متعصبین شافعیه است و اصرار بسیار دارند در اثبات امامت شیخین مثل سعد الدین
تفتازانی و ابن حاجب و ابن مغله و ابونعیم محدث اصفهانی و بلخی و ابن اثیر و ابن مغازلی و طبری و طبرانی
و حمولی و ابن صباغ مالکی و ابوبکر خطیب که این جماعت از علمای اهل سنت اند و امامان اهل سنت همه سنیان و ائمه زیدیه
و اسماعیلیه و غلات و خوارج نصب نص و فضل و عدالت آنحضرت نموده و کل مفسرین و قراء سبعه و محدثین و رواة
و اهل سیر و تواریخ و معاذ بن جبل و تابعین و عمر عاص و براء بن عازب و انس بن مالک و معاذ جبل و عایشه
و حفصه و ابی بن کعب و سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و سمره بن جندب و زید بن ارقم و ابوبرزه و رابعه یعنی
معاویه عاویه قاتل بکاء و اشعد آنحضرت نموده اند و دیگر از مشایخ اهل تصوف و بزرگواران ایشان چون
جلال الدین محمد رومی و شمس تبریزی و شیخ عطار و منصور نوری و جنید بغدادی و بایزید بسطامی و غیره و طالبان
علوم صرف و نحو و فضلای اهل نجوم و حکمت و مستدلات عقلیه و جهمیه و سالکان و درویشان همه طریق
از نعمة اللهیه حیدری و جلالیان و موالیان و کلب شبابان و قادریان و شاه لوریان و تیغ خوان و صاحب فکر و ذکر داود زاد
و همه صوفیان و عباد و زهاد و شب خیزان و صبح بیداران و دیگر از اهل حرف و صنایع مثل مجادلان
و دهریان و طبیعیون و علمای اهل هیئت و زیج و رصد و ستاره شناسان و رمالان و کاتبان و کاهنان
و ساحران و اعدادیان و عزیمت خوانان و افسون دمان و جمله شیعیان همگی اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه
و جلال آن مخدوم جهان و جهانیان و امام زمین و زمان نموده اند بلکه اکثر شاهان کفر ربع مسکون در بتخانه‌ها و در معابد

خود شکل صورت آنحضرت را کشیده اند و ساکنان اساطین ایوان سلطنت و قبضهای شمشیر خود را بنام مبارک
آنحضرت نقش نموده اند و هر طایفه از فرزندان آدم از سنّی و شیعه و سنّی دارا و خواص و عوام آنحضرت را
مقتدای خود شناخته اند در رنج و بلا و سختی و عنا باو پناه میگیرند و علمای هر یک باو ملتجی میشوند و فضلای هر یک
در مشکلات خود باو رجوع می نمایند و شجاعان و زبردستان روزگار باو مینازند و زایران بقرب او تقرب
میجویند و صلحا و صدیقان باو پناه میبرند و علیلان و بیماران از او شفا میخواهند و بیچارگان و درماندگان
از او چاره می طلبند و صحرانشینان و قلندران در وصف و ثنای او اشعار دارند و غالیان او را خدا میدانند
و شیعیان او را عبد [illegible] و [illegible] ولی الله میگویند و خلایق در دنیا و آخرت باو مینازند و از
مومن و کافر همه کس او را میشناسند و آنچه مخالفان در فضیلت آنحضرت جمع کرده اند از صد هزار حدیث
مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از دوستان است و آنچه بیگانگان
ثبت کرده اند مزید از آشنایان است شعر کتب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر
انگشت و صفحه بشماری و آنچه از کتب که معتمد علیه اهل سنّت و جماعت است [illegible] بمنزلهٔ قرآن میدانند
بنظر رسیده که در انجا از احادیث احمد مختار ص در فضیلت حیدر کرار هم ذکر کرده و بعضی اسامی آن کتب
بیان می نماید کتاب تفسیر فخر رازی و کتاب تفسیر ثعلبی و کتاب واحدی و کتاب تفسیر کشاف و کتاب تفسیر جلبی
و کتاب در المنثور سیوطی و کتاب تفسیر بیضاوی و کتاب تفسیر مدارک نسفی حنفی و کتاب انوار التفاسیر زین الائمه

ابن

وکتاب مجمع البحرین عبدالله بن زید دمشقی الاسماعیلی و معراج الکلبی حسن بن یوسف المروانی و کتاب عثمان بن عمر
بن الراشد الملعون النعمانی المسکدی البخارجی و کتاب زاد المسافر بن خطیب بن سعد الله الطبری الاسماعیلی و کتاب
انساب الصحابه و کتاب عبدالرحمن الاسکندری الغالی و کتاب ربیعه الحمومی سعد بن وهب العالی الهرانی و کتاب
حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم المحدث الاصفهانی و کتاب سکینه فخرالدین احمد بن شعیب الکندری الکرمانی و کتاب
اسباب النزول واحدی و کتاب سبعات عبدالله ابوعمر بن یوسف بن عبدالله بن محمد و کتاب خصائص نطنزی و کتاب
شرف النبی الطرکوشی و کتاب درر النظام سیوطی و کتاب محاضرات راغب اصفهانی و کتاب مناقب حافظ
ابوبکر احمد بن موسی مردویه و کتاب غنیة عبدالقادر جیلانی و کتاب فضائل الصحابة ابوالمظفر سمعانی و کتاب
نسخة الغرائب ابوالعباس فضل بن زید البافلانی و کتاب صحیح بخاری و کتاب سنن ابوداود و کتاب
صحیح ترمذی و کتاب صحیح مسلم و کتاب سنن نسائی و کتاب موطای مالک و کتاب جواهر القرآن محمد بن ادریس
شافعی و کتاب احیاء العلوم غزالی و کتاب ربیع الابرار ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری و کتاب نهج البلاغه
احمد بن ابی الحدید و کتاب ملل و نحل محمد بن عبدالکریم الاشهری الشهرستانی و کتاب وسیلة بن ابراهیم
بن عبدالعدنی ارتدی و کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی و کتاب جامع الاصول ابن اثیر و کتاب
بهجة الانوار ابو یوسف اردبیلی شافعی و کتاب صواعق محرقه ابن حجر ناجی و کتاب ما نزل من القرآن فی علی
حافظ ابونعیم و کتاب غرائب القرآن سجستانی و کتاب نهایة العقول فخر رازی و کتاب مقتل

امام عوام السمعید سجاری وکتاب شواهد التنزیل ابو القسم حسکانی وکتاب رجال ابو بکر الجعابی وکتاب اربعین فخر رازی

وکتاب مناقب ابی الحسن علی بن معاذان فخر الافضل ابو الواسطی تفسیر کبیر فخر رازی وکتاب حدایق الحقایق وکتاب صفین

نصر بن مزاحم وکتاب مقالید السموات ابن ابی نصر القاضی البغدادی العباسی وکتاب مناقب موسی بن سعید الناطحی

وکتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن بن عمران البصری وکتاب در الملتقط صغانی وکتاب احکام القرآن

ابو بکر رازی وکتاب کشف الغمه وکتاب علی بن موسی الاربلی الوزیر النبوی وکتاب کشف الاسرار نجم الدین

الائمه الزیدیه وکتاب روضة بن عبد الله ابن طلحة النصر وکتاب مقالات یحیی ابن حسن ابن البطریق

وکتاب سر القرآن اربعین بن مکی معروف عندهم بصدر الائمه وکتاب خطب خطیب خوارزمی

کاشف الحق ابن رجب الحافظ وکتاب ذریة الطاهره محمد بن احمد بن حماد الانصاری

المعروف بالدولابی وکتاب تفسیر کبیر فخر رازی وکتاب محمد بن یوسف الفقیه الکنجی وکتاب التدوین

بافعی القزوینی وکتاب انساب الصحابه بلادری وکتاب عیون محمد المستوفی القزوینی وکتاب شرح السنه

ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی وکتاب مناقب ابو حنیفه دینوری وکتاب صراط المستقیم ابو حفص عمر

بن الزیدی البغدادی وکتاب الیواقیت ابو عمر الزاهد الغلام الروانی وکتاب دلائل بن خالویه وکتاب

المسترشد وکتاب بشارة المصطفی وکتاب روضة الصفا وکتاب تاریخ محمد بن جریر الطبری وکتاب مشکوة

الانوار وکتاب مصباح العلی محمود بن جابر الطبرسی وکتاب مقابس مناقب الموید خوارزمی

وکتاب

وکتاب غریبین هروی وکتاب مستدرک یحیی ابن حسن ابن البطریق مذکور وکتاب نهایه ابن اثیر وکتاب
مغازی محمد بن اسحاق وکتاب احمد بن حنبل بیهقی وکتاب تفسیر حسن بن عبیدالله الکانی الی زندرانی وکتاب
مناقب المطهر بن ابونعیم وکتاب درایه مسعود بن ناصر سجستانی در باب احادیث غدیر خم و نقل روایت کرده
وآن کتاب هفده جزو است وکتاب الولایه ابن عقده حافظ واحادیث غدیر خم را به صد و پنج طریق روایت کرده وکتاب
الدارقطنی وکتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری وکتاب منقذ من الضلاله غزالی در لعن ورد
شیعه وکتاب تکر الزواید خوارزمی وکتاب مطالع الانوار تفتازانی و تفسیر علی قوشجی ناجی وکتاب ابرهیم
بن مسعود الثقفی مقبول الطرفین است وکتاب مسند ابویعلی موصلی وکتاب مسند احمد بن حنبل شیبانی
وکتاب فضایل الصحابه زعفرانی وکتاب تذکره الائمه بلاذری وکتاب الایضاح فضل بن سعدان وکتاب
بلاغات النساء ابو محمد بن ابی طاهر وکتاب اساس البلاغه زمخشری وکتاب رجال نجم الدین ذکریا بن علی
چلبی وکتاب مروج الذهب مسعودی وکتاب الانساب الصحابه طبری وکتاب منهاج الصلاح وکتاب
مصابیح ابوالفتح جنید بن الزبید دوانی ابی الاسمعیل الصابی وکتاب فضایل احمد بن حنبل وکتاب اعلام
الدین دیلمی وکتاب ... الکلبی زید بن سعید الناقی ... وکتاب تاریخ علی ابن عبدالکریم المعروف
با بن اثیر وکتاب اصابه ابن حجر عسقلانی وکتاب خصایص علویه وکتاب معالم العتره النبویه عبدالعزیز
بن الاخضر الجنابذی الحنبلی وکتاب معجم البلدان یاقوت بن عبدالله حموی وکتاب موالید اهل البیت

ابن خشاب و کتاب تحفة الائمة الرضیه ابن مردویه و کتاب فصول المهمه و اوصاف الائمه رجال عامه
و کتاب دلایل ابو العباس عبدالله بن جعفر الحمیری و کتاب اثبات الائمه کمال الدین بن طلحه حیوان
الحیوان الابهری و کتب سیر و تواریخ از عربی و فارسی و کتب مشایخ اهل تصوف و بعضی از ایشان
سنی بوده‌اند و منظومات شعرای مخالفین از عرب و عجم بسیار است عجب که نوشتن آن باعث طول
کلام میشود تمثیلا عجب دارم از علی قوشچی آن دم در از رفیقش ملا سعد الدین تفتازانی که
میگویند امیر المؤمنین علی ع را افضل و ازهد و اسخی و اشجع و اعلم و افقه و اورع و اصلح و اکرم
و اقضی خلایق میدانیم بعد از رسول الله ص و الفا سعد الدین ذکر کرده است که لعن بر یزید و اصحاب او
و لعن بهر کسی که با اهل بیت رسول ص بد کرده‌اند و لعنه بزبان آن گفته که چرا بعضی از علما منع کرده‌اند لعن را بر جماعتی
اهل بیت را تعدی نکنند با علا که از اعلا مراد ابوبکر است و ثانی عمر لعنهم الله و مراد از ثانی عمر علیه علیه اللعنه است
اظهار کرده که ایشان اولی‌اند بلعن چه آنکه بنای ظلم را اولا ابوبکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک
و میراث و رد شهادت حضرت علی و فاطمه و امامین شهیدین حسنین علیهم السلام و از این مقالات تحریرهای او
دلالت بر تشیع ملا میکنند اما در آخر میگوید چون علمای و مشایخ ایشان براهی رفته‌اند ما را لازم است که پیروی
ایشان نموده از عقب ایشان برویم بلی در سنت میگوید انکه یکی که صد نقل او مبنی حیف است که او با
و در آن مقالات که مارو او ساکن است ملا و رفیقش قوشچی در دارد و جایی که کوسالمی باشد الاع

نیز می باید بالا بلند بن بروید و خوب رفته آید   از آنکه بر روی زمین نیزه است در جهاد با کفار نه

ملائکه عظام در روز جنگ وی می گفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار یعنی نیست مردی در جهان الا علی
و نیست شمشیری بغیر از ذوالفقار و دلاوری او در روز خندق با عمرو بن عبدود مشهور است چون او را
بشکست و سر او را برید پیغمبر واجب الاحترام فرمود ضربة علی یوم الخندق خیر من عبادة ا
الثقلین و فضیلت او زیادتی دارد یعنی یک روز قتال عمرو بن عبدود را در حرب هزار سوار
برابر میدانستند از خرم بردان پسر خطاب از آن کیفیت نقل میکند که گفت من در راه شام با عمرو بن عبدود
رفیق بودم و به تجارت میرفتیم بعضی از منازل چند نفر از قطاع طریق و دزدان بادیه بر قافله افتادند
و تاختند و ما جمع کثیر بودیم همه ترسیدیم دست از جان و مال خود برداشتیم ناگاه عمرو دید و شتر بچه را
گرفته بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آن جماعت تاخت و جمعی را کشت و باقی را گریزاند و قافله سلامت
رفت و فی عمرو بن عبدود شیری خواهد بود و چنان شمشیر زد بر کوه آهن که شمشیرش پاره شد و پای او
قلم کرد بر خاک انداخت   و حکایت خندق و کشته شدن عمرو بر دست علی و متفق علیه است
و هیچ یک از فرق مسلمانان خصوصاً اهل سنت انکار ندارند و معترفند که ثواب الضرب زیاده است
از عبادت جن و انس یک روز قتال ای علی فی شجره واقع شد سعد اکبر او در پیش امام اعظم تا قسم از این
افزار فضیلت بخشی شما بگو زیر لسانه است که چنین است و منکر این نتواند شد و از جمله خلاف پنهانی

آنحضرت که لیلة الغار در فراش رسول خدا صلعم خوابید و آن شبی بود که جمعی از صنادید قریش و عرب بسالکان
مکه از همه قبائل عازم قتل حضرت رسالت پناه صلعم شدند خداوند عالمیان بر آن بزرگان فخر نمود تا آنکه جبرئیل
و میکائیل رسیدند حق تعالی با ایشان مباهات نمود که ببینید علی ابن ابی طالب ع چگونه جان خود را فدای
رسول من کردانید و جبرئیل بالای سر حضرت امیر و میکائیل در پایین پای آن سرور نشسته جبرئیل خطاب
بخ بخ یا بن ابی طالب تفتخر علی الملائکة المقربین و دیگر ضربتی بر سر مرحب خیبری زد که از اسب
مرکب او بر زمین رفت و بر زمین رسید جبرئیل بفرمان رب العالمین شهپر بردم تیغ او داد که مبادا ضرب
او زمین را بشکافد و تا بماهی رسد جبرئیل از آن بر زانو در آمد از تعجب آن ضرب دست و سر بالا کرد گفت سبحان الله
دید که میکائیل ع زیر بغل او را امداد دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا برفت و آنچه
در جنگ خیبر کرده است عقول اولوالالباب از آن در تعجب است دریکه چهل کس از شجاعان می بستند و میگشودند که
بوزن سی و سه هزار من بود بدو انگشت مبارک حلقه در را گرفته و کنده توقف در این است که در را چهل
ذرع از پشت سر بآن طرف انداخت و هفتاد نفر از زبردستان عرب مثل عمرو بن خالد بن ولید و غیره آمدند
که آن را حرکت دهند نتوانستند و در آن جنگ هر سه شیخ سردار شدند و علم را بشکستند و گریختند و همچون
روباه گریختند و آنچه آن سرور که در کارزار بدر و احد کرده عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب
و گردن کشان قریش و اقوام و عشیره خود چه قدر کشت و قتله آنحضرت متفق علیه خاصه و عامه است که از زبردستان

و نیز علما

و شجاعان عرب که بر در دست حیدر کشته شدند که هر یک رستم وقت خود بودند مثل ولید بن عتبه بن ربیعه خالوی معاویه
ولد الزنا و عاص بن سعید بن عاص امیه و طعمه بن عدی بن نوفل سر دفتر اهل فساد و ضلالت و نوفل بن خویلد
بن اسد که از شیاطین قریش بود او را با طلحه بن عبدالله گرفت و بر هم بست و با بی بکر سپرد و زمعه بن الاسود
و حارث بن ربیعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبدالدار و عمیر بن عثمان بن کعب بن تیم عم طلحه بن عبدالله و عثمان
و مالک پسران عبدالله برادر طلحه و مسعود بن امیه بن مغیره و قیس بن فاکهه بن مغیره و حذیفه و ابو قیس
بن ولید بن مغیره و حنظله بن ابی سفیان برادر معاویه غاویه و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر بن ابی رفاعه
و منبه بن الحجاج السهمی و عاص بن امیه و علقمه بن کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معاویه بن مغیره بن
ابی العاص و لوذان بن زید بن ملیص و عبدالله بن المنذر بن مغیره و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن
مغیره بن لوذان و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب حلیف بنی عامر و معاویه بن عامر بن
عبدالقیس و عبدالله بن جمیل و ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل است و حاتم بن امیه و اوس الجحی طلحه بن ابی طلحه
بن عبدالعزی و ابو امیه بن مغیره و عبدالله بن جمیل و ابو الحکم بن اخنس و ابو سباع بن عبدالعزی
و ابا سعد و طلحه و صواب و حبشی غلام عبدالدار و غیره و آنچه در حرب جمل و صفین و نهروان که مارقین
و ناکثین و قاسطین لشکر ده بودند نیست و در بئر العلم که جابر بود مقر و مسکن جنیان و دیوان از
سلاطین جن و عفاریت و زبیر دشمنان دین عظیم من خلق بسیار تر از کثرت چون عمرو بن

چون رعد بن مرزبان و کعب بن میمون و قرطاس و سمراح و طهور و ابسر و جو بنکر و طیفور و عزیز سپه سالار طوایف بسیار از جن چون مسعودی و بنی الملیح و بنی راشد و بنی بکر اسلام آوردند و شیاذر در موزه عبدالرحمن را با دشنام آنان آگاه کرد و هام بن هیم و قیس بن ابی قیس که پسرزاده ابلیس بود و هاتف و هدایت مومنی جن معترف کرد و ابن سلم آن نزد موافق و مخالف و دوست و دشمن که اتباع اسلام و ارتفاع لوای ایمان و اظهار کلمتین و شهادتین از ضربت ذوالفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالی مقدار علیه صلوة و السلام بعد فطرات سحاب و دیگر آنکه سابق بود در اسلام از انصار و مهاجران پیش از اسلام نماز میکرد در آن مراتب هیچ خلافی نیست
بمرتبه بود که علیه چون دست یافت
در مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان بن حکم که آنحضرت او را ابوالاکبش الاربعه گفته بود و عبدالله زبیر که سایر منافقین اسیر کرده بودند ایشان را جز از عتاب آزار نداد و ایشان را مخاطب به شتم و قهر ننمود و چون بر سر خلافت متمکن گردید بر جماعتی که بر وی غلبه کرده بودند و بنا حق خلافت و بر گرفته بودند جز احسان عمل با ایشان نداد و چون بر ایشان غالب شد فدکی که بدست او در آمد متصرف نشد
بمرتبه بود
که سه مرتبه دنیا را طلاق داد و اکثر روزها کتابت قرآن میفرموده و از اجرت آن هزار بنده آزاد کرد و آنچه بدست می آید بمستحق میداد از ایتام و بیوه زنان و اکثر اوقات بنفس مبارک خود در النحل بیلی میداد و آب میکشید از دلوهای بزرگ و اجرت آن را دانه میگرفت و بفقیران ایثار میکرد و دست مبارک

اوار سپار

و از بسیاری بیداری و آب کشیدن پینه کرده بود و مجروح شده هرگز طعام سیر نخورده منقول است که روزی در ایام
خلافت طبق حلوای خرما مردی برای آنحضرت هدیه آورد آنحضرت از خوردن آن ابا فرمود
و فرمود من امیر مؤمنانم دهنرا بآن حلوا آلوده نمیکنم حالانکه میدانم جمعی در همسایگی من از اهل حجاز بی شام
می خوابند این از مروت دور است من نمیخورم از این حلوا و همه کفش پینه دار می پوشید عبد الله بن عباس میگوید
روزی داخل شدم دیدم حضرت کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر عباس چند می ارزد این کفش گفتم فدای
تو شوم از بسکه پینه بروی زده من شرمندگی میکشم که شما این را در پای کنید فرمودند والله ای پسر عباس این
کفش را بهتر میخواهم از ملکی که این امارتی که من دارم بعقد دشمنان که شما بمن داده اید مگر بهمین خوش شوم که در
این شغلی که هستم نحوی بکنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلومی از ظالمی بگیرم و در عمر خود خشتی بر بالای خشتی
و آجری بر روی آجری ننهاد و عقیل برادر آنحضرت با شکوه از زهد و قناعت آنحضرت تاب نیاورد در زمانیکه آنحضرت
دو من جو برای او مقرر داشت باین قناعت نکرده خشم نمود و رفت نزد معاویه غاویه بشام و مدتی در
آنجا بود و عاقبت پشیمان شده برگردید نزد آنحضرت امیر مؤمنان مفاصل او را آنقدر فصد کرد خونهائی که از طعام
معاویه غاویه در رگهای او جمع شده بود همه را کشید و هرگز ذخیره از برای خود و عیال خود چیزی نگذاشت
دختر این بیت المال را تصرف نکرد و خراج زیاده از رعایا نگرفت و کیابی و راهداری و تمغا هیچ وجه نی
دختران بدعتهایی که ایشان آنرا احداث کرده بود برطرف کرد و رسم طرفه جور و ستم سلاطین برگرداند

و بدعتی در دین و ملت احداث نکرد و مال کسی را مثل شیخین ملعونین و سایر منافقین نگرفت و خانهٔ کسی از ایشان

نکرد و عمال خود در مثل عمر و دیگران جزیه نکرد و کسی را بنا حق نکشت و مثل خلفای جور حاجب و دربان نداشت

مثل معاویه و عثمان و نشسته با کاسه و جاران نمی نمود و هر وقت و هر کس را رجوع با و بود احتیاج داشتند اطفال و مومنان

بی مانعی سجده ازو می رایدند و همیشه لباسهای پشم و خشن و درشت و شال می پوشید و لباس ملوک و فراعنه نپوشید

نمی پوشید عجب دارم از ابو سالم پرسنی که میگوید رافضیان مغز اند و میگویند که ذو الفقار از آسمان آمده است

نیز ذو الفقار را از آسمان نیامده در آسمان آهن نمی باشد نمی گویند که روزی که ابوبکر بلال پشم در پشت گرفت

و شال پوشید جبرئیل از آسمان با همه شال پوشیدن او شال پوشیدند بی جایی که پشم می باشد آهن نیز می باشد.

نان جو بود تنها بی نان خورش و نان خورش او با سرکه بود یا نمک یا سبزی یا با خرما تناول میکرد و گاه

گاهی گوشت بود و شیر و تشنه بود و با او بخل او زیاده بود از همه اوصیای پیغمبران و انسجه عرب با او و با اولاد

او کردند معلوم است که هیچ کس از بنی آدم این قسم ستم با و واقع نشده است شعر جن و انس و هم

ملک هم اهل وقف ؛؛ جمله دارند بر کمالش اعتراف ؛؛ بمرتبه بود که ثابت

نزد خاصه و عامه و همه فرقه مسلمانان و جمهور این امت و ملائکه و نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ

ثلث و جمیع صحابه و تابعین که آنحضرت بعد از رسول خدا ص اشرف عالم بود از همه خلایق و اعتقاد

فرقه ناجیه امامیه و اکثر مسلمانان است که آنحضرت اعلم و افضل بود از آدم ع و شیث ع و ادریس ع

و نوح

و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسمعیل و لوط و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون
و یوشع بن نون و کالب بن یوقنا و حزقیل و ذو الکفل و الیسع و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب
و یونس و شعیا و اشموعیل و اسمعیل صادق الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی
و عیسی و شمعون بن حمون الصفا و لقمان و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذو القرنین و سایر
انبیای عالم علیهم السلام الا در ابراهیم و در آدم توقف کرده اند از برای مرتبه ابوت و هم چنین عالم بود
از پیغمبران عجم مثل فرام و جویب صاحب و کویب و مه آباد صاحب کتب و شاسان و زردشت و برزین دار
دارا و هوشنگ و ... و کیو و بابان و سولان و اثری و رکیان و سقیبال که افضل انبیا از آن انبیا میدانند
و شاه ول و شموئیل و بحرفل و مرباوحی و میا و منجا و بوعزل و زرخیا و جوفوف که هود انبیا میدانند و علم
بود از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین و امام سریانیان و از جمیع متکلمین و عقلا و حکمای
یونان و دانایان لغتها از قبطی و رومی و سریانی و مقدونی و عربی و عجمی و شامی و هندی و خواه بر حق و خواه
بر باطل و اعلم بود از آصف بن برخیا و ارسطاطالیس و مقدونی و فیثاغورث و بلعم بن باعور و بلیناس و اقلی
دوس و بقراط و سقراط و بقراطیس و سیرخ حکیم مربی و دستان بن زال بن سام بن نریمان و افلاطون
و ارماطیس و بوزرجمهر و لهند هندی و هرمس و اقلیموس و ابن سینا ابو علی و فارابی و علم آینده و حال و روز
قیامت با او بود و علم قضایا و منایا و بلایا و آجال و ارزاق و اعمار و اعمال خلایق و احکام دین

و نیز بعضی بر ملت از امم سالفه و علم ملکوت آسمانی و زمینها و ما تحت العرش و ما فوق الثری و علم حجب و ظلمات
خلایق و علم ذات شناسی و مبدء و معاد و احوال برزخ و عمر آسمان و دوزخ و جنان و علم حکمت و هندسه و ریاضی
و هیئات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمینها و عدد ریگ بیابانها و قطرات باران و کیل و وزن
و مسافت آبهای دریاها و بیابانها و کوهها و معادن و نباتها و صحراها و آبادانیها و عدد ولایات و بلاد و
و معموره دنیا و طول و عرض آن و علم اصول دین و فروع و معانی بیان و کلام و ترجمه و تفسیر و بطون
قرآن و علم صحف و توریه و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی و احکام و علم فصاحت و بلاغت و رمل و کیمیا و سیمیا
و علوم حروف و صنعت و طی الارض و طی اللسان و طی النظر و تسخیر و تنجیم و اعداد و طلسمات و منطق و تجربه
دیده و افسون و نیرنگ و نقل و عقل و مستقبل احوال و جفر ابیض و جامع و جفر احمر و جامعه
و مصحف حضرت فاطمه و احکام شرایع و کتابهای آسمانی موافق نزول آن و صحیفهای آسمانی همه در نزد او
بود و علم قرآن و معانی آن کما هو حقه و از قراءت و اعراب و لغت و غوامض مشکلات و حل معانی
و جهات آن و تفسیر و بطون و سبب نزول آن و اخبار و قصص و آثار وارده و احکام و حلال و حرام
و اصول و فروع و معقول و مسموع و وعد و وعید و امر و نهی و جدل و مثل و زجر و محکم و متشابه
و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مجمل و مفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید و خاص
و عام دارا تمام مبدأ و علم شناختن مؤمن و کافر و منافق و فاسق و اهل اعراف با او بود

و علم صرف و نحو و تمام از آنجا مبدا است و تفسیر و حدیث و لغت و قرائت و فرایض و فقه و حدود و قصاص و سیاست و دیات و تنجیم و جراحت و ارش و طلاق و نکاح تمام را مبدا است و علم زهد و سلوک و تصوف و درویشی و اوراد و تعقیب و مجاهدات خاصه جهاد با نفس و تهذیب اخلاق همه با او بود و اینها همه از تفصیلات فنهای آن حضرت بود که با آن حضرت عطا فرموده بود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هیچکس از بنی آدم بعد از رسول خدا این همه بزرگواری و بزرگی و فضایل و نعمت و کمال ن‌ ودر آنچه گفتم هیچکس از امت منصف خلاف ندارد و آن حضرت مهارت تمام داشتند در احکام و قضایا و وقایع و حوادث و مسایل و بدیهه از آنجمله دو مسئله را بیان مینمایم اول مسئله دیناریه است که در کتابها شرح آن این است که زنی آمد بخدمت امیرالمومنین در وقتی که پای مبارک در رکاب کرده بود گفت یا امیرالمومنین برادر من فوت شده و ششصد اشرفی از او مانده از مال او یک اشرفی بمن داده اند از میراث پس سوال میکنم از تو که داد میراث من بستان آن حضرت مشکلها فورا فرمودند که از برادر تو دختر مانده است گفت بلی فرمود رسید این دو دختر ثلث مال که چهارصد اشرفی است پس فرمود که مادر برادرت مانده گفت بلی حضرت فرمود سدس مال که صد اشرفی است رسید مادر برادرت است فرمودند از برادرت زوجه مانده است گفت بلی حضرت فرمود رسید زوجه او ثمن است که هفتاد و پنج اشرفی است پس حضرت فرمود که دوازده برادر داشت آن گفت بلی حضرت فرمود رسید هر برادر دو اشرفی است و رسید تو یک اشرفی پس حضرت فرمود که تو حق خود را گرفته

دشوار بود دویم منبریه می‌گویند شرح آن این است که آنحضرت در منبر مسجد کوفه بود پس مردی برخاست و گفت
یا امیرالمؤمنین چه گوئی در زنی که شوهر دختر من مرده است و ورثه او از میراث شوهر ثمن آن زن منع نموده اند پس سؤال
مسئله از نوادر فرائض که داد و دران سئلی حضرت فرمودند که دو دختر از ما در نو باید است گفت بلی حضرت فرمودند که
پدر و مادر نیز زنده است گفت بلی فرمود که ثمن نصف التسع و دختر تسع پس طلب او من سوای این ثمن نه گفت
گویند که این دو مسئله از غرائب در بدیهه اعجاز فرمودند لیکن محمول بر تقیه است و طریق تقسیم این دو مسئله بطریق
سنیان است که شریح قاضی کوفه از منصوبان عمر بود آنحضرت او را معزول نمود از قضا بعد از سه و پنج روز
از عزل او اهل کوفه باجماع هجوم آوردند و گفتند واعمراه ما شریح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر
تعیین کرده و عمل و تعصب قرار داده و ما سنت او را بر هم نمیزنیم آنحضرت دید که فتنه میشود او را باز منصوب
فرمود آنحضرت ع لغات همه بنی آدم از هند و شام و روم و فرنگ و عجم و حبش و زنگ و دیلم
و زنگبار و روستا را میدانست و خطوط یونانی و سریانی و عبرانی و معقلی و رومی و غیره را میدانست و خط کوفی را
آنحضرت تغییر داد و خط نسخ و ثلث که الحال در میان مسلمانها است در جواب تعلیم ابن مقله است اسناد با ثبوت
مستعصمی نموده او نوشت راوی گوید در روزی که شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار را با اسرای عجم بمدینه
آورده بودند در خلافت ابن خطاب بود احترام زاده شهربانو را بمجلس طلبید یک یک صحابه را بکرسی نشانید که
شهربانو نگاه بانها کرده هر کدام را قبول کند نماید ببرد و غنیمت اصحابه باشد و شهربانو این حرکت را

منافی عصمت خود دانست که در مجلس مروان طلبیدند و مردم را بر او عرض کنند ملعون مجوسی خسرو پرویز که جد
خود بود او را نفرین کرد که چرا نامه پیغمبر را پاره کردی و مسلمانند که سبب بندگی ما شده است و ما را ذلیل
کردی این است کلام شهربانو بنت پرویز بسر که کاغذش پاره که وا بر بزرگ گفتن یعنی روی پرویز سیاه
که کاغذ پیغمبر را پاره کرده و من به بندگی افتادم آن کبدی خر قیاس کرد که شهربانو او را دشنام داد
گفت او را بزنند حضرت امیر المؤمنین فرمودند که کسی را دشنام نداد بلکه نفرین جد خود پرویز را نمود
غضب الله کت ملعون فرو نشست آنحضرت بلغت پهلوی پرسید که نام تو چیست گفت شاه زنان حضرت فرمود
بل سمیتک شهربانو پس شهربانو را بحضرت سید الشهدا ابا عبدالله الحسین ع عقد کرد با وعتاب فرمود
و سفارش او کردند که نسل من در امامت از او باقی خواهد بود و در امامت جناب سید الساجدین از او تولد
در مذمت اهل اصفهان دیگر شیخ بزرگوار حضرت قطب الدین راوندی در کتاب خرایج و جرایح
نقل میکند از ابو عبدالله بن مسعود که مردی از اهل صفاهان درآمد بخدمت امیر المؤمنین بعد از مقالات
چند حضرت فرمود که اهل اصفهان در ایشان پنج خصلت نمیباشد سخاوت و شجاعت و امانت و دیانت
و دوستی اهل بیت علیهم السلام گفت یا امیر المؤمنین زیاده از این برای من بیان فرمایید آنحضرت
بزبان اصفهانی فرمودند که ازه دت این وتتر یعنی امروز از این بس است و طایفه زط که هندوان
باشند هفتاد نفر در بصره آمدند و بزبان هندی گفتند پیری کست کوبر سانی یعنی تو خدای

فرمود که کسی گفت بعضی به چنین است که نامبکو شید و احادیثی که بلغت منزوفه تکلم نموده اند بسیار است
و ضعف به ثلث نمره در مهالک و ورطه ها بآن حضرت می بردند و مشکلات از نزد او حل مینمود تا آنکه
عمر هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر چون بیان این همه اقوال طول دارد بیک سوال اکتفا نموده
روزی سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم از آن که یک رفیق نصف ببرد
و دیگری سدس شتر را سهم خود ببرد و دیگری ثلث شتر را ببرد و حالا که میخواهیم قسمت بکنیم یک شتر را
می باید پاره کرد حکم کن در میان ما عمر چون این سخن شنید ماند خود بخود فرو رفت بلکه تا بگوشهایش در جواب
در ماند گفت سخت را مجلس کرد همه در حماقت مثل او بودند سرها بزیر انداخته دم نزدند چون عمر در میان
برخواست و بخدمت امیر المومنین ع آمد گفت یا ابا الحسن تو را بدم برس و حل این مسئله را بکن نقل آن عجب را
کرد حضرت فرمود این سهل است فی الحال شتری از بیت المال طلبید داخل آن شتران کرده سدس آن شتر
سه عدد بیک شریک داد و پانزده عدد شتر ماند ثلث آن پنج عدد بیک شریک داد و نصف که نه
عدد است بیک شریک داد و یکعدد باقی ماند به بیت المال فرستاد همگی حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا ابا الحسن
مبادا روزی که تو در میان ما نباشی که من بی تو زندگانی کنم **در بیان عبادت** بر همه از مسلمانان
ظاهر است که سابق بود در اسلام و خدای را بکمال خشوع و خضوع عبادت می نمود و هرگز برای بهشت
یا خوف جهنم عبادت نکرد خالصا لوجه الله بود و هیچ واجبی از واجبات خدا از وی ترک نشد و اگر روزها را

روزه بود و شبها متهجد بود هر وقت که پای مبارکش در رکاب میگذاشت تا در بالای اسب درست نشستن
یکختم قرآن میکرد چون متوجه نماز می‌شد دیگر او را خبر نبود از خود منقول است که در روز خندق
تیری بر پای مبارک آنحضرت آمد که پیکان در استخوان او نشست جراح نتوانست آنرا بیرون
آورد نزد حضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند فرمود که چون بنماز مشغول شود بیرون آورید چون آن عابد
عابدان بنماز ایستاد بیرون آوردند و هرگز نماز تهجد از او فوت نشده حارث همدانی گوید که
در لیلة الهریر آنحضرت سوار بغله شهبا و زره پوشیده من در عقب آنحضرت سوار بودم و می‌شمردم
پانصد و هشتاد و پنج تکبیر میگفت بهر تکبیر یک ذو الفقار بکار میفرمود و در سه روز میکشت و هزار رکعت
مقرری خود را میکرد و هر شبی در وقتی داخل شد بر دری که خواهد و حق قصاص از خمس و زکوة و سایر
حقوق در ذمت او باشد که ادا نه نموده باشد

کشف و کرامات و معجزات او از حد و حصر بیرون است و فضایل و مناقب او از حد و حساب افزون است
و هر صفی و عارف عادانی که با حضرت رسول صلعم بود با او بود و رسول خدا صلعم ردا و انگشتر و زره
و تازیانه و کلاه و طیلسان و ناقه عضبا و اسب ذو الجناح و بغله شهبا و یعفور که نام حمار آنحضرت بود
خود و شمشیر و قرآن مجید و صحیفه های آسمانی و هفتاد و دو اسم اعظم و همه علوم آسمانی با او بوده و
و اضافه بر اینها نیز عطا فرموده و عصای آدم و تبرکه شعیب و مجموعه هود و سفره آدم و دیده و

بیضای وعصای موسی والواح توریة وانگشتری وتاج سلیمان وتابوت سکینه وصندوق شهادت
وزره داود ع وپیراهن ابراهیم ع وتوریة وزبور وانجیل موسی وداود وعیسی ع ولحن داودی وسلاح
حضرت نبی ع وزره وکبل حضرت نبی ومیراث جمیع حجت پیغمبران علیهم السلام نزد او بود
وآنحضرت ع آنست که هرگز بت پرستی وسجده بت نکرد وعامه ملاعین بر این اتفاق دارند بلکه همه
فرق مسلمانان از این جهة است که شیعیان در تعریف آنحضرت کرم الله وجهه میگویند هرگاه که نام آنحضرت
مذکور میشود وقت بلند که آن سر سجده بت نکرده اند واو نکرده وآنحضرت ع عبادت کواکب وملائکه
نکرده وآنچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبران کرده اند او نکرده ومتصف بود بسخاوت وکرم وبذل
وجود وعطا وبخشش وانعام ورحمت ومروت وانصاف وعفت وشجاعت وادب ومهربانی وتقوی
وورع وزهد وصلاح وسداد وحیا وعدالت وامانت ودیانت ووفا بوعده ووقار وسکینه ونشان بزرگی
وهمواری ونرمی وخوشخوئی ودادرسی وشفقت وغریب پروری وحسن خلق وایثار کردن ومواسات
بفقرا واز خوبهای آنحضرت ع این بود در جنگ صفین دوازده هزار کس از لشکر او برگشتند و
از دین بدر رفتند وآن جماعت باواز بلند مواجها ناسزا میگفتند که چرا بحکم معاویه غاویه ولد الحرام
راضی شدی واو بلطف ومهربانی جواب ایشان میداد ومیفرمود من نگفتم عبد الله بن عباس
برود شما میگفتید نه باید که ابو موسی اشعری برود واصلا از سخنان ایشان رو ترش نکرد

وتلطف

و غلظت و خشونت نبود و سیم چنین آمد کوفه شامیان را لعن کردند و معاویهٔ غاویه را دشنام دادند
آنحضرت منع میفرمود از لعن کردن و دشنام دادن خاصه و عامه دوست و دشمن
نقل کرده اند که او متصف بصفات ذمیمه نباشد از اول عمر تا آخر عمر از حقد و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی
کردن و خنده و قهقهه و نعره زدن و بر جستن و شیطنت و شرارت و قوت قلب و کفش و نهان
زدن و غیبت کردن و ترش رو و گره جبین و بددلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوگند
دروغ و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن ربا و گوشت خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و اعلام
و لواطه و ستار و طنبور و سایر ساز نواختن و خوانندگی شعر هجو کردن و خوردن شراب و فقاع
و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش و عیب جوئی و دست درازی کردن و فتنه
خونی و خشک مغزی و مفسد و فتنه انگیز و سفاک و بی رحم و خائف و فاسق و ظالم و غدار و شریر و بخیل
و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعه و رشک و بدچشم و کج خلق و بدطبع و کره رو و رعنا از بوده
صلوات الله علیه و آله الطاهرین آنست که اوستاد جبرئیل بود و از ملائکه نقیبان
او بودند و حضرت عزرائیل ع بفرمان او قبض روح میکند و تا حاضر نشود قبض روح نمیکند و تا زنده حاضر
نشود فرزند متولد نمیشود و ساقی کوثر و قاسم نار و نعیم بوده و میبود و معرف اعراف است و لوای الحمد
در قیامت در دست او باشد و مؤمن و کافر را به بهشت و دوزخ می فرستد و خدا او را امیرالمؤمنین نام نهاد

از پیشینیان و پسینیان کسی موسوم باین اسم نبود و از مفریان در کتاب احادیث اما بخلافت عامه علماء عامی
و سنیان بیدین که هر فاسقی را امیرالمؤمنین خوانند شعر هست یا علی چون بر زبان نام خدای
بر کسی غیر از تو اطلاق امیرالمؤمنین
احد و حنا بیرون است از انجمله مقبول
بمنی از زنده کرد و در خدمت با سعادت او بود تا در صفین شهید و دیگر بر گردانیدن آفتاب است دوم رتبه
و سنگ کند که در حین رفتن آنحضرت به صفین از زمین بدر آورد و آب چشمه از زیر سنگ جوشید
و چندین هزار لشکر سیراب شدند و این قسم بسیار است از مخالفین بر همگی اتفاق
از آیات مجید قرانی بسیار است که خداوند عالمیان در شان او فرستاده و عامه اتفاق دارند قریب
بسی صد آیه است و ما بجهت اختصار نموده ایم آیه انما ولیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ آیه مباهله
آیه انما انت منذر آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل لا اسئلکم آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
واعتصموا بحبل الله آیه ومن الناس من یشری آیه وکفی الله المؤمنین آیه ام حسب الذین اجترحوا آیه
السابقون السابقون آیه افمن کان علی بینة آیه سیجعل لهم الرحمن آیه من المؤمنین رجال آیه
اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا آیه الذین ینفقون اموالهم آیه واسئل من ارسلنا آیه
یا ایها النبی حسبک الله آیه وکفی بالله آیه هذان خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون آیه والذین آمنوا
بالله آیه فان الله هو مولیه آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه اولئک هم خیر البریه آیه وتواصوا بالحق

آیه فاستوی علی سوقه سوره الم احسب الناس آیه وشاقوا الرسول آیه ویؤت کل ذی فضل افمن
یعلم آیه فانقلبوا بنعمة فی بیوت آیه لا تحرموا طیبات آیه واجعل لی لسان صدق سوره والعصر آیه ان
الذین سبقت آیه ولنذیقنهم آیه من جاء بالحسنة آیه فاذن مؤذن آیه فی مقعد صدق آیه ولما ضرب ابن
مریم آیه وممن خلقنا آیه یعرفونها آیه والذین یؤذون المؤمنین آیه یقولون آمنا بالله آیه هو الذی
خلق من الماء بشرا آیه واولوا الارحام آیه واذان من الله طوبی آیه فاما نذهبن بک آیه بینهما برزخ
ونادی اصحاب الاعراف آیه اجعلتم سقایة الحاج آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس سوره هل اتی
الی الجنة آیه واقام الصلوة واتی الزکوة آیه والموفون بعهدهم آیه لیس البر ان تولوا آیه ءاشفقتم ان
تقدموا آیه قل هذه سبیلی ادعوا آیه واذکروا نعمت الله علیکم آیه قل ما یکون لی ان ابدله سوره یس کل
فی اعدائه آیه ولقد صدق علیهم ابلیس آیه وسیعلم الذین ظلموا آیه ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله
ولقد عهدنا الی آیه فاوحی الی عبده ما اوحی سوره والنجم اذا هوی الخ که متفق علیه تمامی صحابه و
وجمیع مسلمانان از همه فرق ناجیه وخوارج بنام آنحضرت است بنجه حدیث اکتفا می نماید از برای خوب
ناجبان باشند بکوش مرتبه اول حدیث غدیر دوم خیبر سوم مودت چهارم منزلت پنجم طایر ششم سد الابواب
والنجوی والبرائة والاخوة ورد الشمس والبیعة والمواخات وحب الاربعة وفضایل الولایة ورسوخ الایمان
فی قلبه وصاحب النعل ولحمک لحمی وانا مدینة العلم وعلی بابها وانا وعلی من نور واحد وانه اقرب الناس

الی رسول الله و سفینة البحر فی امر الخلافة والاغاثة الرسل و الاذان بالمولی و الآخرة النور و السلم الشجرة و اللواء
و المنافسة و المخاطبة بامیر المومنین فی عهد رسول الله و بیعة الرضوان المارقین القاسطین الناکثین
و المباهلة و اشتیاق الجنة و المعراج خطاب الله تعالی فی لغة علی و الحب و یوم الاحزاب ضربة عمرو بن عبدود
الابد رد الاحد و مکتوب علی العرش و انزل التسبیح علی علی و رد الشمس و الکساء و انه مع الحق و قتل عمار و
کمال الدین و تمام النعمة و صفة شیعته و نصب المعمور و قسیم الجنة و سقایة الکوثر و دعوات الملائکة و
اعلم الناس یوم الحشر بیان حب علی بیان اول من امن و انه من افضل الاوصیاء بیان بغض علی ع
و اول من صلی بالقبلة و سبقه اسلامه مولود و انه افضل من الانبیاء و خلافة الائمة علیهم
السلام و المهدی من عترته و الزاب لاعتا اباه و لفظ کوکب و رسوخ الایمان فی قلب شیعته سید الرسل
و انه القرآن مع علی و انه افضل الاصحاب و انه خیر البریة و علی خیر البشر و الدبیر فی المعرکة و یوم وفات
النبی ص و مخاطبته بالخلیل تحته فی یوم الشوری و هر یک از این احادیث را بچند طریق روایت کرده اند
که نداوانند عالمیان حق را بر زبان این لعین جاری ساخته آنحضرت آنچه بنظر فقیر رسیده از
کتب اهل سنت نیمهٔ هفت ده هزار حدیث باشد و مشهور است که این لعین ابن فعی ملعون نگفته که حضرت
امیر المومنین را بهجو کند آن ملعون این رباعی را انشا کرده رباعی علی حبه جنة قسیم النار و الجنة
وصی مصطفی حقا امام الانس و الجنة و گفته این رجب ضعیف در بزرگواری او هجو است

کل شیعیان که امرا آنحضرت بودند از جمله مریدان و مطیعان
کامل و بندگان آستان ولایت نشان که باصطلاح قلندران هفده کمر بسته میگویند بطریق روایت
اصح این است سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و جابر بن عبدالله انصاری
و مالک اشتر النخعی و اویس قرنی و محمد بن ابی بکر تیمی و حجر بن عدی و حاتم طائی و طرماح بن عدی
و عمار بن یاسر العبسی و صعصعه بن صوحان العبدی و عامر بن واثله الکنانی و احنف بن قیس
التمیمی و حارث بن قدامه السعدی و خالد بن معمر السدوسی و عروة المرادی و سهل بن حنیف

ما چهار طایفه شدند طایفه اول افراط کردند درباره محبت او غلو نمودند
تا آنکه او را خدا پنداشتند و طایفه دیگر تفریط و تقصیر در حق او نمودند و او را ناسزا گفتند
و طایفه سیم از راه عناد او را خلیفه دانند مرتبه چهارم امام دانستند و گوساله سامری را بر او
تقدیم دادند و طایفه چهارم اثنا عشریه او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام برحق دانستند نه آنکه
خدا میدانند و لا مفوضه میگویند که الله تعالی واگذاشته اکثر کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق
خلایق و تعیین آجال و میرانیدن بندگان و حاضر شدن نزد احتضار و تولد و غیره امور آنچه
بخواهد میکند و خدا را دران دخلی نیست   و از اصحاب عبدالله بن سبا اند از
نصیریان روزی عبدالله با آنحضرت گفت که انت الله آنحضرت خواست که او را بکشد او گریخت

به جانب مداین رفت امیر المؤمنین لشکر فرستاد و برخی از اصحاب عبدالله را گرفتند و آوردند آنحضرت
فرمود که گوی بکنند و در آنجا آتشی کردند که ایشان را بسوزانند چون ایشان را در آتش انداختند ایشان گفتند
که یقین ما زیاد شد که تو خدائی زیرا که رسول خدا صلعم فرموده که خدای تعالی بندگان را با آتش عذاب نکند
و بسوزاند تو خدای مائی که ما را بسوزانی چون حضرت را شهید کردند گفتند که او نمرده است بلکه زنده است
و بر ابر است و رعد آواز سم دلدل اوست و برق تازیانه اوست بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشد و گویند
آنکه ابن ملجم او را کشت علی نبود بلکه شیطان بصورت علی شده کشته شد   گویند که خدا جبرئیل ع را
بر علی بن ابی طالب ع فرستاد او غلط کرد بمحمد ص رفت زانکه محمد ص بعلی ع مانند بود مثل غرابی که
بغراب شبیه است و استغفر الله لعنت می کنند صاحب و جبرئیل را که جبرئیل ع باشد چرا که وی رسالت را از علی
بمحمد ص برد و بعضی گویند او خداست   از غالیان گویند که خدا بر نبی ص و علی ع و فاطمه ع و حسن ع
و حسین ع فرود آمد و ایشان خداوند عالمیان اند   از ایشان گویند که خدا در علی به تنهائی فرود
آمد او خداست طایفه هزاران و عربان   باین اعتقادند و طایفه از ایشان به تخمیس قایلند
که مراد سلمان و ابوذر غفاری و مقداد و عمار یاسر و عمرو بن امیه ضمیری باشند گویند که این پنج
نفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی ع که او الله است و اول این مقدمه در بصره واقع شد
که هفت دزن از طایفه زط که هندو باشند آمدند و گفتند بزبان هندی بحضرت علی ع که تو خدائی

زنو

فرمود که من خدا نیستم بلکه بندهٔ خدایم ایشان قبول نکردند و اصرار برین داشتند و حضرت ع ایشان را
فرمود تا چاهی کندند و ایشان را در آن چاه کرده و از دود کشت و آنچه از عوام الناس و جهال فلسفه زمان
میگویند که آنحضرت ع هفت مرتبه نصیری را کشت و زنده کرد او میگفت تو خدایی بعد از آن ندا از جانب
خدا باو رسید یا علی کل دنیا بندهٔ من اند و یک نفر بندهٔ تو باشد تو خدای او باشی محض کفر و زندقه و
و افترا و دروغ است بر خدا هر کس این را باور کند یا اعتقاد باین دارد کافر است و ابدا لآباد در جهنم
خواهد بود و خدای تعالی بی نیاز است از آنکه شریک در خدایی و بندگی داشته باشد تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا ع ازواج آنحضرت ع تا اولاد فاطمه علیها السلام بود چون آن سیدهٔ زنان عالمیان در حیات
بود حرام بود بر جناب امیر المومنین که زن خواهد این قول تأمل دارد و این از جمله خصایص است
و اگر علی ع نبود فاطمه را کفو و هم سری نمیشد و آنکه در دنیا شوهر کند بعد از فوت آن معصومه امامه بنت
ابی العاص بن ربیع دختر زینب ربیبهٔ رسول خدا ص بود او را بموجب وصیت در وقت رحلت آن
معصومه گرفت و دیگر از ازواج او لیلی بنت مسعود تمیمیه و اسما بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام
حنفیه که نام او خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه است چون ابی بکر لشکری بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد
او را کشت و حنفیه را باسیری آوردند حضرت ع او را املاک نموده آزاد ساخت بعد از آن بعقد خود در آورد
و چهار نفر ایشان از حرایر آمدند و حنفیه با هفده نفر از ام ولد بودند ع اولاد آنحضرت ع

الحسن والحسین صلوات الله علیهما ومحمد الاکبر وعبدالله الاکبر وابوبکر وعمر وعثمان وجعفر وعبدالله اوسط
ومحمد الاصغر ومحمد الاوسط ویحیی وعباس وعون واناث زینب کبری وام کلثوم وام هانی وام الحسن
ورقیه الکبری ومیمونه وزینب الصغری وفاطمه وامامه وخدیجه وام الکرام وام سلمه وام جعفر
وجمانه ونفیسه که در صغر سن فوت شده محسن و شقیقه سقط شدند پس حسن وحسین ومحسن وزینب کبری وام
کلثوم از بتول طاهره اند ومحمد اکبر از حنفیه وعبدالله وابوبکر مادر ایشان ام لیلی بنت حزام بن
خالد اند ویحیی وعون مادر ایشان اسماء بنت عمیس است که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت
جعفر طیار ابوبکر او را خواست ومحمد از ابوبکر بهم رسید اسماء را طلاق گفت آن حضرت او را خواست ومحمد
اوسط مادر امامه بنت ابی العاص است وام الحسن وزینب صغری مادر ایشان ام سعید بنت عروه اند ثابت آنرا
که نام بردم از زنان نکاحی اند وباقی اولاد مادر ایشان ام ولدانست

انکه کذب

وبهتان در او نیست واضح بود مکه معظمه ومدینه مشرفه ونجد وتهامه وحجاز وکوفه وسوادان وبصره وجزایر
وجزیره وموصل وحلب وانطاکیه ونجران ویمن وطایف ومصر وقاهره ونیشابور ومداین وساباط وتکریت
وجبل عامل واهواز وشوشتر وحویزه وفارس وبنادر ودارالاه وبحرین وخیبر واصفهان ومکران وکرمان و
سیستان وجبل وغزنین وهروی وفرج وقم وکاشان ویزد ودیلم وطالقان وقزوین وساوه
ومازندران وگیلان وآذربایجان واردبیل وولایت لران وکردان واعراب ومردم بادیه از عارض ده
وکرکوک ودیار بکر وسلطان دربار وپارس وعمان ومخا وسعدیه ومساکد ولحی وبحرین وقطیف وحجاز وصنعا

وابنه

و زبید و عدن و جده و فدک و دبیه و نهروان و مدین و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس و اریحا و دنبالهم
دار دون و انطاکیه و عقلان و الکوریه که بعنوان غصب در تصرف معاویه علیه الهاویه بود و باقی ولایات
مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت بود [illegible] آنحضرت [illegible] با چون زمام خلافت در قبضه اقتدار
و فرمان آن مهر خلافت و امامت در آمد تعدی و ستم عمال عثمان برادر شیطان از ایوان کیوان گذشته بود
و تمام والی و عمال او را از ولایات معزول کرد بغیر از یک دست یمن که او مؤمن و شیعه آنحضرت بود او را معزول نکرد
باز والی یمن گردانید و اکثر روزها آنجناب در بازارها میگردید پیاده و تازیانه را بر دوش مبارک خود گذاشته
و مردم را نصیحت میکرد و از عذاب الهی میترسانید و ترازو و کیل مردم را در بازارها درست میکرد و آنحضرت
حدود خدای تعالی را جاری میساخت روزی غلام سیاهی نزد آنحضرت اقرار به دزدی کرد حضرت فرمود الحال
نصاب رسیده باشد گفت نصاب رسیده بود بعد از آن فرمودند تا آن سیاه را دست ببریدند سیاه دست خود را
برداشت و از قصر الاماره بیرون آمد گریه میکرد و آنحضرت را مدح میکرد و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام
زمان بود و پیش رو سفیدرویان بود یکی از اصحاب آنحضرت شنید بخدمت آنحضرت عرض نمود که این سیاه ترا مدح
میکند با وجودی که دستش را بریده اید پس حضرت او را خواند دست بریده بجای خود گذاشت و دعا کرد دست
او درست بحال خود معاودت نمود و بدست مبارک خود گوشت از بازارها میگرفت و نمیگذاشت که از ملازمان
او کسی بردارد خود بخانه می آورد و میوه مود داب اعیال اخوان نخل و جهاد حضرت [illegible]

بعد از وفات حضرت سید المرسلین ع اتفاق امتست که بیست و پنج سال در خانه نشسته بود در مدینه منوره که
بجای حرکت نکرده و سلطنت ظاهری آنحضرت ع چهار سال و نه ماه بود حرب اول جنگ جمل است که آنرا
قتال ناکثین گویند برای آنکه طلحه و زبیر از برای امارت کوفه و بصره با آنحضرت ع بیعت کردند چون اتفاق
ایشان بر آنحضرت ع ظاهر بود و حکومت این دو بلده را بایشان نداد پس طلحه و زبیر نکث عهد
کردند و بیعت آنحضرت را شکستند و عایشه ملعونه را با خود بردند و به بصره رفتند و عامل آنحضرت
که عثمان بن حنیف علیه الرحمه رئیس آنجا بود ریش او را بریدند و بصره را متصرف خود آوردند و نفاق
خود را ظاهر ساختند و میان آنحضرت ع و ناکثین حرب واقع شد و هودج عایشه را بر شتری که عرب آنرا
جمل گویند بسته بودند سواره شد در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت ع هفتاد شتر عایشه را پی کردند و آن پس
ملعونان ازان اثر زدند بار شتر آورده برپا میکردند آخر الامر آنحضرت عایشه را طلاق فرمود و مخالفین
نیز گویند در کتب خود حکایت میکنند و ظلما فرا ایراد نموده اند که حضرت امیرالمومنین بسوی عایشه آمد
بعد به رسیدی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شدی بخدا و رسول خدا ص طلب ملکی امر را
که بها داشت و حرب و جدا از تو و زنان دیگر بسط کرده و گمان تو این است که میخواهی اصلاح کنی
میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی کرده اند و سردار سپاه می شدند و گمان تو دیگر آنست
که طلب کرده خون عثمان عثمان مردی از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم بار قسم میخورم بجان و عمر خود

که عارض کردی بر خود بلا او بار دوش خود ساختی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی یکی از آن بزرگتر
از کشتن کشندگان عثمان است و بخشم در نیامدم تا آنکه مرا در خشم آوردی حال آنکه دیروز
جمیع کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقتلوا نعثلا وقیل انه نعثلا یعنی بکشید این ریش
پهن را که عثمان باشد و خدا بکشد این ریش پهن را و تو مخالفت خدا کردی در آن بیرون دادن
و خدا نهی کرده است زنان پیغمبر را که در خانه بنشینند و بیرون نیایند و صاحب امری کار اران
نباشند و بکشند زنان را آن کشتی چه کار از این غش و فریب که از تو صادر شد که بسیار مرا
هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی پس بترس ای عایشه از خدا و برگرد بمنزل خود برو
و بنشین والسلام **جواب** عایشه ای پسر ابوطالب کار از عتاب در گذشته و من باطاعت و فرمان تو
هرگز داخل نمیشوم و هرچه خواهی بکن و آنچه از دست تو آید تقصیر مکن پس آنحضرت محمد بن ابی بکر را
فرستاد که برو و بخواهرت بگو که از این غش و فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب کردی دست بردار
و گرنه ترا طلاق گویم محمد که باز آمد فایده نکرده و جنگ درگرفت حضرت محمد حنفیه را فرستاد
که برو شتر عایشه را پی کن محمد حنفیه که آمد بنی تیم قبیله ابی بکر سر راه محمد حنفیه را گرفتند و او نتوانست
که بر عایشه دست یابد برگشت آنحضرت امام حسن را فرستاد امام حسن رفته با جمعیت خود شتر عایشه را
پی کرده دولت او را معدوم گردانید و او را گرفته چون از جمعیت خود بخدمت پدر بزرگوار آمد محمد حنفیه

دیگر شد آنحضرت محمد حنفیه را فرمود که ای فرزند دلگرفته مباش که بر عایشه دست یافتی تو فرزند منی
و حسن فرزند رسول الله است درین نقاوت نسب بسیار است خاصه و عامه برین معنی اتفاق دارند که شاه
ولایت پناه علیه السلام طلاق گفت و عامه برین معنی اتفاق دارند که ازین عمل چندان گریست
که کور شد و توبه کرد و حضرت توبه او را قبول فرمود و توبه عایشه نزد شیعه اصلی ندارد و دروغ
است اما آنکه اقرار کردن عایشه بتقصیر خود ملتزم شد زمخشری علامه از کشاف بزرگی اهل سنت
است در کتاب ربیع الابرار نقل میکند از جمیع بن عمیر که گفت داخل شدم بر عایشه پس با او گفتم
که بود دوستترین مردمان نزد رسول الله کسی عزیز و گرامی بود نزد آنحضرت گفت فاطمه جمیع گفت سوال من
از زنان نبوده که از مردمان بود عایشه گفت از مردمان شوهر او یعنی شوهر فاطمه صلع منع میکند
مرا و باز میدارد ... پس خدا اگر دوست دارند باشم و اگر ... باشم همین است که گفتم پس جمیع گفت
چه برین داشت ترا که با او کارزار کردی عایشه روی پاک را فرو کشید و گریست و گفت امری بود
که جاری شد اما چون جنگ تمام شد سی هزار کس کشته شدند از لشکر عایشه چون عایشه را رفتند
شاه جهان پناه فرمود تا که عایشه را داخل بصره کردند پس عمار یاسر و مالک اشتر رحمة الله علیهما رفتند
نزد عایشه بشماتت او عایشه بعمار گفت یا ابا حفص دیگر همراه تو کیست گفت مالک اشتر عایشه گفت
که تو بودی این کارزار کردی در معرکه با عبدالله زبیر و او را بر خاک افکندی و میخواستی که بکشی مالک

اهل شام نیز هم چنین میگفتند این سخن بعلی ع رسید پس فرمود که از این قرار رسول خدا ص قاتل
که حمزه با او آمده احمد بن حنبل این را در مسند خود نقل کرده است گویند در جنگ صفین لشکر معاویه
سیصد و بیست و پنج هزار کشته شدند و کمتر نیز گفته اند و از امرای آنحضرت ع مالک اشتر و ابو خزیمه
بن ثابت و اویس قرنی و عمار یاسر رضوان الله علیهم شهید شدند جنگ با نهر جون آنحضرت
از ماجرای صفین فارغ شد و مقدمات حکمین واقع شد چنانچه شنیده اند که دوازده هزار کس از لشکر
آنحضرت که عابدترین و قاری ترین اصحاب آنحضرت ع بودند از دین بدر رفتند مانند تیری که از کمان
بجهد و با آنحضرت مواجهه و علانیه ناسزا گفتند که تو کافر شدی چه در احکام راضی شدی و حرب کردن
با تو بر ما واجب شد چرا اسم خود را از مؤمنان اخراج کردی و در رجعت نشستی چون از لشکر آنحضرت
جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر ولایات را خراب کردند جمعی کثیر را کشتند حضرت با چهار هزار کس
بر سر ایشان رفتند و عبدالله بن عباس را نزد ایشان فرستاد و او حرف زد ایشان گفتند که علی
بیاید تا با او سخن گوییم پس ابن عباس برگشت و آنحضرت ع بمعرکه آمد عبدالله بن کوا که سر ایشان
بود بمعرکه آمد از آنحضرت امان گرفت ده نفر از رفیقان او آمدند حضرت فرمود چرا از من
رنجیده اید و سبب دیگری چیست عبدالله نقل کرد جنگ معاویه غاویه را و مصحفها بر سر
نیزه کردن و فریب خوردن ابو موسی اشعری در حکم آنحضرت فرمود که ای ابن کوا در روزی که

که مصحفها بر نیزه کردند هر چند بگفتم که این کلام ناطق گفتم نشنیدید و من راضی بحکم نبودم تا بناراضی
بحکم ابو موسی شدم بحکم ابن عباس اشاره کردم قبول نکردید لاعلاج شدم تا کار بانجا رسانیدید
اما چنین بود این که گفتی راست است یا امیرالمؤمنین پس ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج بازگردید
و باقی لشکر متفرق شدند و عبدالله بن وهب الراسبی و حرقوص بن زهیر بجیلی معروف به ذو الثدیه
برگشتند و آمدند با لشکر در نهروان نزول کردند و آن موضعیست از حوالی بغداد و بعضی گویند
کرمانشاهان است و در آنجا نیز آنحضرت ایشان را موعظه فرموده قریب به هشت هزار کس دیگر از ایشان
برگشتند و گفتند التوبه التوبه و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه خوارج چهار
هزار کس بیکم و زیاد ماندند و بحرب ایستادند و عبدالله بن وهب و حرقوص گفتند ما درین حرب که با تو
میکنیم نمیخواهیم الا وجه الله در روز قیامت از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس آنحضرت این آیه را
تلاوت فرمود قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا پس آتش حرب بلند شد و از چهار هزار لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج نه کس
زیاده بدر نرفتند سه هزار و نهصد و نود و یک کس کشته شدند بعضی گویند که لشکر خوارج پنج هزار
کس بودند و این حرب را جنگ نهروان گویند از آن معرکه نه نفر گریخته به سیستان رفتند و در آنجا
وطن گرفتند و در آنجا نسل ایشان بسیار شدند و دو نفر گریخته بطرف عمان رفتند و از ایشان

بهم

بزرکان بسیار بهم رسیدند و قلاع و شهرها ساختند مثل شکید و طلقا و نزده و بهله بنوز لقب خوارج

در آنجا باقی هستند و قوت بسیار دارند و دو نفر گریختند به یمن و اتباع ایشان مشهورند

با باضیه و خوارج عمان را باضی میگویند و دو نفر گریخته بسیلاد جزیره رفتند در موضع سن و

بوازیج در کنار فرات وطن کردند و یکنفر گریخته به تل موزن رفت لعنهم الله علیهم اجمعین و دیگر

آنحضرت حرب عظیمی با کسی نکردند از دنیا رحلت فرمود ... ایشان هفده فرقه شدند

ازرقیه و ازارقه و اباضیه و نجدانیه و عثمانیه و یونسیه و ما ... یه و مرثیه و غیلانیه و عجارده

و زعفرانیه و صفریه و برغوثیه و محکمیه و بیهسیه و ثعلبیه و اخنسیه و ازارقه و اصل ایشان پنج فرقه

بودند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه و اباضیه همه این ملاعین گویند که امامت بشوری

بود و مختار رعیت است و سب حضرت امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میکنند و

شیخین را مدح میکنند و ابن ملجم مرادی لعنه الله را دوست میدارند و خوارج گویند ارتکاب

کبایر از مسلمانان منکرند و مباح بود خون ایشان اباضیه گویند که بر خلاف ایشان بود

از اهل اموال و سلاح هرچه در حرب حاضر کرده باشند همه حلال است و غنیمت بود جز از

فرزندان ایشان و گویند از مخالف دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان و لواهی

مخالف خود را با اهل ذمه جایز میدارند و هرکه بر خلاف ایشان بود با گروه کافران خود در جهنم اند

وگویند هر مسلمانی که در دار کفر باشد اگر اسلام آن زنان باشند کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان مباح بود
و در جهاد این زنان توقف نتوان کرد و هر که توقف کند کافر شوند و گویند کودکان مشرکان نیز با پدران در
دوزخ باشند ابداً و گویند قتل زانی و مشرکان واجبست و رجم نباید کرد و گویند خیانت در امانت که کسی خلاف
آنست ازان زنان حلالست و ردش لازم نبود و گویند در سرقه معتبر نیست در اندک و بسیار قطع واجبست
دفع آن نماز حیض و جنب نشوند و نماز کوتاه و احرام مسیدا نشنیم و زنا عرب جایز نمیدانند و گرفتن زکوة را
واجب نمیدانند آنچه نقل مذاهب الازارقه است و ازارقه اصحاب نافع بن ازرق الحنفیه باشند و با عبدالله بن عباس
بسیار مناظره کرد و از شجاعان خوارج است آمد با هوازه و وجوه و از آنجا رفت مهلب بن مصعب حرب
کرد او را از بصره بیرون کرد بان بهوازه رفت و از اهواز نیز بیرون کردند و بفارس رفت و از فارس
بکرمان رفت   گویند اولاد مشرکان با پدران در جهنم باشند و گویند مخالفان در کفر اهل کبایرند بجا
امت کافر شود آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء آیه و آیه و من الناس من یعجبک الی آخره در شان
امیرالمؤمنین ع نمیدانند و گویند اولاد مسلمانان و کافران و مشرکان از ولایت و نه برائت از ایشان تا وقتیکه
بالغ شوند و ایشان را باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت لازم بود و الا برائت از ایشان واجبست و قتل لازم
بود و گویند تارک نماز کافرست انجمن و از علم فاسقست و گویند وطی غلام که در دار حرب اسیر
شود حلالست و وطی دختر یهود و مجوس و نصاری حلالست   گویند امامت زنان درست است

بلد

صفت بزنان بدبخت مؤمن میداد و اول کسی بود که در اسلام خلافت بخلاف شرع گرفت و اول کسی بود
که خلافت را بمیراث نهاد و بیزید ولد الزنا داد و معاویه را در عقد نکاح زیاده خود در آورد
اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که حجر بن عدی را با سایر شیعیان و سلمان
بر سر نیزها کرد و اول کسی بود که سب و شتم امیر المؤمنین ع را مباح داشت و اول کسی بود که ریش
تراشیده و شارب را بلند گردانید و از بدعت آن ملعون است که اهل روم تراش میزنند و اول
کسی بود که حضرت فاطمه را بدی گفت و اول کسی بود که لشکر بمسلمانان فرستاد و مثل بخت ابن
دینار
هزار کس و بنی امیه را با صد و پنجاه هزار کس و لشکر ابرهه را با چهل هزار کس طرف
نمودند و نقل هر کس شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعید بن عفان و مروان را سوار میکرد و اول کسی بود
قریب به هشتصد هزار ... نمود و اول کسی بود که در مجلس او سازها نواختند و اول کسی بود که قتل ... کردن
از زنان و اطفال با بال ستم شد و اول کسی بود که هند و بره و مکر کتاب نوشت و اول کسی بود که شیعه
و جماعتی بسیار از منازل خود جلای وطن نمود و اول کسی بود که بهر یک مسلمانان شماتت نمود و امر کرد که
خواستی بزبان آورد با کسی بگوید بعد از آنکه با آن شخص ده ... کرد و اول کسی شراب فروخت و نبیذ فروختی
شیعه مرتد گشته بخانه او می آمد و زر و سیم میگرفت و او را قسمهای معصیا بر بلاد فرستاد و منبر...
می آورد که سر او را فاش نکند پس در گوش میگذاشت و نام آنحضرت را می برد و ... و اول کسی بود

و گویند هر مسلمانی که در دار کفر باشد اگر اسلام آن زنان باشند کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان مباح بود
و در جهاد ایشان توقف نتوان کرد و هر که توقف کند کافر شوند و گویند کودکان مشرکان نیز با پدران در
دوزخ باشند ابدا و گویند قتل زانی و مشرکان واجبست و رجم زن بد کرد و گویند خیانت در امانت که خلاف کسی
آن را از این حلال است و حد شرب لازم نبود و گویند در سرقه معتبر نیست در اندک و بسیار قطع واجبست
و دفع نماز حیض واجب نشود و [illegible] احرام [illegible] و زنان عرب جایز نبینند و گرفتن زکوة را
واجب نبینند آنچه گفتیم مذاهب ازارقه است و ازارقه اصحاب نافع بن ازرق الحنفیه باشند و با عبدالله بن عباس
بسیار مناظره کرده از شجاعان خوارج است آمده با هواز و [illegible] و از آنجا رفت با مهلب بن [illegible] حرب کرد و هر
کرد او را از بصره بیرون کرد باز با هواز رفت و از اهواز نیز بیرون کردند و [illegible] انداختند تا در
کرمان رفت گویند اولاد مشرکان پدران در جهنم باشند و گویند [illegible] علیه [illegible] مصدر
الملک کافر شود آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء و آیه ومن الناس [illegible] نمودند و هم در ایام سلطنت
امیرالمؤمنین ع نمیدانند و گویند اولاد مسلمانان و کافران [illegible] امام حسین ع پس آن اطفال اول با [illegible] باشند
بالغ شوند و ایشان را به اسلام خوانیم اگر اقرار کنند [illegible] هنوز مرده
بود و گویند تارک نماز کافر [illegible] مقلد حکومت و سلطنت و خلافت [illegible] چند کلمه از احوال
شود و ضلال ایشان [illegible] بیان میکنیم متفق علیه عامه که با وجود [illegible] عیان و منصف [illegible]

حسن با زنان آن بدبخت مؤمن شدند و او اول کسی بود که در اسلام خلافت بجانب تغییر گرفت و اول کسی بود
که خلافت را به پسران نهاد و به یزید پلید ارث داد و معاویه را در عده نکاح زیاده خود در آورد
اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود که سر حجر بن عدی را با سایر شیعیان و مسلمانان
بر نیزه‌ها کرد و اول کسی بود که سب و دشنام امیرالمؤمنین ع را مباح داشت و اول کسی بود که ریش
تراشیده و شارب را بلند گردانید و از بدعت آن ملعون است که اهل روم تراش میزنند و اول
کسی بود که حضرت فاطمه را به بدی نسبت داد و اول کسی بود که لشکر بمسلمانان فرستاد مثل محمد بن
قیس را با سه هزار کس و زیاد بن ابیه را با صد و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاه را با چهل هزار کس بطرف
عالم بحجاز کرد تا هر کس شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعی ما بین صفا و مروه را سواره میکرد و اول کسی بود
که از سلاطین اسلام شرب مسکر نمود و اول کسی بود که در مجلس او سازها نواختند و اول کسی بود که میل سجده را
حرام نمود و اکثر جاها ... و اول کسی بود که هندو بره مکر کتاب نوشت و اول کسی بود که شنبه
با کاهن و فراعنه و نسب و ... بار زد ... و اول کسی بود که بر مسلمانان شماتت نمود و امر کرد که
بر دوام سب امیرالمؤمنین علی ع ... کنند و اول کسی بود که جابجا مغرور کرد و اول کسی که ... غزو حضر و سفر ...
را تجارت نام نهاده و حکم کرد تا ... ساختند و ... و سا برابر دو سا برابر فرستادند و ... کند
و ... آوردند و اول کسی بود که از سلاطین اسلام که زندان ساخت و اول کسی بود

که اسیران مسلمانان را میفروختند و در صحیح تصویرها ساخت و اول کسی بود که با ترکان بی عدد جزیه صلح
کرد و اول کسی بود که خواجه سرایان را بکار داشت و اول کسی بود که خطبه را نشسته بخواند بجهت سمن و عظم شکم و اول
کسی بود که مسجد پیغمبر را ص کند و از اساس اول بزرگ گردانید و انبار آجر ساخت و اول کسی بود که مردمان
صحابه را مغرور کرد و شش سمره بن جندب و ابوهریره و انس و براء بن عازب و زید بن ارقم و عایشه که دروغ
بست که احادیث در مذمت امیر المؤمنین ع و در مدح او وضع کنند مشهور است که معاویه غاویه روزی زری
فرستاد که ابوهریره که حدیثی طرح کن از برای من تا اهل شام را اعتبار کنند ابوهریره بر منبر رفت
و گفت شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود معاویه خالوی مؤمنان است و از این حدیث که گذشت ابوهریره
زبانی تکی در طایف سیر اکثت مردی سبزی کشته بود و بازار آمد که بفروشد و آن سبزی کندلو بود
که کسی نخریدش آن چون حدیثی ساخت و گفت که پیغمبر ص وقتی که فتح مکه نمود این سبزی را تعریف کرد
و فرمود که هر کس بخورد و بخرد این سبزی را او را شفاعت کنم و از آنجا برگشت مردم این را شنیده اند
و سبزی بیچاره را بقیمت اعلی خریدند درم و دینار بسیار دادند ابوهریره رسید از بکار خود شاد شد
این خبر بمعاویه غاویه رسید کسی فرستاد که او را آوردند و گفت که خدا بیزار تو را نحی از املای محمد دروغ
گویی که کجا و کی پیغمبر خدا تعریف این سبزی کرده ابوهریره در جواب گفت در آن روزی که گفت
معاویه خالوی مؤمنان است و بعضی میگویند برنج بود و اول کسی بود که انحراف آیات قرآن نمود

اولیت

روایت کرده است سید مرتضی ره در بعضی کتب رجال نقل کرده است از عبد الحمید در شرح نهج البلاغه که معاویه
ملعون صد هزار درهم فرستاد از برای سمرة بن جندب که این آیه در مذمت عبد الرحمن بن ملجم مرادی
لعنة الله علیه نازل شده در ذم امیر المؤمنین ع بیان آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله
علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل
والله لا یحب الفساد و آیه دیگر در لیلة الغار در مدح آنحضرت ع نازل شده در باب ابن ملجم ملعون نقل
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد سمره قبول نکرد معاویه غاویه
دویست هزار درهم فرستاد قبول نکرد سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهارصد هزار درهم
فرستاد قبول کرد و آیه را چنان کرد که آن ملعون خواهش نموده بود و عامه ملاعین میگویند معاویه غاویه
مجتهد بود و آنچه کرد حق بود و سلطنت آن ملعون از قتل عثمان علیه ما علیه مقدم سال امامت شمار کرد
و پادشاهی او منفردا نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند در سنه هجری بجهنم رفت
و بعد از وی یزید ولد الحرام او سه سال کم حکومت کرد و بعد از و معاویه بن یزید بقولی ضعیف چهل روز حکومت
کرد بلکه یکروز هم پادشاهی قبول نکرد و بعد از مروان بن الحکم علیه اللعنة ده ماه سلطنت کرد و بعد از وی
عبد الملک بن مروان بیست و یک سال حکومت کرد و بعد از و ولید بن عبد الملک بن مروان نه سال و هشت ماه
حکومت نمود در زمان او ماوراء النهر تا فرغانه و کابل مفتوح شد بعد از او سلیمان بن عبد الملک دو سال

و پنج ماه عمر بن عبد الملک بن مروان و بعد از و هشام بن عبد الملک نوزده سال و نه ماه و ده روز سلطنت
کرد و بعد از و ولید بن یزید بن ولید بن عبد الملک اندک روزی حکومت کرد و بعد از و محمد بن
مروان بن حکم معروف بحمار نخبال و بسه حکومت کرد و وجه تسمیه بحمار آنست که عرب سر سال صدم را
حمار گفتندی چون حکومت ایشان در اول صدم اتفاق افتاد از این جهت آنکس معروف ملقب بحمار
بوده و بنی امیه تاریخ بوده از پادشاهی معاویه تا انقراض دولت ایشان اندک بوده یک سال کم بوده و ابتدا
و عدد ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری باشد و قبایح بنی امیه در زمان جاهلیت کافر و مشرک
و زانی و اهل الزنا و بت پرست بودند و ابو سفیان بن حرب بن صخر بن حارث بن امیه بن عبد الشمس
بن عبد المناف سالار رئیس ایشان بود چندین مرتبه لشکر بر سر رسول خدا صلعم آورده و جنگ کرده و آنحضرت را
هجو میکرد و عاشق بود بر هند دختر عتبه بن الولید و شب و روز در خدمت او بود و باصطلاح
دستگذار بود آن ملعونه هر وقت اراده جماع داشتی که مردمان با و بکنند علم در بام خانه خود بر پا کردی
خلایق بخانه او می آمدند و کار خود را می ساختند و بعضی گویند که بمثابه علم بر بام خانه او بود و از حسان
علم مشهوره بر افراخته که مادر عمر خطاب علیه علیه و بعضی از دایرکه مادر عثمان بن عفان است
لستو بهن این زنان گفته اند و بعضی بجای ازدی ام الطحال را گفته اند و ابو سفیان چون مسلمان
شد منافق بود و عتبه بن وقاص از بنی امیه که رباعیات حضرت رسالت پناه صلعم را بحو کرد و آنحضرت ع

ابو سفیان

ابوسفیان و حکم را در مواطن بسیار لعن کرده وقتی که مروان متولد شد حضرت او را وزغه یاد کرد و بعضی
عایشه او را وزغه میخواند و بروایت صحیح حضرت رسالت پناه ص هشتاد مرتبه معاویهٔ غاویه را لعن کرده
و این ملعون در اول مؤلفة قلوب بود چون اسلام آورد منافق بود و هم چون پدر خود و از جمله اصحاب
عقبه است که دبه ها را می انداخت که شتر آنحضرت رم کند و آنجناب را بیندازد و در آنحالت که برفت
معاویه مست در کردن بود و شراب در شکم داشت بجهنم رفت و شجرهٔ ملعونه که خداوند عالم در قرآن فرموده
بنی امیه اند و زیاد از بنی امیه است که ولد الزنا است و پدرش معلوم نیست از اینجهة او را زیاد میگویند
که چون ابوسفیان با سمیه مادر او زنا کرد زیاد ملعون را به نسب خود ملحق ساخت و عبد الله بن زیاد از
مرجانهٔ زانیه بهم رسید و عقبه بن ابی معیط یهودی بود از اهل صفوریه آمد و او را به نسب خود
ملحق ساخت و ولید بن عقبه بن ابوسفیان حاکم مدینه بود از قبل معاویه غاویه نماز صبح را چهار رکعت
کرد و گفت امروز نشاط دارم که نماز را زیاد کردم اگر خواهید زیاده تر بکنم آیه افمن کان مؤمنا
کمن کان فاسقا لا یستوون من عند الله در باب ولید نازل شد و مسلم بن عقبه کعبه را خراب ساخت و زدوا
او بنی خزاعه نمود و بروایتی تا سه روز در مدینه قتل عام و ام جمیل بنت حرب بن صخر خواهر
ابوسفیانست که خدای تعالی او را حمالة الحطب یاد کرده است در سوره تبت یدا در ذم او نازل شده
و عبد الله بن ابی سرح طرید رسول خدا ص است که تحریف آیات قرآن می نمود غفور رحیم را غفور حلیم

نقل است که هند مادر معاویه بهمین ملعونه زانیه بسیار کرده زنا بود
... سفیان بود
نقل است ... نعوذ ... الی ابی سفیان
متولد شد تمام ایران ... بچه ابی سفیان
چون شنید ... بود و لهذا ... او را
زن ... سنگ ... معاویه
... در ایام ... خود زده
ابی سفیان داد ... داخل نسب خود
عاویه یعنی زنا زاده
برادر خوانده اللهم العنهم جمیعا ۱۲

معلومست و عثمان از بنی امیه است که جمع آوری مصحف سوخت و خزانه بیت المال را بر بنی عاص قسمت کرده و عبد الله
بن مسعود را کشت و ابوذر غفاری را از مدینه اخراج نمود و بموضع ربذه فرستاد و عمار یاسر را آنقدر زد
که علت فتق بهم رسانید و دیوان ظلم را در مسجد رسول خدا میکرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است
که در ایام حکومت خود صد و بیست هزار فاطمی و علوی و شیعی را کشت گویند علت این بود که با فاروق
در حبس او بودند و بنی امیه آن بودند که بعد از پیغمبر خدا منجنیق بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند
و سوختند و نجاست ریختند و زنان ایشان فاطمه مشهور بزنا بودند و آن جماعتی بودند که اولاد حضرت
رسالت پناه را کشتند و ذریت آنحضرت را اسیر کردند و سب امیر المؤمنین نمودند و سب حضرت
فاطمه میکردند بدین جهت کلمه احوال خرافات ایشان را بیان نموده سلطنت ایشان بعباسیان رسید ایشان
با اهل بیت رسالت پناه آنچه خواستند از عداوت و قتل بجا آوردند و حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم را شهید کردند با وجودیکه جعفر و هارون و مامون علیهم اللعنه شیعه بودند و اقرار بامامت
ائمه نموده بودند اما کافر نعمت پرست بودند بتقریبی که بعد از مامون خلفا مالکی مذهب شدند و مالک را
که از تبع تر بود تابع شدند و حکام حکم آن ملعون گردیدند

ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان بعد از زوال دولت مروان حمار بود تا
ظهور دولت هلاکو خان و مدت سلطنت ایشان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه بود اول عبد الله بن سفاح

بی ظم

بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود چهار سال و چهار ماه سلطنت کرد و بعد از او ابو جعفر دوانقی بن
دو سال سلطنت کرد و بغداد از بنای اوست و وجه تسمیه دوانقی آن است که چون طاق کسری و مداین را
خراب کرد و بغداد را بنا کرد برای اخراجات بهر نفری از رعایای بلاد خود دانگی نقره حواله کرد از آنجهت به
موسوم شد به ابو الدوانیق و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام معاصر آن ملعون بود و آنحضرت را به زهر شهید کرد
بعد از آن مهدی بن منصور که او را هادی نیز میگفتند یازده سال و چند روز سلطنت کرد و بعد از او
موسی بن مهدی یک سال و سه ماه سلطنت کرد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام معاصر این ملعون
بود دعای جوشن کبیر و جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آنحضرت برای دفع این ملعون میخوانده و جد
او را کشت و بعد از او رشید هارون بالله حکومت کرد و بیست و سه سال بود و آن ملعون حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام را سیزده سال در بغداد محبوس نگاه داشت و در آخر یحیی برمکی وزیر خود را فرستاد و آن حضرت را زهر
داد و آنچه قلندران میگویند که آنحضرت را ببر در حلقه سنجیدند و در آب شط انداختند و جوالی بدر آوردند
محض کذب است اصلی ندارد و بعد از او الامین بالله بن محمد هارون چهار سال و هشت ماه سلطنت کرد
المأمون بالله بن هارون بیست و پنج سال و پنج ماه و پنج روز سلطنت کرد و امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود
کردانید و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داده شهید کرد لعنة الله علیهم اجمعین بعد از او المعتصم بالله
علی بن هارون شهر سرمن رای که سامره است از بناهای اوست چون بغداد دلتنگ بود از بری سپاه:

سامره را ساخت و عسکر نیز گویند زیرا که در سنه ثلثین متولد شد در شهر شوال و تمامی خلفا بعسکر بسته است

و هشت فتح بر دست او ظاهر شد و هشت کس از ملوک زادهگان عجم در خدمت او کمر بستند و هشت پسر و

هشت دختر داشت و متروکات او هشت هزار غلام و هشت هزار کنیزک داشت و هشت قصر بنا کرد و هشت هزار

هزار دینار زر طلا و هشت هزار هزار نقره بود و هشتاد هزار اسب و مدت چهل و هشت سال و هشت ماه و هشت روز عمر

کرد و سلطنت او بیست و سه سال بود دیگر الواثق بالله بن معتصم پنج سال و نه ماه و سیزده روز حکومت کرد پس

المتوکل علی الله بن واثق ملعونی بود که هفتاد مرتبه آب بکربلا بست و گاو و خوک فرستاد که شیار کنند و اثر

قبر آن حضرت را محو کنند از جا بقدرت الهی پیشتر نرفت و زائران حضرت را می‌کشت و منع از زیارت میکرد و سب

اصحاب آل عبا می‌نمود و پسرش منتصر بفتوای معلمش که شیعه بود متوکل را با فتح بن خاقان وزیرش بضرب

شمشیر بنی المصیر فرستاد برای آنکه سر افکنش بر پسرش ائمه هدی علیهم السلام و در حین کشتن سعید مصاحب جعفر را

برادر انداخت و گفت ای بادشاه من بعد از تو زندگی نخواهم و نه پیش خلاف سخن مصاحب گفته گریخت و جان بسلامت

برد و مصاحب را با متوکل بجهنم ملحق ساخت و عمارت جعفریه سامره از بناهای اوست و مدت چهارده سال و نوزده

روز حکومت کرد پس المنتصر بالله بن متوکل علیه اللعنه عمرش بیست و پنج سال بود که پدر را از دشمنی حضرت امام

حسین ع خلاص کرد و او را کشت بعد از پدرش یکسال حکومت کرد و بعضی نصف سال نیز گفته‌اند پس

المستعین بالله محمد بن معتصم سه سال و نه ماه سلطنت کرد پس المهتدی بالله محمد بن واثق یازده سال

هفده روز حکومت کرد پس المعتمد علی الله احمد بن جعفر بن متوکل بیست و سه سال سلطنت کرد و حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه در زمان او غیبت اختیار نمود پس المعتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق
نه سال و نه ماه و ده روز سلطنت کرد پس المکتفی بالله علی بن احمد معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز
حکومت کرد پس المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن احمد بن معتضد بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده
روز سلطنت کرد پس القاهر بالله ابو العباس محمد بن جعفر مقتدر شش سال و ده ماه و ده روز حکومت کرد
پس المتقی بالله سه سال و یازده ماه سلطنت کرد پس المستکفی بالله ابو القاسم علی بن متقی یکسال و چهار ماه
سلطنت کرد پس المطیع علی الله فضل بن جعفر مقتدر بیست و سه سال و پنج ماه حکومت کرد پس الطائع بالله
عبد الکریم بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز سلطنت کرد پس القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق
مقتدر چهل و یکسال و سه ماه زیاده روز حکومت کرد پس القائم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن احمد چهل و چهار
سال و هشت ماه و ده روز حکومت کرد پس المستظهر علی الله ابو العباس احمد بن مقتدی بالله بیست و پنج سال و کسری
حکومت کرد پس المسترشد بالله هفده سال و شش ماه حکومت کرد پس المستنجد بالله بن یوسف بن محمد
بن احمد بن مستظهر بالله بیست [illegible] سال و نه ماه سلطنت کرد پس الراشد علی الله ابو جعفر بن مسترشد
بالله یازده سال و یک ماه حکومت کرد پس المستضیء بنور الله ابو محمد الحسن بن یوسف مستنجد نه سال و هشت ماه
حکومت کرد پس الناصر الدین بالله ابو العباس احمد بن مستضی چهل و یکسال و [illegible] روز سلطنت کرد

پس الناصر بالله ابو النصر محمد بن ناصر نه ماه و چهارده روز حکومت کرد پس المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر
شانزده سال و دو ماه و هفده روز حکومت کرد پس المعتصم بالله ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن مستنصر شانزده
سال و هشت ماه و هفده روز حکومت کرد و این معتصم پنجم اولاد عباس و سی و هفتم خلیفه است و دولت ایشان از
خواجه نصیر الملة والدین محمد بن الحسن طوسی رحمه الله باتفاق هلاکو خان بن چنگیز خان از سلاطین مغول منهدم گردانید
و معتصم را کشت و عباسیان را برانداخت و خلافت ایشان که از عمر دست بدست آمده تا بزرگان رسید عجب دارم از بنی عباس
که قرابت ایشان با اهل بیت رسالت پناه از بنی امیه بیشتر بود و اذیت و آزار و عداوت ایشان با ائمه
هدی علیهم السلام زیاده تر بود و بنای وظایف و ساختن مدارس و خانقاه و صوامع و سیورغال در زمان ایشان
بحد کمال رسید و احادیث موضوعه که درباره معاویه غاویه فی الهاویه و سایر منافقین در مدح آن فجره بدکاره
وضع کرده بودند و مثل آفتاب روشن بود که این احادیث موضوعه است علماء و فضلاء هر زمان را طلبیدند و مقرر
کردند که تصحیح این احادیث نمایند و رواج دهند علماء هر چهار مذهب و فضلاء آن جماعت بحسب الفرموده ایشان عمل
آوردند و گوساله پرستان سرخر و مباهات ازدواج کردن گذرانیدند و عوام الناس جهال اعتقاد بامامت
خلفاء ثلثه بهم رسانیدند لعنة الله علی خلفاء العباس و اشیاعهم و اعوانهم و انصارهم و اتباعهم چند حدیث موضوعه را
بیان میکنیم تا عالم و بر و فاجر و جاهل منصف بدانند که این احادیث دروغ ساخته شده است

روی عن عبد الملک بن عمر انه قال رسول الله اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر و ما روی عن ابا الدرداء

كان يمشي امام ابي بكر فقال له النبي تمشي امام من هو خير منك فقال ابو درداء هو خير مني ما طلعت الشمس ولا غربت بعد
النبيين والمرسلين على رجل هو افضل من ابي بكر قال لابي بكر وعمر هما سيدا كهول اهل الجنة ما خلا النبيين والمرسلين
قال خير امتي ابا بكر وعمر قال لو كنت متخذا خليلا دون ابي بكر لاتخذت ابا بكر خليلا ولكن هو اخي وصاحبي في ديني
وصاحبي الذي اوجب لي صحبتي في الغار وخليفتي في امتي وقد ذكره عند ابن مروه قال واين مثل ابو بكر لدينى
الناس على نزرى ونوه وهو صدقني وامن بي وزوجني ابنته وجهزني بماله وواساني بنفسه وجاهد معي ساعة الخوف
وامير المؤمنين وخير الناس بعد النبيين ابو بكر ثم عمر عن عمرو بن عاص قلت لرسول الله اي الناس احب اليك
قال عائشة قلت فقلت من الرجال قال ابوها قلت من قال عمر قال النبي ص لو كان نبي بعدي لكان
عمر الحق ينطق على لسان عمر وقلبه ما اطاعني جبرئيل ع الا ظننت انه بعث الى عمر ملكا يسدده ويوفقه
ان شاعرا انشد النبي اليه ابياتا مرة ثانية فلما خرج عمر سال النبي عن رسول الله من هذا الرجل فقال عمر
بن الخطاب وهو رجل لا يحب الباطل قال اوزنت مني فرجحت ووزن ابو بكر فرجح فوزن عمر بهم
فرجح قال لو نزل الى السماء عذاب لما نجا الا عمر قال سراج اهل الجنة عمر قال لو ان الله يتجلى الخلائق
يوم القيمة عامة ويتجلى لك يا ابا بكر خاصة وانه حدثني جبرئيل ان الله لما خلق الارواح اختار روح
ابا بكر من بين الارواح اما يعطى كتابه بيمينه عمر بن الخطاب وله شعاع كشعاع الشمس قال من سب ابا بكر
وعمر قتل ومن سب عثمان وعلى جلد ثم المزخرفات الكذب والبهتان

در احوال خبر آل

نور دیده حضرت خیر البشر سید شباب اهل الجنة امام حسن مجتبی صلوات الله علیه و علی آبائه کنیت آنحضرت
ابو القاسم و ابو محمد مشهور است و القاب آنحضرت سید و سبط و امین و حجت و بر و تقی و اثیر و زکی و خالص
و مجتبی و زاهد است و نام مبارک او امام حسن علیه السلام است و در توریه شبر و در کتاب زبور که اعظم کتاب
یهود است و قبا بنز گویند و به لغت ترکوم العذرا و در توریه لغت جبل شبر که معرب آن حسن است و در
انجیل هاس و در کتاب زند بنکرای و در کتب پارسی نقل که اعظم کتب کفره هنود است بجز و در کتاب
الفلیون زنبر و در لغت زبان یونانی فریموس و نقش نگین آنحضرت العزة لله بود و بروایت
الحمد لله در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان و بروایتی دیگر پانزدهم همین ماه واقع شد
بعد از هجرت بدو سال یا سه سال و احوال آنحضرت در مدت حیات بر عالمیان از آن روشن و هویدا است که تقدیس
ذات او ظاهر است که بیست حج پیاده کرده و در اکثر سفرهای مبارک او ورم کرده آبله برآمده و ده
مرتبه اموال و ضیاع و عقار و مواشی و نقد و جنس خود را مواسات کرده با فقرا و ضعفا بر خود و شوربا نان
تا آنکه یک پای نعلین که در پای داشت آنهم را دو پاره نگاه نداشت و همیشه قائم اللیل و صائم النهار
بود و میان خود و خدا هرگز کاری نکرد که موجب خلاف او باشد و آنچه در صلح از شجاعت او که با معاویه
فی الحاویه کرده است که قریب بهزار کس را بدست مبارک خود بجهنم فرستاده و در جنگ شتر عایشه را پی کرد
و دولت آن غدار را سرنگون کرد و شکست بر لشکر طلحه و زبیر انداخت و از افتاده کی و فروتنی آنحضرت

آن بود که روزی می‌رسید در مکانی که جماعتی از فقرا و مساکین و درویشان که اکثر ایشان معلول و مبروص
و مسلول و صاحب جذام بودند آنحضرت را تکلیف کردند که یا ابن رسول الله ما گدایان امت جد توایم نان
خشکها را جمع کرده‌ایم چه شود که بضیافت ما بیائی و با ما موافقت کنی در خوردن آن آن ملاذ انام فی
الحال از اسپ فرود آمده و در کنار بساط ایشان نشسته و با ایشان در خوردن موافقت نمود بعد از فراغ ایشان را
بضیافت طلبید و انواع طعامهای لذیذ بایشان خورانید و همه را خلعت کردانید از درم و دینار ایشان را
غنی ساخت و بی‌نیاز گردانید و هر صفت و کمالی که امیرالمؤمنین ع را از سخا و شجاعت و رضا و حلم و بردباری و
زهد و عفت و حیا و ادب بود در میراث جد و اب و علوم امیرالمؤمنین ع با منصب امامت همه با او بود
نشسته بود و بعضی گویند از اهل سیر و تواریخ بر آنند که چون عمر علیه ما علیه در اکثر جنگها که لشکر می‌فرستاد
او شکست میخوردند و حرب یزدجرد بن شهریار و تسخیر اصفهان التماس نمود بحضرت امیرالمؤمنین که
امام حسن ع را همراه لشکر سعد بن وقاص کرد که سپه‌سالار بود از نتیجه است که بعضی علمای اصفهان را مفتوح العنوه
میدانند و آنحضرت تا به ری و شهریار تشریف برده است و در حین مراجعت بقم آمده و از قم بسبب اردستان
تشریف برده و بقریه کهنک اردستان نزول اجلال فرموده و از اردستان بکهپایه که فلان است
از نواحی اصفهان آمده است و در اصفهان زمینی است در خارج شهر قریب بزنینده رود و مشهور است
بلسان الارض چون آنحضرت تشریف بآنجا برد در زمین بزبان آمد در سخن آمد و بحضرت گفت یا ابن رسول الله

در اصفهان سجده سهو بسیار نموده بخوانید و داخل شو به در اصفهان مسجد عتیق رفته در آنجا نماز گذارد
و حمامی متصل آن مسجد بود غسل فرموده و در مسجد لنبان که قریه البنت در حوالی شهر مذکور نماز دیگر گذارده
و در قریه برزان حوالی اصفهان در آنجا نماز شام را ادا فرموده اند در صحت این اقوال توقفی هست
بعد از شهادت شاه ولایت پناه چون لشکر خلافت متمکن گردید با هر گونه دشنام آنچه خواستند
با او از عداوت کردند و مهاجران امت خاندان عصمت و طهارت او را زهر دادند و دولتخانه و سراپرده
او را غارت کردند در زیر بعضی مداین تا اینکه با این راضی نشدند و او را بر انداختند و ردا از گردن
مبارکش کشیدند و خنجر بر ران مبارکش زدند مکرر او را زهر دادند ابوالفرج اصفهانی از حضرت
صادق ع روایت کرده اند که آنحضرت در سن چهل و هشت سال مرحله زندگانی طی فرمود
در آخر ماه صفر و بعضی هفتم آن ماه گفته اند و بعضی دوشنبه بیست و هشتم در سال چهلم هجرت
گفته اند و بعضی گفته اند که عمر آنحضرت در آن وقت چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی چهل
و نه گفته اند و رحلت آنحضرت را در سال پنجاهم هجرت گفته اند و بعضی پنجاه و یکم نیز گفته اند عدد
ازواج آنحضرت سیصد زن کرده بود و طلاق گفته اند امراء و اعیان عرب دختر خود را از برای
شرف تا آنحضرت تزویج مینمودند و آنجناب با این نسب این همه زن کرده بود و حضرت امیرالمومنین ع
میفرمودند که دیگر دختر بحسن مدهید که طلاق بسیار میدهد و کمال الدین بن طلحه شافعی از علمای اصحاب

تصریح کرده است که عدد اولاد آنحضرت پانزده عدد بودند حسن ثانی و عمر و حسین و عبد الله اکبر و عبد الرحمن
و عبد الله اصغر و اسمعیل و محمد و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم و زید و میگویند عقب اولاد از زید
و حسن ثانی بجز نماند و باقی فرزندان او لاولد رفتند و یک دختر داشت ام الحسن ابن حجر از علمای انساب
میگوید که آنحضرت پانزده پسر داشت و یک دختر و نامهای ایشان عبد الله و قاسم و حسن و زید و عمر و عبد الله
و عبد الرحمن و احمد و اسمعیل و حسین و عقیل و ام الحسن فاطمه که والده امام محمد باقر ع بود و شیخ مفید ره
گفته است زید بن الحسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادر ایشان ام بشر دختر ابی مسعود و عقبه بن عمرو
بن ثعلبه خزرجیه است و حسن بن حسن مادرش خوله بنت منظور فزاریه است و عمرو برادرانش قاسم و عبد الله
مادر ایشان ام ولد است و حسین بن حسن ع ملقب باثرم و برادرش طلحه و خواهرش فاطمه مادر ایشان ام اسحق
بنت طلحه بن عبد الله تیمی است و ام عبد الله و فاطمه و ام سلمه و رقیه دختران آنحضرت از مادرهای مختلفه
و بروایت شیخ ره ام سلمه و ام عبد الله و فاطمه و رقیه داخل اولاد او نیند و در کتب انساب بنظر نرسید زیرا
که ابن الاخضر الجنابذی که اولاد ذکور امام حسن ع شانزده است زید و محمد و عمرو و عبد الله و طلحه و قاسم
و ابوبکر و عبد الرحمن و حسین و محمد و عبد الله دختران ام الحسن و ام عبد الله و میگویند تکرار در این اسامی
لکان من این است که از زیادتی نساخ باشد   زوجه او جعده بنت اشعث بن قیس
کندی لعن الله علیهم و مزار کثیر الانوارش در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس رضی الله عنه

زیارت با سلام الله علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه فاطمة الزهراء و اخیه الحسین شهید کربلا صلوات الله علیهم
اجمعین   حضرت سید الشهداء و امام الوری ابی عبدالله الحسین ع کنیت آن والا
و ابوعبدالله مشهور است و القاب آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و شهید و سبط
و نور و سعید و مظلوم و نام آنحضرت حسین ع است بنام پسر هارون و شبیر است که معرب آن شبیر است و در
کتاب الکلیون سرفراز و در کتاب بانتکل مسعود و در کتاب نی مزم از تصنیفات زردشت حجت است
و اسم قاتل آنحضرت ع در توریة در سفر ملحه البنات ولادسیفجر مازل الشبید بمعنی یزید علیه اللعنة است
و شمر و شمر حرامزاده است و ابن زیاد ملعون است و بروایتی بدبختی که از فرزندان است که در زنا بالی
او از جراحت باشد و از زنا بهم رسیده باشد و نام او یزید است که خدا او را لعنت کند و در کتاب زند
مجوسان اسم قاتل آنحضرت شمر است و گبران شور میگویند   در روز پنجشنبه
سیوم ماه شعبان بعد از چهار سال از هجرت واقع شد بعضی پنجم همین ماه میگویند و بعضی روز سه شنبه
گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر که بقاسم بن علاء همدانی پنجشنبه سیوم ماه مزبور واقع شد
و در آخر ربیع الاول سیوم هجرت گفته اند و نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره بود و بر نقش
دیگر الحمد لله و در روایت دیگر لا اله الا الله عدة للقاء الله و دوست و دشمن و شیعه و سنی
فرق مسلمان اتفاق دارند و فضیلت آنحضرت که از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت

در حقانیت آنکه بر پا کرده بکربلا از شجاعت و آنچه از استعداد و کمال و علم و شجاعت و تقوی و عبادت و سخاوت و ورع و حیا و ادب
کسی نکرده است هزار و هشت صد نفر و بروایت مسعودی هزار و پانصد و پنج نفر بدار البوار رسیدند بر زبر به بود
که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان خود با دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل قبیله جهاد
کرده و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت احمد بن حاتم کوفی و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی جامع حکایات خروج مختار بن
ابو عبید ثقفی بیست و دو هزار سواره بودند اگر چه درین قول توقف بسیار دارند در صحت آن بخبرین نگفته اند آنحضرت
از آن بلا نترسید و پروا نکرد و تن را بخواری و ذلت نداد و گردن را باطاعت پروردگار نهاد تا بدرجه رفیعه شهادت
سرافراز شد و اسامی عسکر سعادت اثر بعضی از علما زیاده از هفتاد نفر نقل کرده اند مشهور آنست که بنا بر نقل
از موالیان و یازده نفر از برادران و عم زاده گان و فرزندان و هفت از غلامان سوای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش
که هفتاد و چهار نفر باشند بر ترتیب حروف اول حر بود و دویم علی پسرش و عروه غلام حر بعد از
آن زبیر بن حسان عدی و عبدالله بن حمزه کلبی و بریر بن حضیر همدانی و وهب بن عبدالله کلبی و عمرو بن خالد ازدی
و سعد بن حنظله تمیمی و عمیر بن عبدالله مذحجی و ربیع بن عبدالله هلالی و حریر آزاد کرده ابوذر غفاری و شابر بن
عابس و حجاج بن مسروق مؤذن امام و نافع بن ربیع و مالک بن عبدالله و مسلم بن عوسجه و برادر هلال بن
رافع و عبدالرحمن مزنی و یحیی بن سلیم مازنی و عبدالرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس بن مالک
و عمر بن مطاع جعفی و قیس بن منبه و حبیب بن مظاهر و هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و معقل غلام امام

زهیر بن القین ع و حنظله بن سعد عجلی و بریر بن یزید داشتقی و سعد بن عبدالله حنفی و جناده بن حارث و عمرو بن جناده و قره
بن ابی قره غفاری و محمد بن مقداد بن اسود کندی و عبدالله بن ابو دجانه انصاری و قیس بن ربیع و اشعث
بن سعد و بن قرظه و بن وجاد و محمد ابن انس و فیروز غلام عبدالله بن حسن ع و شوذب غلام عابس و عبدالله بن
عروه غفاری و زیاد بن شعثاء و سیف بن حارث و ابو عمر نهشلی فضل بن علی ع و عبدالله بن مسلم
بن عقیل و محمد بن عبدالله بن جعفر طیار و عبدالله بن حسن و عثمان بن علی و جعفر بن علی و عباس بن علی
و علی اکبر بن امام حسین ع اسامی شهدا از اقارب اهل بیت در آنکه خلاف است و اکثر بر آنند هفده نفر گفته اند
هفت نفر از اولاد عقیل بن ابی طالب اول حضرت مسلم که در کوفه شهید شد و جعفر و عبدالله پسران مسلم و جعفر
پسر محمد بن عقیل و بعضی عون بجای جعفر و محمد بن مسلم و محمد پسران عقیل را زیاده کرده اند و سه نفر از فرزندان
جعفر طیار اند محمد و عون و عبیدالله پسران عبدالله بن جعفر طیار و نه نفر از فرزندان امیرالمؤمنین ع نقل
کرده اند سید الشهدا و عباس و برادر او محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبدالله اصغر و در ابوبکر خلاف کرده اند
و بجای او فضل گفته اند و چهار از فرزندان امام حسن ع ابوبکر و عبدالله و قاسم و بشر و بعضی بجای بشر عمر گفته اند
و فرزندان امام حسین آنچه مشهور است علی اکبر و عبدالله که در کنار پدر شهید شد و مردم او را علی اصغر میگویند
و بعضی ابراهیم و محمد و حمزه و علی دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین
گفته است آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان ابوطالب بیست و دو نفر اند و این ها را از حضرت

۴۵

امام محمد باقر ع روایت کرده که هفده نفر از فرزندان فاطمه بنت اسد بن هاشم در آن صحرا شهید شدند و در زیارتی که از ناحیه مقدس صاحب الامر بیرون آمده است که از فرزندان امام حسین ع و عبدالله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین ع عبدالله و عباس و جعفر و عثمان و محمد و عون و از فرزندان امام حسن ع ابو بکر و عبدالله و قاسم از فرزندان عبدالله بن جعفر محمد و عون و از فرزندان عقیل جعفر و عبدالرحمن و از فرزندان مسلم عبدالله و ابی عبدالله و محمد بن سعید بن عقیل و این هفده نفر میشوند شصت و چهار نفر دیگر از شهدا در آن زیارت باسم مذکور است و فرزندان مسلم که در روضة الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد باشند که حارث بن عروه کوفی در کنار فرات شهید کرد و بنحویکه شنیده ایم احادیث معتبر بسند ما نرسیده اصل ندارد شاید اما در کتاب مخالفین است و حکایت دارد و قاسم بن الحسن نابالغ بود و اما در کربلا روز حرب آنچه معلوم میشود بالغ نبود و نه ساله بوده است آنحضرت در کربلا بجهت کلمه اختصار نموده کوفه اهل قبیله و شامیان و ترکان لعنة الله علیهم اجمعین که آنحضرت را محاصره کردند هزار و هفتصد حربه بروی زدند که جراحت نمایان هفتاد و دو زخم بوده و زخم نیزه سی و سه بود و زخم شمشیر سی و نه و تتمه زخم تیر بود و سنگ و همه در پیش روی مبارک او بود و چون کار بر آنحضرت ع تنگ کردند از کافران دو نفر عازم قتل شدند محمد و اسحق پسران اشعث و برادر دیگر قیس و اسحق بودند محمد داخل نشد بلکه در اول وارد کربلا نبود آنچه داخل شد و دیگر شبث بن ربیع و خولی بن یزید اصبحی و سنان بن

انس و ابو الحتوف و حرمله بن کاهل اسدی و شمر ذی الجوشن و ابو الارش و الی خراسان و حکیم بن
طفیل ابو الحتوف تیری بر پیشانی نورانی آنحضرت زد و خولی ملعون تیری سه شعبه زهرآلود
بر سینه آنحضرت زد و ابو ایوب غنوی ملعون تیر بر حلقوم آنحضرت ع زد و عبدالله بن حصین
ازدی تیری بر حنک آنحضرت زد و زرعه بن شریک ملعون ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و حصین
بن نمیر سکونی تیری بر دهان مبارکش زد و حرمله بن کاهل حرام زاده اسدی تیری بر بازوی
آنحضرت ع زد و شرحبیل بن ذی الکلاع ملعون اسب بر بدن آنحضرت دوانید و ابن خوشب علیه
اللعنه و عبدالله بن انس و ابو الارش و عبدالرحمن ابن ابی عمیر الثقفی و عبدالله بن شداد جعفی و سنان
بن مالک النخعی و بشیر بن سوط همدانی و عبدالله بن اسد جهنی و یحیی بن کعب و عروه بن قیس الحمصی و زرعه
مع برادرانش و یزید بن رکاب لعنهم الله با پیاده گان نیزه باران کردند و همه احاطه کردند بر آنحضرت ع
لعنهم الله علی آبائهم و امرائهم و چون آنحضرت را از اسب بر زمین انداختند سپاه ملعونان برخاستند
که پیش گیرند از آنجمله حرامزاده شمر اول او آنچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت
و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا آنحضرت ع غارت کردند مالک بن نسیر
کندی ملعون کلاه امام ع را برداشت و جعونه بن حویه جامه آنحضرت را برداشت و عبدالله بن اسید
جهنی شمشیر ع را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر بگرفت و جبن بن مالک محاربی نیزه امام ع را گرفت

و فرادین

دزدادین مالک و عمرو بن خالد سر امام را برداشت و با هم منازعه کردند و بحر بن اوس ملعون عمامهٔ آنحضرت
گرفت و عبدالرحمن بجلی نعال امام علی مغفر را برداشت و عبدالله بن قیس خولانی ردای آنحضرت
برداشت و عمرو بن صبیح صیداوی انگشتر امام گرفت و یزید بن رقاد بن سلیم موزهای امام را
برداشت و شمر بن سعید لجام اسب آنحضرت گرفت و قیس بن اشعث رکاب امام را برید برداشت
آنحضرت زدند اخنس بن جوابطه و اخنس بن مرثد و حکیم و عامران پسران طفیل و بکر بن
وائل و عمرو بن صبیح صیداوی و سالم بن خیثمه و منقذ و ناعم پسران مرهٔ عبدی و هانی بن ثبیت
قاتل علی اصغر طعیمه بن عدی و نوفل بن ازرق و طلحه بن ارقم و اسید بن مالک و یزید بن کحل و یزید
غلام لیس علیهم اللعنه   در روز جمعهٔ عاشورا سال شصت و یکم هجرت واقع شد
عمر آنحضرت در آن وقت پنجاه و هشت سال بود از خضاب سیاهی و سمه بر محاسن مبارک آنحضرت
بود و چون آن ملاعین رفتند اهل غاضریه آمدند بر آن جسدهای مکرم و بدنهای مطهر و معظم نماز گذاردند
و جسد سید الشهداء در آن مکان که الحال هست دفن کردند علی اکبر بن الحسین را در پای
آنحضرت دفن کردند و سایر شهدا را در پایین پای او در یک موضع دفن کردند به حسب ظاهر چنین بود
اما با عجاز حضرت امام زین العابدین آمدند و جسد آنحضرت بلکه سایر شهدا را دفن کردند اهل غاضریه
گفتند که چون ما رفتیم که ایشان را دفن کنیم فریاد کنند و شنیدیم و مرغان سفید چند نزد آن بدن

دیدیم که پرواز میکردند در سر مبارک آنحضرت ع خلاف است آنچه مشهور است حضرت سید الساجدین ع
آورده بودند به بدن ملحق ساختند و بروایتی در شام دفن کردند الحال آن موضع مشهور است بمشهد الراس و زیارت
میکنند و بقولی آنکه آن ملعون سر را بدر خانه زوجه خود بنت عبدالله بن ابی عامر که سابقاً زن حضرت امام
حسن ع بود نصب کرده و در شب نور پیدا شده و حضرت جبرئیل ع برده و رفتن اهل بیت علیهم السلام بشام و برگشتن
چهل روز مشهور است و بقولی شش ماه گفته اند و آنچه فقیر اعتقاد دارد شاید از چهل روز زیاده باشد زیرا که
رفتن اهل بیت علیهم السلام از کوفه و ماندن در شام و سایر منازل و برگشتن زیاده از چهل روز میشود
باقی والله اعلم موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از تواریخ غیر مشهوره صد و بیست
دو هزار نفر بودند که با ابن سعد مامور شدند و بغیر میآید نداکرده در این خبر ضعفی هست ولیکن بیان
کردن اولی است لشکر متفاوت از شصت و نه هزار سواره و چهل و دو هزار پیاده بودند از ملاعین
اهل کوفه و از ملازمان دار الاماره بیست و دو هزار سوار بودند و امیران سوای شمر ملعون قیس بن جلیب
حجار حجار بن ابجر ضلالت معاویه غادیه بود قیس بن فاکهه بن نوفل و اسد بن مغیره بن عاص بن مغیره و سعد
بن ارطاط الشان و تونه بردار ان تخمینا بخت هزار میرسیدند و دربیان
محلات و دیهات و استان داخل باشان بودند و از این حرفه مثل نجار و حداد و کفش دوز و خیمه
دوز و نعل بند و خباز و کدخدایان محلات کوفه از شرکه و کنده و خزیمه و مسجد بنی زهره و سکونی بلقین

الوق

و سوق الناحیه و سوق الرائین چون اشعث موصلی صباح و خزیمه جبار و زید بن طرماح صیرفی و زید
بن درهم خزیمی و حنظله بن یزید زهری و قیس بن جرهم و ابو الاخنس سردار تکاوران همراه بودند از عباده
و ربیعه و سکون و حمیر و کنده و مطوون و خثعم و مذحج و یربوع و خزاعه و نبط و کلب و از مداین و از بصره
هفت هزار کس بودند سرکرده ایشان زید بن ارقم و سعد بن جریج و خزیمه بن قیس و علوان بن ورداد بن
نباب و لبیبه بن سعدان و سعد بن بحیره و ابن جوزا و از مردم شام سه هزار کس بودند سرکرده ایشان ربیعه بن سوار
بود و سوادان بن حارث و قیس بن وعزه و الحر بن طعیم و از خوارج دو هزار کس بودند سردار ایشان غسان
نافع بن ازرق بود و حکم بن ابی عقبه زهری و زیاد بن حرقوص سجلی بود و ده هزار کس از مردم موصل
و ساباط بودند و ده هزار کس از کردان بودند و عمر سعد ملعون سالار سپاه بود و حفص پسرش وزیر
او بود و سردار دست لشکر ابو الحتوف بود و سردار لشکر ابو الاکرش بود و حجر بن حجر به جاسوس
بود و ابو ایوب غنوی سرکرده بیلداران بود شمر ملعون دلداران نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار
بود و عامر بن طفیل سردار ده هزار سوار بود و حمدان بن مالک سردار هزار سوار بود و سنان
بن انس سردار لشکر نولیس بود و ابو خلیق ... زرف دار الحرب بود و زیاد بن فادر و شبلی
بن یزید چاووش بودند و خولی بن یزید علمدار سواران بود و حرمله بن کاهل علمدار پیادگان بود
و منقذ بن مره عبدی و زید بن فادر قاصد فتح بود و حجر بن الاجار و رافع بن مالک نگاهبانان

آب فرات بودند ابن خوشب ملعون سردار تیراندازان بود و عمر بن حجاج صیداوی سردار سنگ اندازان
بود و محمد اشعث امیر الامراء لشکر بود و قیس برادرش سردار ده هزار سوار بود لعنة الله علیهم اجمعین من الاولین
والآخرین الی یوم الدین شیخ مفید ره میگوید که عدد اولاد امام حسین ع و زنان
زینب است علی اکبر امام زین العابدین ع و کنیت آنحضرت ابو محمد است مادر او شاه زنان بنت یزدجرد
بن شهریار است آخر ملوک عجم پس علی بن الحسین مشهور بعلی اوسط که او سید العابدین است اوبزار ز شهربانو است
و علی اصغر نام او عبد الله است مادر وی لیلا بنت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفیه است و جعفر بن الحسین اولاد
از و نمانده شهید شد و عبد الله را بعضی میگویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه و فاطمه مادر او ام اسحق
بنت طلحه بن عبد الله تیمی است و محمد بن حسین مادرش شهید شد و آنچه از احادیث معلوم میشود شهربانو در کربلا
نبود بلکه در واقعه کربلا در حیات نبوده اما در افواه والسنه مذکور میشود که در نواحی طهران کوهیست شهربانو نام دارد
شهربانو در اینجا مدفون است و چون اشقیا برادر شهید کردند قصد نمودند آنحضرت را بعد الحاح شد و بطی
الارض نمود آنکه بر رفت در آنکوه بعضی میگویند غایب شد و میگویند زن که حامله بر کربلا در اینجا نه که شهربانو
در آنجا بند بمنزوانده شد و سقط بر نماید و حکایت دامادی قاسم و احوال شهربانو بدین نحوی که مذکور شد در طریق
مخالف است و آنچه مظنون فقیر است علی اکبر سید الساجدین است و آنکه شهید شد علی اوسط است در آن وقت
حضرت سید العابدین ع بیست و دو ساله در کربلا و حضرت امام محمد باقر ع پنج ساله بود در کربلا حاضر بود دار

بعضی احادیث چنین مفهوم میشود و سلام الله علی الحسین ع واصی به ولعن الله علی قاتل الحسین
و اعدائه آ — چون آنحضرت بسعادت شهادت سرافراز شد بر همان روز آفتاب بیرنگ
گرفت و باد سیاه و بادهای هلیلت وزیدن گرفت که خلق بسیار از هیبت آن مردند و در آسمان از آن
روز شفق بهم رسید و چهل روز از آسمان خاک سرخ بارید و خون بارید و در بیت المقدس و حوالی آن سنگ
هر سنگ و کلوخی که بر میداشتند در زیر آن خون تازه بود و ملایکه و جنیان و آسمانها و هفت طبقه زمین بر آنحضرت
گریستند و وحوش و سباع از بیابانها رمیدند و سر از چرا برداشتند و طیور و مرغان از آشیانها بیرون نهادند
و دریاها بتلاطم و امواج درآمدند و ماهیان از دریاها بساحل افتادند و کوهها ناله برداشتند و به تزلزل
و اضطراب درآمدند و عرش اعظم الهی بلرزید و ملایکه و روحانیان ملاء اعلی و کروبیان و فرشتگان
عرش اعظم و صافان و رضوان جنان و مالک نیران هم برین ماجرا بگریستند و روی زمین باطل
آمد و حق تعالی بر این امت غضب نکرد و بر قیام قائم آل محمد ع و بظهور آنحضرت موقوف کرد و تعیین
گشت طول انجامید و فرشتگان و پریزادان از بنی آدم بترسیدند که چنان کاری کردند و ستارهها بهم بر
درآمدند و ارکان اسلام در هم شکست و اهل کوفه و شام بخدا و رسول ع کافر شدند و دریای غضب الهی
بجوش آمد و جهنم بجوش رسید و نعره زد و شیاطین از آدمیان گریزان شدند بجهت این عمل شنیع
در رواج دین در وثوق مسلمانی و خداشناسی برطرف شدند پس خداوند منتقم جبار و قهار مختار

بن ابو عبیدهٔ ثقفی ره و ابراهیم اشتری بن مالک اشتر نخعی ره را برین کارها گماشت تا دمار از آن لعین
برآورد و بعبرت ترین قصاص هر یک از آن لعین بسزای خود رسیدند و هشتاد و سه هزار کس
از انصار و اعوان بنی امیه لعنهم الله علیهم را بدار البوار رسانید و حق تعالی نطفهای مردان در رحمهای
زنان ایشان را عقیم گردانید و بعد از آن کارزار زنان ایشان حامله نشدند و زنان در میان
این طایفه بهم رسیدند که شب و روز در کوچهها زناها کنند و مردان را بخود میخواندند و از زنا
یهود و نصاری و خوارج در رسیدند و بسیاری در آن سال لعنتها و بلاها مبرم ناگهانی گرفتار شدند
و خداوند عالم خوره و جذام بر یزید ولد الزنا گماشت و عقرب در شکم او بهم رسید که از حلق او بیرون
آمد و در اندک زمانی در میان مزبله انداختند تا بآن علت بجهنم رفت و هند زن یزید دختر
عبدالله بن عامر خوره در فرج او بهم رسید بعد از یزید پلید آنچه داشت باطبا داد علاج او نشد
عاقبت محتاج نطبب شد و در گدائی و دریوزه نمود و در ران ابن زیاد علیه اللعنه ناسوری
بهم رسید که از گندگی آن خلق نفرت میکرد و هر چند دوا کرد به نشد و روز بروز بزرگ میشد
و کاواک میکرد تا ابراهیم اشتر او را از زندگی فارغ کرد و شرجیل ذی الکلاع بدن او کرم شد و روز
بروز پوست می‌انداخت و رگها و پی او نمایان شد چنانکه دستهاش خشک شد بنوعی که نان
بر دهنش میگذاشتند و شبث بن ربعی خوره داشت روزی رفت که دانه بوی دهد

المخوکی

تیر و آن منقار زد و چشم او را کند و از آن گزند بهاویه رفت و مالک بن نسیم کندی که کلاه امام را برداشته
بود بعلت استهال الدم مبتلا شد تا بجهنم رفت و عمر حرام زاده بدعای آنحضرت ع گندم را نخورده بلکه
گندم نیز نتوانست که بخورد و از نان جو زهر مار میکرد بسبب آنکه بهر تنبیه بود تا عاقبت مختار او را
برای جهنم زد بهمان خود فاروق سنیان همنشین کرد و هر کس که دشنام به آنحضرت داده بود لال
گردید و هر کس که بی ادبی به بدن مبارک آنحضرت کرده بود و سنگ انداخته بودند پیس شدند و هر کس
که بدن مبارک را بنظر بد دیده بود کور شدند و جمعی که خناق کردند و آنهائیکه آب دهن خود برا آنحضرت ع
انداخته بودند از آنجمله زید بن ارطاط بجذام افتاد و هر کس که لباسهای او را غارت کرده بودند همه خول شدند بر
دار ندا آن بعلت جرب گرفتار شدند و هر کس که اسباب آنحضرت ع گرفته بود آتش افتاد بخود و آتش
بخانه اش افتاد چند نفر بسوختند و در هر خانه که مالهای آنحضرت داخل شد عاقبت آنخانه را خراب
کرد و صاحبانش را بر دار کشید و هر کس عطرهای آنحضرت را بخود مالیده پیس شدند عبدالله بن قیس خولانی
بعلت جرب گرفتار شد و چون سگ ناله و فریاد میکرد تا بمرد و هر کس اسب بر بدن آنحضرت ع دوانیده
بود استهال الدم و البول بهم رسید و بعضی در نجاست افتادند و بمردند و حزیم بن الاحجار نیز بر دهان آنحضرت
زده بود آنحضرت آن ملعون را نفرین کرد و تشنه شد و هر چند آب میخورد و سیرا نمیشد تا آنکه در جهنم
از چشمه حمیم جهنم سیراب شد در کربلا آنحضرت آب طلبید از آن کافران عبدالله بن الحصین ازدی ندا کرد

و که یا حسین یک قطره آب فرات نخواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا بحکم ما در آیی آنحضرت فرمود خداوندا او را
از تشنگی بکش و هرگز میامرز و آن ملعون پیوسته العطش میگفت و سیراب نمیشد تا آنکه شکم او ترکید و در
جهنم رفت و ابجر بن کعب دستهای او در زمستان مانند چوب خشک شدی و در تابستان خون از وی
میریخت بر آن منوال بود تا بجهنم واصل شد و عماره بن الولید بعلت آکله بمرد و عمرو بن یار مخزومی
کارد بر خود زد و بجهنم رفت و اشعث خولانی از بام خانه در افتاد بمرد و محمد بن زیاد دیوانه شد
خود را بچاه انداخت و عبدالله طلحه را زنی در مزبله افتاد و مرد و فهد بن حارث سکونی در بیت الخلا بمرد
و جابر بن یزید عمامهٔ آنحضرت را در سر بسته بود دیوانه شد و از بام خانه افتاد در مزبله بمرد و حبشه
بن مالک محاربی قربیه به نه هزار سوراخ در بدن او بهم رسید و کرم در افتاد و طلحه بن یزید بن الکاهل آ
در رخت خواب او را ربودند چه به پیراهن به جامهٔ آنحضرت را پوشید در همان دم به برص مبتلا شد و گرد
و در برگشتن از کربلا بزی بر مقعد او خوابید ابو الحتوق از عقب آمد و بجهنم رسید و بحر بن عمرو جامهٔ از آن
حضرت پوشید زمین گیر شد و در نجاست خود غلطید تا بمرد و مرواس غلام عمر سعد ملعون با صلاح
میان دو کس آمد کاردی بر شکم او زدند بجهنم رفت و شخصی از بنی آدم در کربلا تیری بر حلق آنحضرت
زد حضرت آن خون را گرفت با سمان ریخت و آن شخص مبتلا شد بگرما و سرما و آتش از شکمش شعله میکشید
و پشتش از سرما میلرزید و در پشت او بخاری روغن میکردند و بر پیش روی او باد میزدند و یخ بر شکم

ازان

مرتبت تا آنکه معاویه را در ها و به ملاقات آرد و شخصی زعفران آن حضرت را غارت کرده بود زعفران بر بدن مالید پیس شد
و آتش در وی افتاد و بمرد و معاندی شتری از آن حضرت بغارت برده چون کارد بروی گذاشت
که ببرد آتش از آن شعله میکشید و چون در دیگ افکندند از آن آتش بیرون می آمد و چون خواستند
که بخورند از جدار تلخ تر بود کسی نخورد و در کربلا اسود بن یزید در امر حق ما ترا تجاذب کرد گفت از آسمان
دو شهاب بر دیده های او آمده کور شد و یعقوب بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم جمعی
با داخل شده سخن امام حسین ع میگفتیم که هیچکس در آن صحرا نبود که ببلایی مبتلا نشد آن نیز بگفت که دروغ
می گوید که شیعیان را مدار بر دروغ است من از آن جماعتم و ببلایی مبتلا نشدم این گفت
و نور چراغ کم شد آن ملعون دست دراز کرد که اصلاح چراغ کند آتش در دست او افتاد و خواست
که خاموش کند بر ریشش افتاد و بدن او را در گرفت او خود را در آب فرات انداخت پس آتش در روی
آب لبسا در رفت که بر سر او آمد و آتش او را میگرفت آن بار سر فرو میبرد تا بدین نوع از راه آب
بآتش جهنم رفت و سوخت و خیاطی بر زبان قسم مبتلا شد باین رفاقت در جهنم نمود و زید بن
خولی اصبحی آتش در خانه او افتاد و بسوخت با آنچه داشت شخصی بتماشای سرهای شهیدان آمد و گفت
خدا خوب ملاقات اینها داد تا هنوز سخن را تمام نکرده بود که از آسمان سنگ بر دهن او افتاد و بجهنم رفت
و چون سرهای کفار را مختار بمدینه مشرفه فرستاد نزد حضرت امام زین العابدین ع ناگاهان ماری رسید اند و در میان

رها میکردید تا مرا ابن زیاد علیه اللعنه را دیدم که در سوراخ بینی او رفت و از سوراخ دیگر بیرون آمد و پیوسته
چنین میکرد و عبدالله عروه خثعمی را حق تعالی بعلت خوره مبتلا کرد طبیب آمد که دهن او را باز کند
حنک او از فک جدا شد و زریق بن زیاد عجز از کربلا برگشت با کس حرف نزد و چیزی نخورد و بر روی
میخوابید بروز سیم بجهنم رفت و بحر بن کعب دیوانه شد و در صحراها دوید و در کنار آب جزیره او را
شیری طعمه خود ساخت و عمر بن صبیح صیداوی آتش در بدن او افتاد و در چشمهای وی از آنجا میجوشید
و بیرون می آمد و در اندک روزی او را کشت و سلامه بن بن قدامه با زنش خوابیده بود از خواب بر جست
و بر رو افتاد و خون از حلق او میرفت تا بجهنم رفت و سعد بن حریث دیوانه شد و کارد بر خود زد
و خود را کشت و عبدالله بن رباح قاضی از نابینایی سؤال کرد از علت کوری گفت ما نه نفر
رفیق بودیم در کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول خدا ص در صحرای نشسته است غمگین و جوی خون
و جامها را از دست مبارک خود بالا زده و حربه بدست گرفته و نطعی در پیش آنحضرت افکنده مرا
کشان کشان نزد آنحضرت ص بردند و ملکی بر بالای سر مبارک آنحضرت ایستاده و شمشیری از آتش
در دست بود با آن هشت نفر که میزد و میسوخت و باز زنده میشدند و میمردند و من چون آنحضرت را دیدم
بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله چون سلام من گفت ساعتی بزیر افکنده گفت
کای دشمن خدا هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت من نکردی گفتم یا رسول الله بشمشیر

ادم

زدم و نیزه بکار بردم و تیری نینداختم حضرت فرمود راست گفتی ولیکن در میان آنها بودی و سیاهی
لشکر ایشان را زیاد کردی نزدیک بیا چون به نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت ع گذاشته
بودند پس فرمود این خون فرزندم حسین است پس فرمود از آن خون در میل در دیده های من کشیدند
چون بیدار شدم نابینا بودم و غلامی از ابن زیاد ملعون گفت داخل قصر الاماره شدم چون ابن زیاد لعین
داخل بقصر شد آتشی از روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به من کرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری
نقل مکن این حکایت را در روزی بود که سر شهدا را آورده بودند غلامی از آن ملعون خنده و شادی در
آن روز میکرد دیواری بر آن فرود آمد غلامی دیگر از آن ملعون خنده و شادی در آن روز میکرد عقرب
بر فرج او گزید در حین بول کردن در ساعت بجهنم رفت غلامی دیگر در همان روز بسیج افتاد و مرد شخصی را
دیدند دست او را بریده بودند روی او سیاه بود و میگفت خدایا بیامرز مرا هر چندی که میدانم که مرا
نیامرزی از سبب نومیدی از رحمت الهی پرسیدند گفت من جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار
بر من کرده بود در کربلا خواستم که بند زیرجامه آنحضرت را بربایم چون که قیمت داشت هیچ از نیکیهای
حضرت را بخاطر نیاوردم شب بخواب دیدم رسول خدا ص را با امام حسین ع آنحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت
پناه ص کرد آنحضرت دستهای مرا برید بیدار شدم دستهای من قطع شده و رویم سیاه شده بود
و بروایت دیگر هر دو چشم او نیز کور بود و کور دیگر روسیاه در آستانه کعبه چسبیده بود و میگفت

خدایا بیازار زود میدانم که مرا نیازی چون بیرون آمد سنگی از آسمان آمد بعد آتشی واصل شد و در کربلا
جمع گشت در آن روز زهرهٔ ایشان بترکید و مردند و هر کس که بر حرملهٔ لعنه گذرش افتاد در وی بدانند که
علاج نداشت و هر کس که بعنوان سیر آمده بود چون بازگشت در راندی روزی زجری گرفت که احشاء
اندرون او بیرون آمد و بمرد و اکثری بنجاست مردند و هر کس که رعایت لشکر یزید علیه اللعنه کرده بود
بالجمله با آذوقه زنان و پسران و دختران ایشان بزنا و لواط مبتلا شدند و علانیه زنا میکردند و هر کس
در کربلا شراب خورده بعلت استسقاء الدم مبتلا شد و جگرش از حلق او بدر آمد و بمرد و هر کس کف زده
و خنده کرده بود مفلوج شدند و بعضی زمین گیر شدند و دستهای ایشان خشک شد و هر کس که ناسزا گفت
بآنحضرت خورده در دهن او افتاد و هر کس آنحضرت را هجو گفته بود دلال شد و بشر بن سوط همدانی
خاری در پای او رفت و کاهید و ضعیف میشد تا بمرد و چهارده نفر از جهال ابن زیاد ملعون را در همان
روز شتر لگد زد و کشت و سیف بن سنان را شتر برادر را بدهن گرفت و کند و هانی بن ثبیت که تیر بر
گوش علی اصغر زده بود در وقت برگشتن از کربلا خون از حلقش آمد تا بمرد و اکثر ملعونان فرات
تب کردند فریاد العطش از ایشان برآمد و شکمهای ایشان بترکید و مردند ملعونی آب دهن بر آنحضرت
انداخته در همان روز بار رفیقش میدید بروی در افتاد و بمرد و جگرش از حلق او بدر آمد نجاری
با لشکر همراه بود و تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد و ضبه دوزی بصلاح خیمه حسین بن نمیر

ملاعین

سکونی میکرد ستون خیمه بر او خورد و بمرد و از تیراندازان کور شدند و بمردند و بجدل بن سلیم از اسب

درافتاد و مرد و حرقوس بن سعد را مار زد و کشته و مرازم بن حکیم را در خانه مار زد و کشته و عامر نهشلی

که از عقب طفلی میدوید که او را بگیرد بچاه افتاد و مرد و حفص بن زیاد کندی زنش بر وی در افتاد و او را

بخانه برد و کشت بعد ازین احوالی روایت کنند که قریب بچهار هزار سوار از آن ملاعین بجهنم رفتند

لعنهم الله علیهم من الاولین والآخرین الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین

کنیت آنحضرت ابو محمد باین کنیت مشهور است و ابوالحسن آنحضرت باین کنیت

اشتهار نیافته غالباً او را باسم یا بصفت یاد میکنند و القاب آنحضرت امام زین العابدین و سید العارفین

و سید العابدین و زکی و امین و سجاد و عباد و ذوالثفنات است و نام مبارک آنحضرت علی است

و در توریة اوبی و در انجیل عابد و در کتاب حنوخ زردشت و در کتب هندوان برکه و مادر آنحضرت

شهربانو بنت یزدجرد بن شهریار آنحضرت شاهزاده عرب و عجم بود و در بعضی از تواریخ مسطور است

که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است و این قول ضعیف است و نقش نگین آنحضرت الحمد لله العلی

بود و بروایت امام محمد باقر ع العزة لله بود و بروایت امام رضا خزی و شقی قاتل الحسین

بن علی بود در روز جمعه و بقولی روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الثانی

و بعضی نیمه شعبان گفته که واقع شده و پیش از شهادت امیرالمؤمنین دو ساله بود و با امام حسن بن علی

ده ساله بود و بعد از امام حسن ع ده سال با پدر بزرگوار خود بود و امامت آنحضرت ع سی و پنج سال بود در این مدت
از وضوی ظهر نماز صبح را ادا میکردند و در شب بیدار بودند و هر وقت که طعام پیش می‌آوردند واقعهٔ کربلا را
بخاطر می‌آوردند چندان میگریستند که آب دیده‌های آنحضرت ع طعام را مخلوط میگردانید یکی از غلامان آنحضرت ع
گفت فدای تو شوم یا بن رسول الله میترسم که تو خود را هلاک کنی حضرت فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی الله
واعلم من الله ما لا تعلمون یعنی شکایت نمیکنم اندوه خود را مگر بخدا و من میدانم از خدا آنچه شما نمیدانید پس فرمود که
هیچ وقت بخاطر نمی‌آورم کشته شدن فرزندان فاطمه ع را مگر آنکه گریه گلوی مرا میگیرد و گریه کنندگان بعد از آنحضرت
شش نفر بودند دیگر آدم ع از برای ترک اولی و بفراق بهشت سیصد سال و بعضی دویست سال گفته‌اند گریست دیگر
نوح ع از جفای امت و تمرد کردن زنان بسیار گریست مدتها بود و حضرت یحیی ع از ترس جهنم همیشه میگریست و حضرت
یعقوب ع و یوسف ع مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت فاطمه ع از فراق پدر بزرگوار و جفای
امت چندان گریست که اهل مدینه از گریه او به تنگ آمدند و حضرت سید الساجدین ع پنجم ایشان بود و آنحضرت را ذو الثفنات
بجهت این میگفتند که پیشانی مبارک و زانوهایش از کثرت سجود و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود پوست پیشانی
او بسیار بلند شده پینه میکرد و بمقراض میبریدند و سخاوت آنحضرت مشهور است که چون او را حضرت امام محمد باقر ع
غسل میداد دید که پشت مبارک او مثل کف پای شتر پینه دار است بسکه آرد گندم و زر و جامهای برای مردم شبها
بدوش برداشته بود و بخانهٔ فقراء اهل مدینه می‌برد شبی که آنحضرت از دنیا رحلت کرد اکثر اهل مدینه تعجب

چهار هزار نفس بر منام خوابیدند که محتاج ایشان از اینها آنحضرت می آوردند و علم او به مرتبه بود که حامی
کاسه آتش گرمی بر سر آنحضرت ریخت او را در مقام عتاب و مواخذه در نیاورد و او را درس و علوم
الهی و میراث انبیا و منصب جلیل القدر امامت با او بود   یازدهم نور بود محمد
مکنی بابی جعفر و هو الباقر ع است علوم انبیا و المرسلین صلوات الله علیهم با او بود و مادر او ام عبدالله
بنت حسن ابن علی ع است و زید صاحب خروج و عمر و مادر ایشان ام ولد است و هر دو از یک مادر اند و احوالات
زید بن علی بن الحسین ع بدانکه اهل کوفه و جمله منافقین از آنها بودند که دعوای تشیع میکردند و با حضرت
امام حسن ع و با امام حسین ع آن ماجراها کردند که شنیده‌اید از آن ملاعین دشمنی بنی امیه بر بود زید هر چند
خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و زیس بود نتوانستند آخر تلبیس کردند پیش یک یک از شیعیان
رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بمعروف واجب است و این ظلم که بنی امیه کردند و مار از خلق بر آوردند این
فرض دین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج نکنیم کافر باشیم فوجی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود
که بقیه اهل بیت رسالت را برطرف کنند و جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج
با وجود آنکه مکرر آنحضرت ع فرموده بودند که مبادا خروج کنی که میدانم که کاری نمیسازی و ترا میکشند
بکناسه کوفه بر دار کشند و کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمیشود و از اولاد عباس آن قبول که
مردمان او را بگذاشتند و برین داشتند که هشت هزار کس از ایشان آمد بر آن ناپاکان سواره و پیاده با وی کنند

خوردند و چون زید خروج کرد آن لشکر بدو جمع کوفه رسید جمله زید را گذاشتند و گریختند مگر قلیلی ماندند
چون زید آنحال را دید گفت رفضتمونی یعنی مرا گذاشتید و رها کردید از آن روز شیعه برافضی موسوم شدند
و بعضی میگویند عمر سعد حرام زاده اصحاب سید الشهدا را باین اسم میخواندند پس زید را گرفتند و کشتند و بر دار
کشیدند و چهار سال مصلوب بود بعد از آن یحیی پسر او بخراسان رفت و بعضی از مردمان او را بامامت برداشتند و او نیز
مثل پدر مقتول ساختند و بر دار کردند و بعد از یحیی محمد و ابراهیم پسران عبدالله محض ابن الحسن بن علی ع را
بامامت برداشتند و بعد از ایشان نیز مقتول شدند و مصلوب کردیدند بعد از ایشان امامت بمحمد نام که صاحب طالقان
بود رسید او را در ایام معتصم عباسی اسیر کردند و در حبس وفات یافت و زیدیه الحال در اطراف مکه و اهل یمن
و توابع او شیعه در اصول اشاعره و در فروع بعضی شافعی و حنبلی اند و زیدیه امامت مخصوص بفرزندان حضرت
فاطمه ع میدانند بشرط آنکه آن فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج به سیف کند خواه از اولاد امام حسن ۲۴
باشد و خواه از اولاد امام حسین ع و بعضی ایشان ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی سب شیخین میکنند و ایشان
چند فرقه اند جارودیه و ایشان را خوبیه نیز میخوانند بلکه ابو الجارود بن منذر که رئیس ایشانست از اصحاب
حضرت امام محمد باقر ع است و او احادیث میخواند وی شیعه و بر دوم مسلک بود و در کتب شیعه اقوال او بسیار است
و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم بود و حضرت باقر ع او را سرحوب خواندندی و فرمودی که سرحوب
نام شیطانیست مسکن او در دریاست ابو الجارود و اصحابش میگویند رسول صلعم نص خلافت کرد بعلی ع

بصفت نه به تسمیه و این نص خفی بود نه جلی یعنی روشن نبود و بعد از رسول خدا ص چنانچه بر علی نص کرد علی ع
بامام حسن ع و امام حسین ع نیز نص کرد و فضل بن رسان و ابو الخالد الواسطی گویند هر که بر علی ع تقدم کرد کافر شد
و هر که علم از حسنین ع یاد گرفت علم رسول خدا بود و قومی از ایشان گویند که علم مشترک است میان ایشان
و میان عوام شیعه که میان عوام قومی باشند که علم ایشان زیاد از اولاد حسین ع باشد و گویند امامت بنص از علی بحسن
رسید و هر که از اولاد او بسیف خروج کرد امامت از او است و از اولاد حسین ع نیز هر که خروج کرد امامت از او است
و خلفاء ثلثه را لعنت میکنند جریریه از زیدیه اند و ایشان اعتقاد دارند که امامت چیزی به شوری بود هر گاه که
مسلمانان اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول درست بود بر فاضل ابو بکر و عمر با امامت مخطی بودند خطائی
که موجب کفر بود و گویند عثمان کافر شد به بدعتهای خود که وی نهاد و چون جارودیه شیخین از تبرا
میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در فروع شافعی اند و در اصول معتزله اند و از زیدیه اند ایشان را
صالحیه نیز میگویند و از اتباع کثیر بن الابتراند و ایشان گویند علی ع بعد از رسول خدا ص فاضلترین خلق
بود و امامت حق وی بود چون ترک کرد بر شیخین امامت درست شد و صحابه مخطی بودند که او را واگذاشتند
تولا به شیخین دارند و عثمان را دوست نمیدارند اما بد هم نمیگویند و اموات را رجعت نبود پیش از قیامت در
اصول معتزله اند و در فروع با نواصب متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد استغفر الله
جمله ائمه معصومین ع را گمراه میدانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را از واجب ندانند و عصمت

بزد ایشان در امامت شرط نیست و امامت فاسق و فاجر و مخنث را درست دانند و دیگر از فرزندان حضرت عبدالله

و حسن و حسین و مادر ایشان ام ولد است و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان ام ولد است

در هجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجری واقع شد و شیخ طوسی ره بیست و پنجم محرم این سال گفته‌اند

و بعضی سال نود و پنج گفته‌اند و این روایت کلینی است و ابن شهرآشوب روز شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج

گفته است و کفعمی بیست و دویم محرم وفات آنحضرت ع این سال گفته است که بدار البقا رحلت فرمود به زهری که بفتنه ولید

بن عبدالملک بن عبدالملک لعنهم و ابن بابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی هشام بن عبدالملک علیه اللعنه را

گفته‌اند و عمر شریفش پنجاه و هفت سال و بعضی پنجاه و نه گفته‌اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع در نزد عم بزرگوارش

عباس بن عبدالمطلب است و کنیت آنحضرت ع ابوجعفر ع است ملقب به باقر ع

یعنی شکافنده علم و دیگر شاکر و هادی و نام مبارک آنحضرت محمد است و در تورات القورا است و در کتاب انجیل فیلقان

با کاف است بکاف عجمی و در کتاب زند ایزددان و در انجیل ارامنه درددر و در کتاب هندوان نهابست و نقش

نگین آنحضرت ع العزة لله بود و بروایتی العزة لله جمیعا ثعلبی که از مفسرین عظیم الشان عامه است نقش نگین

آنحضرت را در تفسیر خود گفته که این بود ظنی بالله حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذو المنن و بالحسن و الحسین ع

در روز جمعه یا سه شنبه غره ماه مبارک رجب و بعضی روز دوشنبه سیوم ماه

صفر گفته‌اند سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شده و آنحضرت ع اول علوی بود که از دو

طرف

علوی بهر رسید و جابر بن عبدالله انصاری آخرین صحابه حضرت رسالت پناه ص بخدمت آنحضرت ع رسید و سلام
حضرت رسالت پناه ص را بآنحضرت رسانید و اهل سنت نیز بر این اتفاق دارند که حضرت رسالت پناه ص
بجابر فرمود که بخدمت محمد باقر ع خواهی رسید سلام مرا باو برسان و پدر بزرگوارش علی بن الحسین ع است
و مادرش فاطمه مکنی بام عبدالله دختر امام حسن بن علی ع معجزات و خوارق عادات او بسیار است آنچه از علوم و کمالات
که با امیر المؤمنین ع و با پدران بزرگوارش ع بوده همه با وی بوده و بمنصب جلیل الشأن علما و اصحاب کونین
پرسشان و همه فرق مسلمانان و سایر ملل و آشنا و بیگانه تصدیق بزرگواری او نموده اند و در اکثر کتب فضائل
و بزرگواری او را نوشته اند که هنوز در میان است سه پسر داشت و یک دختر پسران حضرت

امام جعفر صادق ع و عبدالله مادر ایشان ام حکیم است بنت اسد بن مغیره ثقفیه و علی و زینب و ام سلمه
مادر ایشان ام ولد است و سبب آن در احادیث معتبره مسطور است که زید بن حسن
بن علی بن ابی طالب ع با وجود او در وقف و میراث رسول خدا نزاع و مجادله کرد با آنحضرت و میگفت فرزند امام
حسن اولیست از فرزند امام حسین ع زید کینه آنحضرت گرفت و کار در آنحضرت تنگ کند میخواست که ادعا
بکنند کار در ابراه بر داشت و جعفر را بخانه قاضی برد برای دعوای میراث و وقف و بعد از محاکمه زید
جواب نشنید رفت بشام بنزد عبدالملک بن مروان ملعون دروغ بسیار و تهمت چند بر آنحضرت بست
و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت گردانید بر سر اسباب و میراث رسول خدا ص و غیره

هشام شد بر کرد زید را و نزد او دو زهر برو تعبیه کرده بود برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت ع سوار
شد زهر در بدن مبارکش نفوذ کرد بسبب آن زین زهردار از دار فانی بدار جاودانی
ره افراز شد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد و مخبط گردید و هذیانها میگفت و بازنمیکرد تا بعذاب
الهی واصل شد شیخ مفید و دیگران گفته اند که وفات آنحضرت در روز دوشنبه
هفتم ماه ذی الحجه سال صد و چهارده هجری واقع شد عمر شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال بوده و در
بقیع نزد پدر بزرگوارش در مقبره عباس مدفون شد آنحضرت ع بسیار مرطوب بوده بنحویکه راه میرفت
دست بر دوش غلامان خود می انداخت قبر را از برای آنحضرت ع شق کردند و لحد نساختند هم معاصر
آنحضرت ع عمر بن عبد العزیز بود از ملوک بنی امیه و عمر را غاصب نمیدانست و فدک را بآنحضرت ع
باز داد و سب کردن حضرت امیر ع را برطرف کرد و خود هم نکرد و مردم را از این عمل شنیع منع
کرد تا عمر زنده بود و بنی هاشم از آفات دیگر برادران آنحضرت ع معزز و مکرم و با جلالت بودند و سفیان
ثوری که از مشایخ اهل تصوف و علمای عامه است با اکثر فضلا و ناصبیان بخدمت آنحضرت می آمدند
و کسب آداب حسنه می نمودند و سنیان با وجود عداوت آنحضرت را دوست میداشتند بنحویکه قسم بقبر مبارک او میخوردند
آنحضرت میانه بالا و افروخته رو و سفید بدن
و گندم گون بینی بود و مویهای وی سیاه بود و مجعد و بر خد روی نقش خال سیاه بود و کنیت آنحضرت ابو عبد الله است

صابر و فاضل و صادق و طاهر است و نام مبارک او جعفر است و در توریة
شموعا است و در انجیل به فرق لنطاری صدیق و در کتاب شعل راه برحق و در کتب حضرت
دانیال حق گو و در کتب اهل سنت نیز صادق است و نقش نگین آنحضرت بروایتی الله عونی
وعصمنی من خلقه و من النار بود و بروایت دیگر ربی عصمنی من خلقه بود

موافق مشهور روز جمعه و بعضی روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال
از هجرت گذشته در مدینه مشرفه واقع شده و بعضی هفتاد و دویم و بعضی هشتاد و ششم نیز گفته اند در زمان حیات
پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقر ع است و مذهب شیعه جعفریه که منسوب بآنحضرت است و اختلاف
مذاهب و الملل چهار مذهب اهل سنت و بدعتهای ایشان در عصر آنحضرت ع بهم رسید در ایام سلطنت سلطان
بنی عباس منصور دوانقی علیه اللعنه دویم عباسی بود و ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی ملعون امام اعظم
در ملازمت آنحضرت ع بود که باغوای شیاطین الجن و الانس و حب جاه و منصب امامت دعوت از منصور دوانقی
نسبت باو و آن کافران کلمه گوی بیدین از جاده صراط المستقیم هدایت به تیه حیرت و ضلالت داخل شده
ادعای فتاوی دین و مذهب و قضایا و احکام شرعیات بقیاس و رای و استحسانات عقلی و اجتهاد
در دین اسلام نمود و چون نسبت صوری آنحضرت را نشنید بهر کس که میداد شفا مییافت باوجود که ابوحنیفه
خوش قد مهب زیدیه داشت و رای زیدیه دخت را در خروج جایز میدانست و نهان فتوای

مبداو که واجبست نصرت زید بن علی بن الحسین ع و زید را امام دانسته و میگفت واجبست نزد او بودن
که او خروج کند و واجبست خروج بر ین دزد متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته یعنی دوانقی
و امثال آن از بنی امیه میگفت و منقولست که زنی پیش ابی حنیفه آمد گفت که فتوی دادی تو که پسرم را خروج
نمود بجنگ با محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن الحسن ع بر منصور خروج نمودند پسرم کشته شد ابو حنیفه گفت
کاش من بجای پسر تو بودم و همین ابو حنیفه در باب منصور و امثال آن خلفاء بنی امیه و بنی عباس میگفت که اگر
اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجر آنرا بشمارم هر آینه نشمارم زیرا که ایشان فاسق اند و فاسق اهلیت
امامت ندارد و عاقبت منصور او را از این سخن از نظر اعتبار انداخته او را حبس کرد مدتی در زندان
بود تا بجهنم رفت و همین معانی باعث اعتبار او شد دنیا نیز چنین و آخرت کنند تا بجان -
تواریخ فتوحی و بعلم آخوند سعد فرهم که صاحب کشف در تفسیر آیه لاینال عهدی الظالمین از زبان ابو حنیفه
ملعون گفته است که این آیه دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد کسیکه دیگر
قاضی باشد و فاسق حکمش باطل و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش رد شود و اطاعت او را واجب نیست و خبرش
مقبول نیست و پیش نمازی نمیتواند کرد و از ابن عیینه منقولست که او میگفت حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام
نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام کند حال آنکه امام بواسطه رفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کند
مثل آن مثل مشهور است که هر که گرگ را شبان گوسفند کند ظلم بر گوسفندان کرده است و قاضی [illegible] بیضاوی

دار

در تفسیر خودش انصاف رعیع داشته و ذکر کرده که هر که بگوید فی ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت ندارد و این
آیه دلالت برآنکه پیغمبران میباید معصوم باشند پیش از امامت و بعد از آن و بر دین بحث کرده اند که
دلالت میکند هر چه در نبوت است در امامت همانست پس بگواهی سه امام نزد ابو حنیفه و زمخشری و بیضاوی
ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین که سالهای دراز خوک چران قریش بوده و در کفر
و ضلالت عمرها گذرانیده باشند و در ایام خلافت چه ظلمها و فسقها که نکرده اند و خلایق را از صلاح انداخت و گمراهی نکنند
که هنوز اثر آن باقیست مستحق خلافت و امامت نباشند و مع هذا آنچه ظاهر میشود فضیلت شافعی و دیگران
زیاده از ابی حنیفه بود   از فتوای ابو حنیفه را بیان میکند که وطی با محارم خود در حین ضرورت جایز است
هر گاه حایلی درمیان باشد که جلد بجلد نرسد این مذهب فی نقاش است و شنوده است که این فعل
از آن برداشته و دیگر گفته خیر و شر از خداست و این مذهب کفار و یهود و نصاری است و بهلول در این مسئله او را
جواب داده گویند روزی ابو حنیفه بشاگردان خود گفت که اگر امام جعفر صادق ع این سه چیز را اعتقاد نداشت
من بقول او کار میکردم اول اینکه میفرماید که خیر از جانب خداست و شر از افعال بنده من میگویم بنده را
اختیاری نیست خیر و شر از خداست دویم آنکه میفرماید که شیطان در قیامت در آتش است من میگویم
که آتش او را نمیسوزاند چرا که جنس بجنس منادی نمیشود او خود مخلوق از آتش است سیم آنکه میفرماید
که خدا را در دنیا و آخرت نتوان دید من میگویم کسیکه ظاهر باشد چون نتوان دید اگر در دنیا نه بیند

در آخرت بهشت بهلول علیه الرحمه این ماجرا که شنید کلوخی بر سر آن ملعون زد و گفت این مسئله نیز باطل
شد دیگر بخت ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد پس خلیفه بهلول را طلبید و گفت چرا سنگ زدی گفت من زدم
خدا زد آن را کی دیدی باز گفت تو زدی بهلول گفت ای ملعون تو میگوئی شر و خیر از جانب خداست و بنده را اختیار
نیست پس از من چه میخواهی دیگر میگوئی جنس از جنس منافی نمیشود پس تو از خاکی و این کلوخ نیز از خاک
است چرا منافی گردید و دیگر میگوئی که خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس درد که در سر تو موجود است
بمن بنما تو میگوئی که در من موجود است نمیتوانی که بنمائی پس خدا را چگونه از جسم فانی خواهی دید بعد از آن
ملزم شد و پشیمان شد و ختم کلامه و دیگر گفته است جلد سگ را از دباغت پاک کن زنگ
او را هم تنگ خاک کن میتوان پوشید او را در نماز اجتهاد من بود این بر آواز گر بگوی
بسم الله ای پسر باطلست هل نماز تو بر سر دین مذهب فلاق و ادروس و رجبانست که مسوده
از کتاب ایشان برداشته و دیگر گفته که استنجا با آب جایز نیست بلکه کلوخ پاک کننده است و سجده بر پشکل
سگ در نماز جایز است و این ملت یهودان است که در پیش ایشان خوانده و دیگر گفت نبیذ و نوره
حلالست و این طریقه براهمه هندوان است که از ایشان فرا گرفته و دیگر گفته بجای حمد و سوره در نماز دو
برگ سبز میتوان گفت و این بدعتهای گرامیان است که از خدمت ایشان یافته و دیگر گفته اگر عمداً باد را
رها سازی در نماز خود درست است و روا بود و این کیش سوفسطائیه از بیخت است که او اختراع کرده و دیگر

نکته

ودیگر گفته اگر زنی را در بغل او بخوابی بعد از آن بشوهری چون بعد از من مراجعت کند آن زن چندین فرزند
بهم رسانیده باشد همه فرزندان تو اند که ملک نقطهٔ آب پشت ترا آورده و در شکم آن زن ریخته و آبستن شد
واین مذهب ملحدان است و دهریه با آنکه با و تقلید نموده اند و دیگر گفته هرکه دلو و عصای دارد پیاده تواند
رفتن واجب الحج است واین مذهب قلندران است که جا ابدال النسان بوده و دیگر علم خدا را بعلت میدانند
و او را قادر بالذات نمیدانند واین آیین فلاسفه یونانیان است و دیگر گفته زن را در حج سر نکند واین برای زردشت
دیگر است ازین قسم از مسئلهای بسیار گفته   گفته شراب بحرارت آتش حلال میشود واین مذهب
سبائیان است و گفته منی پاک است واین مذهب طیبیان است و گفته یزید ملعون نیست واین مذهب ناصبیان است
و گفته چون قطرات بول از زمین برگردد و بر رخش و جامه چکد استنجه است یعنی پاک است واین مذهب عیسویان است
و دیگر گفته وطی غلام زر خریده حلال است زیرا که بمنزلهٔ ملک است واین مذهب لوطیان است و جایز داشته اگر دختری
از زنا داشته باشد بخواهد حلال است و در حال بندگی محارم خود را و وطی ایشان را حلال میداند اگر ایشان را اسیر کنند
و یا بخرند زیرا که بمنزلهٔ ملک میشود واین مذهب زنادقه و مجوسیان است   گفته صید مار و دو جوش و کوسار
حلال است و خوردن سگ بچه هرگاه چشم باز نکرده باشد حلال دانسته واین مذهب فرنگ است و خوب تر ازین
گفته و دست در عالم بالا زده   حنبلی گفته خدا جسم است و جان   می نشیند بر فراز آسمان
صورت امرد پسر باشد خدا   لؤلؤ مرجان بود کفش بپا   هر شب جمعه بچرخ چارمین   پس فرود آید

گفتند که شطرنج مباحست مدام
نشستند بر زین برخی از سواران شهریار — لیک تنها کاه را خر سوار
گه مبارز بود که جرات نفرموده امام — به از او گفته در باب شراب — که زهر چه شنید بخور تا بخورد بر تو حرام
گفت هر جا که بغم درمانی — بنشاء بنگ تناول کن سرخوش بخرام — اگر کسی هر دو مفتی جام
او هم از تو بخوریکند و طی غلام — بنگ بخور و کون میزن و می زن و قمار — که مسلمانی از این چار امامست تمام

پس خلایق از شرق تا بمغرب روی بدرگاه شقاوت پناه دوانیقی و باقی ملوک آل عباس نهادند و بر سر فقهای اربعه جمعیت کرده بجای رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یک مسئله می پرسید از درگاه منصور ملعون یک اشرفی بوی میدادند و هر کس که شیعه بود از حضرت امام جعفر صادق ع مسئله می پرسید یک اشرفی از وی میگرفتند و خلایق فتاوی از این چهار کس که قریب بهفتاد هزار مسئله خلاف همدیگر بود حق دانسته اند و امرا و سلاطین خلفا تحریص نمودند بر قبول رد فقهای اربعه و از برای صحت خلافت شیخین دلایل چند بهم رسیدند و خلفای عوام الناس را راغب نمودند بمحبت شیخین و از قیاس و رای اجتهاد دروغ و تعصب استدلال چند پیدا کردند بر حقیت ثلثه خلفا و سایر منافقین و اصحاب سقیفه بنی ساعده و اعادی دین ظلم و تعدی نسبت باهل بیت رسالت واقع ساخته بودند از لعین نموده خلیفه از زدن و بستن و کشتن و سوختن و آواره کردن و تهمت نمودن و غصب حقوق ساختن و از کشتن مالک بن نویره که یکی از مخصوصان جناب ولایت مآب بود با دوازده هزار قوم و خویشان حق متابعت نکرده و هر که انکار بخاطر نیاورده آخر کشتن خالد بن ولید پلید ولد الزنا آن مومن را مع فرزندان و رفیقان بی چاره خانمان خراب

و غارت کرده و بقیه را اسیری برده لعنة الله علیه و علی اعوانه و خواندن خالد بن ولید زن او را بی نکاح و زنا با او کردن

و مع هذا معاملات با آنچه منافقان با مؤمنان صحابه نموده از زمان پیغمبر ص دروغ گفتند و احادیث دروغ ساختند و بدعتها

که از دین پیغمبر ص کردند همه را حق دانستند تا آنکه خطاها بر هر یک از انبیاء و پیغمبرها و معصیتها و گناهان بر ایشان

قرار دادند و اجماع نمودند و اقوال شیعیان و مؤمنان صحابه را و احادیث ایشان را طرح کردند و همچنان گفتند حق کرده است

آنچه معاویه فی الحادیه کرده است با امیرالمؤمنین ع واقع فی الصفین و غیره مواضع از لعن کردن و جنگ کردن و اسیر و غارت

نمودن شیعیان و فریب هزاران کسی که ها را میگفتند امویها علیهم اللعنة بر حضرت امیرالمؤمنین ع و ایشان

لگد زدن بر حضرت فاطمه ع با وجود آنکه احادیث بسیار از رسول مختار ص در حق فاطمه و لعن در حق معاویه و یزید

ملعون از آن سرور ص ۴۲ عامه در کتب خود نقل کرده اند و کفر و زندقه او را اکثر جا ایراد نموده و او را خال المؤمنین

و همچنین حق دانستند سنداً و مرسلاً همه را نسباً و حسباً با زیاد ادعا نمودند و آنچه نسبت به بنت رسالت

از دشنام دادن و غصب فدک و طلاق و کشتن و زدن آن مظلومه را و سقط شدن محسن شش ماهه در شکم آن بیچاره

پیغمبر ص از احتن و حلال دانستن و کشتن امام حسین ع مع فرزندان و اقربا و موالیان و بردن اموال و غارت

و اسیر کردن زنان و فرزندان شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت آن حضرت را میمون و مبارک دانستن

و عید کردن و خضاب بستن و سازها زدن و به بدن یکدیگر رفتن و هنوز اهل مکه و مدینه و عراقین

این طریقه مشهوره را میدارند و در عاشورا و ایام محرم عید میکنند و حق دانستند آنچه طلحه و زبیر و عایشه

و حجاج بن یوسف و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سایر منافقین علیهم اللعنه میکردند و همه را حلال میدانستند
و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن کعبه و خراب کردن و نجاست ریختن در حرم و قتل عام در مدینه
منوره سه روز و مسجد آنحضرت را کندن و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر دادن حجر الاسود از مکان
خود و حق دانستن هر کس از منافقین که دعوی امامت از زیدیه و العجلیه و بنی امیه و ابن زبیر و بنی عباس
و هر فاسق و مخنث و منافق که گفت من امیر المؤمنینم و همه فرزندان زنا و منافقان فاجران بنی امیه و سلاطین
اینها را عادل دانستند و هر فرقه از مسلمانان غیر از شیعه از خوارج و غلات و ناصبی و مشبهه و مجبره و تناسخیه را از اهل
بهشت دانستن و هر مزوری را خلیفة الله و خلیفه رسول الله گفتن و شیعیان اهل بیت را کافر و رافضی خواندن
و واجب القتل دانستن و خود را از اهل سنت و جماعت نامیدن و چندان غلو کردن و در پوشیدن قبایح
و ظلم شیخین که گفته اند اینان و آنچه کردند در امر خلافت بهتر از پیغمبر کردند و خلفا زیاد از آنحضرت در دین
سعیها کردند و پیغمبر را مجتهد دانستن و حق دانستن آنچه عمر در مرض موت به پیغمبر گفت که او هذیان و هیچ
میگوید در این محل حرفش اعتبار ندارد و گفتن عمر را که شعورش در دین زیاده از پیغمبر است و آن گفته است
که رسول هیچ میگوید و بیهوده حرف میزند ما را کتاب خدا بس است و دست از عترت و اهل بیت آنحضرت برداشتن
با وجود این همه سفارش که حضرت در باب اولاد و کرمین خود و کتاب فرموده بود همه را کان لم یکن انگاشتند و خواست
آنچه عثمان کرده بود از احراق مصاحف و کشتن عبدالله بن مسعود و آواره کردن ابوذر غفاری و ربذان

و نشاندن ورزن عمار یاسر را و بیت المال را بر بنی العاص قسمت کردن و بخلاف برت شیخین سلوک کردن
باوجود عداوت یهود و نصاری و براهمه با این دین اگر از یهودی پرسی که عمر خطاب را میشناسی چکاره بود
میگوید که عمر تخم شوکبوا است بلغت ربانی یعنی برابر اداده است اگر گوئی این بازی ان از کجا میگوئید میگویند در کتابهای ما نوشته
است که عربا دو رفیق در دین فتنها بدید آورند و بدعتهای احداث کنند و همچنین که در دین موسی سه کس بودند که
گراه و دانان و عبیر که دین موسی را خراب کردند و از عالم یهودی شنیدم که قسم میخورد که آن سه کس که باعث بلای
موسی و خرابی دین ما شدند همنام خلفای ثلثه سنیان بودند و ترجمه کرده گراه را با ابی بکر و عبیر را و دانان را
بعثمان و گفت لعنت خدا و موسی و هارون بر این سه کس باد و اگر نصاری را پرسی که عمر را میشناسی لعنت بر وی
کند و اگر گوئی چرا لعنت میکنی میگوید بزبان ارامنه که او داود ورکا عنبت و بزبانی یعنی بزار ال است و بی
سرو پا دیارنا ظالم بود که جزیه ما را زیاده کرد و ... او ... و دیگر از براهمه پرسی که عمر را میشناسید
دستهارا بگوشها بگذارند و میگویند که این تخم حرام است و در کتابهای ما نوشته است این است که این کس که مصدر خلافت
امت شد و علما خراب کرد نام او عمراست   آنچه کردند خلق از بدعت   جمله از بیک خلاف ان است
کم اهست پس شیعیان باین اعتبار اندکه بل از انحضرت یعنی امامان آل محمد بشتر نموده اند برای خلافت و هم
اربعه پس شیطان بن انس واطباع صدایر که راه ها بر شیعیان بستند و مانع دخول و خروج بخدمت انحضرت
شدند دو جبران بنی عباس و علما انزمان از راه حسد فتوای بقتل شیعیان دادند و ایشان را رافضی خواندند

و کسیکه ایشان اهل سنت در هر عصری از اعصار سلاطین آن زمان را باین اعتقادات باطله مطیع و منقاد خود
گردانیده بقتل شیعه اقدام مینمودند و بنی عباس همه باین اعتقاد بودند والحال منقرض شدند و کسی از نام
و نشان عباسیان و امیه خبر نمیدهد و دشمنان دین الحال آنحضرت را باز صادق میگویند و صادق میخوانند
و بنی عباس از حضرت صادق ع تا امام حسن عسکری ع را شهید کردند خلق عالم از او و آباین تا آخرین حجه را مرتد
نمودند و هنوز گروه فجره اهل سنت باین اعتقادات اند با شیعیان هر کس خواهد رجوع نماید بکتب
ایشان ببیند که چه آتش در گرفته است کذلک یضل الله من یشاء
ده نفر بودند
اسمعیل و عبدالله ام فروه مادر ایشان بود و دیگر عبدالله اصغر که او را از شیر باز داشته بودند غلام آزاد
کرده آنحضرت بر آن او بود و آن ملعون خنجری بر شکم آن طفل زد و او را کشت حضرت امام ع بر آن طفل نماز
کرد و این قول از زراره روایت شده دیگر با جلالت امام موسی کاظم ع است و اسحق و محمد مادر ایشان ام ولد است
که او را حمیده بربریه میگویند و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرق اند اما اسمعیل فرزند بزرگ آنحضرت است
و کنیت او ابو محمد الملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست میداشت چون او فوت شد تابوت او را از عریض
بمدینه آوردند و بر دوش برداشتند و عریض قریه ایست از مدینه چهار میل دور و حضرت بر در گرفتن
و پرده از روی او بر میداشت و او را میبوسید و او را بمردم عرض میکرد که مرده است از برای تنبیه جماعتی که منکر
شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و در شب دو در گفت نماز هدیه

برای او میکردند در اول رکعت انا انزلناه یکمرتبه و در ثانی انا اعطیناک یکمرتبه گروهی از شیعه اسمعیل را امام
میدانند بقیاس آنکه آنحضرت محبت بسیار بدو داشت و گفتند البته امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب جمال بود
اسمعیلیه دو طایفه شدند طایفهٔ امامت را بر او ختم کردند و طایفهٔ دیگر با امامت محمد بن اسمعیل قایل شدند بگمان آنکه
میراث امامت از پدر به پسر میرسد و این طایفه که با امامت محمد قایلند باطنیه گویند و صدان و قرامطه رئیس
ایشانست او گوید که امام هفت اند علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق مذکور و باطنیه میگویند که
اسمعیل زنده است و در آخر الزمان باز آید و مهدی اوست و بدانکه عبدالله بن میمون قداح واضع
این دین و مذهب است و ملازم حضرت صادق و خدمت اسمعیل بسر می‌برد چون اسمعیل وفات یافت
او را پسری بود محمد نام باز عبدالله خدمت او میکرد چون دوانقی ملعون آنحضرت را زهر داد و در زمان بن
عبدالله بن میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت و چون محمد بن اسمعیل وفات یافت او را کنیزی بود
آن کنیز را بگرفت و خود را بجای وی نشاند چون کنیزک پسر زائید او را زنده بیاموخت و گفت این پسر محمد
بن اسمعیل است چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع او شدند و خلق بسیار در ضلالت
افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را بگرفتند و اولاد او در عالم
پراکنده شدند و هر یک از آن سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و راغب و قایم و فاتح و حاکم و عاطل
و مستنصر بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی و خلق عباسیه بر ایشان دست نیافتند و لشکر فرستادند

و شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد ملازمت او کرد و امامت را از اولاد اسمعیل شنید و حسن بر این
مذهب اختیار کرد و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد عقب اسمعیل از دو پسر بود محمد و علی و عقب
از اسمعیل ثانی است و جعفر شاعر و علی بن اسمعیل اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند
و نسل اسمعیل ثابت در آن ولایت منقرض شدند اما در ایران سادات الموت از اولاد اسمعیل اند که بعضی
از مردم حیدرآباد من اعمال هند و بعضی از اهل دکن و جماعتی از سندیان که در اصفهان عطاری و بیله وری اند و بعضی
ایشان را امام میدانند و خمس سال بسال از حیدرآباد و سایر بلاد ایران بالکوان نزد ایشان میبرند
مذهب ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و چندین فرقه شدند قرامطه و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صاحبیه
و باطنیه گویند هر چیز را از قرآن ظاهری و باطنی است ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل
سازند که باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه جاهل
و نه عالم و نه صامت و نه متکلم و نه کور و نه شنوا و نه کر در جمله صفات معانی او را جفت کنند بدین طریق که یاد کردیم
و گویند که عیسی را پدر بود یعنی آن پدر تعلیمی نداشت که علم از او فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان آموخته که در
زمان او بودند و از معنی صادق ع که مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مرده را بعلم زنده میکرد و وضو برائت است
میخوانند و هیچ تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت است از آنکه مولای خود را خوانی و بهر کسی
و زکوة آن بود که هر چه از مؤنت عیال تو زیاده باشد بدرویشان رسانی و روزه عبارت است از آنکه

صحبت اختیار نکنی و حرف نزنی و اذان و اقامت الحست که خلف او طاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان
گویند که روزه اشارت است بانکه هرچه مقتدا کند خاموش باشی و عیب مقتدا نطلبی و هرچه او کند از فواحش
و زندقه از آن حق دانی و گویند حج عبارت است از قصد کردن نزد امام خود هر کرا قدرت باشد در رفتن و لازم است
که برود و گویند زکات عبارت است از قومی که این را باید داشت و از ایشان تبرّی باید بود و لعنت بر ایشان باید
کرد و گویند فرایض و طاعات و عبادات آن قومی بود که ولایت و دوستی ایشان واجب بود و گویند خدا آنچه
در قرآن گفته که اذ قال للانسان اکفر یعنی عمر و ابوبکر را میخواهد و فرعون و هامان مراد ابوبکر و عمر است
حدیث و قرآن را بدین نحو تفسیر کرده و گویند خدای تعالی یکی از ملوک اسمعیلیه را بر ایشان فرستاد و نزد ایشان
به پیش از بعثت و اسلام نام وی خروی بن داود داشت و او بهتر از انبیا بود و گویند وضو عبارت است
از ارباب که این را نهاده اند و نماز عبارت است از ناطق فصیح که حرف نزنند و گویند آنچه خدا گفت ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلوة ناطق را میخواهد که خلق نهی کند از برای آنکه صلوة ظاهری فعل بود
و نهی از ظاهر فعل صورت نبندد و گویند قیامت و حشر و نشر و سوال برزخ و بهشت و دوزخ نیست و گویند
حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد و بریزد و دیگر سبز شود و گویند معرفت باری تعالی و معرفتش بعلم
صادق ع حاصل میشود و چون عقل کفایت نکند در معرفت خدا حاجت بامام باشد ازین قسم زندقه بسیار
گفته اند اما بعد از فوت اسمعیل عبدالله که برادر بزرگتر بود از فرزندان آنحضرت دعاوی جز ها

میل به اسمعیل میداشت و به این جهت بزرگ داشت و او را افطح میگفتند یعنی پهن پا و فطحیه از شیعه منسوب به او نیند و در ایام
حیات آنحضرت محذور شد بالطایفه حشویه میل کرد و بمذهب مرجئه و دعوای امامت کرد و بعد از حضرت
حجت بآن گرفت که من پسر بزرگ امام و جماعتی از جهال شیعه متابعت او کردند و اسحق بن آنحضرت ملقب
بود بمؤتمن از اهل فضل و صلاح بود و امامت برادر خود حضرت امام موسی کاظم ع قایل بود از پدر خود
چندین نص بر امامت برادر روایت نموده و محمد بن جعفر ع ملقب بود بمامون که او را از غایت حسن و جمال
محمد دیباج میگفتند و سخی و دلیر و شجاع بود و مدت العمر یکروز در صایم و یکروز افطار میکرد و میگویند
رای زیدیه داشت در خروج کردن بشمشیر و بر مامون بن هارون الرشید خروج کرد و بسیاری از زیدیان
و جارودیه با او گرد بودند و مامون لشکر بجنگ او فرستاد بعد از کشش و کوشش بسیار گرفتار شدند چون بنظر
مامون بردند از او عفو نمود و احسان و اکرام و محبت بسیار نموده در خراسان از جانب حق تعالی لبیک گفت و علی بن
جعفر ع او را علی عارض میگویند و نسبت او بعریض است ثقه و عظیم الشان است و از کودکی از پدر جدا مانده و از
برادر خود امام موسی کاظم ع علم آموخته بود و متابعت برادر خود مینمود و احادیث بسیار علمای شیعه از او نقل کرده اند
و کتب او را ربع مانده است از پنج پسران امام موسی کاظم است و علی عریض و محمد مامون
و اسمعیل و اسحق و مؤتمن و این در صورت و هیبت با حضرت رسول خدا شباهت تمام داشت و لذا مدح نسب میکرد
و او را سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد ایشان بسیارند و محمد دیباج عقب او از سه پسر یعنی حسن

حسن و اولاد منقرض شده دیلم قاسم و بنو شیبه از اولاد داود و بنو طباره بمصر و بنو عرودس و بنو
الجوارزه از اولاد قاسم اند و علی عارضی اولاد او عریضیون گویند و عقب او چهار پسر از اولاد ائمه
طایفه اند با همت باقی ائمه علیهم السلام قایل نیستند و وجه تسمیه ناووسیه آنست که اینان اتباع مردی اند
که او را ناووس میگویند و بعضی میگویند ناووس مقبره نصاری است و ناووس بحرفه حیص بیز میگویند و بعضی
ناووسیه با لوهیت آنحضرت قایل اند و بعضی گویند آنحضرت نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود و ظاهر گرداند
حق را و قایم آل محمد است ع ابو حامد ادریسی از ناووس میگوید برای امیر المؤمنین زمین فلک افتد میشود
که پر گردد پر از عدل و داد کند   سال صد و چهل و هشت هجریست در ماه شوال واقع
شده و بعضی گویند روز دوشنبه یازدهم رجب المرجب در مدینه مشرفه و عمر آنحضرت شصت و هشت سال بعضی
و بعضی هفت گفته اند و در کشف الغمه هفتاد و یک شمرده اند و با جد خود علی بن الحسین ع هشت و یک سال
چند روز بوده و بروایت دیگر یازده سال با پدر بزرگوار خود نوزده سال بود و بعد از آنحضرت سی و چهار
سال ماند   از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق ع در هنگام وفات که سال صد و هشت هجری
بود شصت و پنجسال عمر داشت فی ایام امامت آنحضرت سی و چهار سال بود و هم معاصرش از خلفاء
جبابره هشام بن عبدالملک و ابراهیم بن ولید و ملک مروان حماریس ابو مسلم مروزی خروج کرده
در خراسان در صدا سال صد و سی و دو عبدالله سفاح چهارم درجه ولد از ابن عباس خلیفه شد چهار سال

و هشت ماه ایام حکومت او بود بعد از آن منصور دوانقی است بیست و یکسال و یازده ماه پادشاه بودند
و در سال دهم پادشاهی آن ملعون و بروایتی دیگر سال دوازدهم خلافت آن ملعون بانگور زهرآلوده سر آنحضرت را
شهید گردانید لعنة الله و از سن مبارکه ۴ عمر شریف آنحضرت زیاده تر بود و مدفن شریفش در بقیع است

وکنیت آنحضرت ابو الحسن

و ابو ابراهیم مشهور است و ابو اسمعیل و ابو علی است و امین و نام مبارک او موسی است و موسی بلغت عبرانی
است مرکب است از دو حرف مو بمعنی آب است و سی بمعنی درخت و در توریه اسم او ذو مودا آمده و در کتاب
زبور موسی و در کتاب انجیل بلغت نصاری کاظم و در پارسی صدیق و در کتاب جاماسب نامه ثابته و در کتاب
الکلیون ملک و در کتاب الانبیاء ماجد و در کتاب یونانیان ناصح پدر آنحضرت صادق آل محمد است
صلوات الله علیه و آله و مادرش حمیده بربریه و نقش نگین آنحضرت ع حسبی الله بود و بروایتی الملک لله وحده بود
شاعر و مداحش ابو حیر سید حمیری ره بود و دربانش محمد ره و معاصرینش از جبابره بنی عباس هادی و موسی
و هارون الرشید علیهم اللعنه بودند   در ابواء که قریه ایست در حوالی مدینه مشرفه واقع شد
روز یکشنبه هفتم ماه صفر و بعضی روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت
هجری و بعضی بیست و نه گفته اند   جنابذی از علماء انساب میگوید که عدد اولاد
آنحضرت بیست امام علی بن موسی الرضا ع و زید و عقیل و هارون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبیدالله

وعمر و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبدالرحمن و حمزه و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر میگویند و ابی بکر و محمد
در نسخهٔ دیگر دیدم دختران آنحضرت خدیجه و ام فروه و علیه و ام عبدالله و زینب صغری و ام القاسم
و حکیمه و اسماء صغری و محموده و امامه و فاطمه و رقیه و کلثوم و عالیه و بریه و بروایتی دوازده پسر و بیست دختر اند
و میگویند مادر آنحضرت حمیده ولسیه است بربریه شیخ مفید ره گفته است که عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر
و دختر اند حضرت امام علی رضا ع و ابراهیم از قبل مامون ملعون مدت حکومت کردند و فادر بن موسی
مادر ایشان جدا اند و اسمعیل و جعفر و هارون و حسن مادر ایشان ام ولد بود و احمد بن موسی هزار بنده
آزاد کرده و محمد کثیر الصوم و الصلوة بود و شبها خواب نمیکرد و اکثر اوقات بتضرع و زاری بود و حمزه مادر
ایشان نیز ام ولد بود و اسحق و عبدالله و زید و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثوم
و جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و بریه و عالیه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم و بروایت دیگر آنحضرت
را شصت فرزند بودند سی و هفت دختر و بیست و سه پسر فرزندان بعضی عقب نداشتند و آنچه حالا این
هم نسب برانند عقب آنحضرت از سیزده پسر است عباس و هارون و اسحق و اسمعیل و حسن و ابراهیم
و عبدالرحمن و عبدالله و حمزه و موسی الرضا ع و زید النقی و محمد عابد و جعفر اما جعفر را خوارن میگویند و اولاد
او را خواریون و بحرکون نیز میگویند و عقب جعفر از دو پسر موسی و حسن است اما محمد عقب او از ابراهیم
کالت و ابراهیم را از سه پسر عقب بود محمد جابری و احمد لقطر و علی کرلیه جان کرمان است اما ابراهیم

اصغر ملقب است بردعی عقب او از دو پسر است موسی ابی سبحه و جعفر اما حمزه بن موسی را ابوالقاسم گفتندی در بلاد عجم عقب او

بسیار است و عقب او از قاسم و حمزه اصغر است و عبدالله را عقب از سه پسر است ابو جعفر و ابراهیم و ابوالفضل که وزیر

عضدالدوله دیلمی از نسل اوست و عبدالله بن موسی را عقب از محمد است و عبدالله و موسی بن امام حسن بن موسی یک پسر داشت

جعفر نام و حقیقت عقب او معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پسر بوده و اولاد علی عرفی از نسل اویند

اسحق بن موسی را امیر میگفتند و او صاحب خروج بود در بصره در جنگی که مأمون کرد بوده و اسحق ملهوس پسر داشت

و هارون بن موسی را گویند عقب نماند و ابن طباطبا آورده که عقب او احمد بن هارون است و عباس بن موسی را

گویند عقب نماند او را در نهایت فلت اند و عقب او از قاسم بود آنچه از احادیث

ظاهر میشود که سبب شهادت آنحضرت علی بن اسمعیل بن جعفر ع بود و بعضی گفته اند برادرش محمد

برادرزاده آنحضرت ع به او احسان بسیار میکرده بود هارون روزی از یحیی بن خالد برمکی لعنه الله

که وزیر خود بود پرسید که آیا میشناسی از آل ابی طالب ع کسی را که طلب نمایم از احوالات امام موسی کاظم بن جعفر ع

پرسم گفت علی بن اسمعیل بن جعفر ع او نشان داد پس بار خلیفه نامه باو نوشت و او را طلبید

چون حضرت بر آن امر اطلاع یافت او را طلبید و فرمود که اراده کجا میداری گفت به بغداد حضرت فرمود

برای چه میروی گفت بر من بسیار قرض بهم رسیده حضرت فرمود من قرض ترا ادا میکنم و خرج ترا متکفل

میشوم او قبول نکرد و گفت مرا وصیتی فرما حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا

بینم نگردانی بار گفت مرا وصیتی کن حضرت باو بهمین وصیت فرمود تا آنکه سه مرتبه تکرار شد پس آنحضرت سیصد دینار
طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا فرمود برخواست و روانه گشت و برفت حضرت بحاضران فرمود که بخدا
سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیم خواهد ساخت گفتند یا بن رسول الله صلعم با آنکه میدانی
که او چنین کاری خواهد ساخت نسبت باو باز احسان مینمائید و اینقدر زر را باو می بخشید حضرت فرمود بلی
زیرا که پدران من روایت کرده اند از رسول صلعم که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع
احسان خود از آن کس نکند حق تعالی قطع رحم خود از او میکند و او را بعقوبت خود گرفتار میکند چون علی بن
اسمعیل بغداد رفت بیحیی برمکی ملعون در آنجا رسیده و توطئه کرد چون بمجلس هارون رود امری چند
نسبت بعم بزرگوار خود بگوید که هارون بخشم آید و او را نزد هارون برد چون داخل شد سلام کرد و گفت تا که
ندیده بودم که دو خلیفه در عصری یکجا باشند تو درین شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم
از اطراف عالم خراج برای او می آورند و خزانه بجهت او رسانیده است و دیگر به نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار
میخواست خریده بود صاحب ده گفت این زرها نمیخواهم فی الحال آن زرها را پس فرستاد و آن زرها که آن ده را می طلبید
سی هزار دینار آورده باو داد پس هارون ملعون امر کرد که دویست هزار درهم باو بدهید چون
آن بدبخت بخانه خود برگشت درد دیدن حلقش بهم رسید در همان شب بعقاب الهی واصل شد و از آن
زرها منتفع نشد و بروایت دیگر بعد از چند روز او را مرضی عارض شد جمیع احشاء و امعاء او بیرون آمد

و آن زر بدیشان حواله کرده بودند چون زر برای او آوردند در حالتی که متوجه بود گفت حکیم مارا که میگذارم مردم
غرا لا غایب الا کالعقاب از الظهور رسانید این حجاز را وداع کرد و بردن زر را بخانه خلیفه ملعون باز گردانید تو خزان
دنیا و عاقبت برای خود مهیا کرد و در همان سال هارون ملعون که صد و هشتاد و نه هجری بود برای استحکام خلافت
اولاد خود عبدالله ملقب بمامون و قاسم و مؤتمن و محمد امین بگرفتن موسی کاظم ع اراده حج کرده و بهمه اطراف
و علما و بزرگان و سالاران نوشت در کل ممالک خود بمکه حاضر شوند برای بیعت خلافت فرزندانش پس بمدینه آمد
و آنحضرت در روضه جد بزرگوار خود بود آنحضرت را گرفتند و به بصره فرستاد در حین گرفتن امام آنملعون
میگفت یا رسول الله من میدانم که این کیست و رتبه او را میدانم که حب الملک عقیم بود و خانه آنحضرت را کاویدند
حصیری بود و شمشیری یک کیسه فلسی زر داشت آنحضرت یکسال در بصره حبس عیسی بن جعفر بن منصور برادرزاده
آن ملعون بود کس فرستاد که من بغیر از نیکی از این مرد چیزی ندیدم و او را طلب بدار رها کن و الا من دست از او
بر میدارم هارون آنحضرت را به بغداد طلبید در حبس سندی بن شاهک لعنه الله که داروغه زندان بود مقید ساخت
مدت سیزده سال و بروایتی هفده سال و آنحضرت را در حبس زهر داد و مزار کثیرالانوارش در مقابر قریش است
درکنار شط
در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش گفته اند و بروایتی بیک صد و نود
و دو در بغداد
پنجاه و پنج سال بود بقیه خلافت منصور متعرض وی نشدی بعد از آن ده سال
و دیگری خلافت مهدی بود آنملعون حضرت را بعراق طلبید به حبس کرد و از سبب مشاهده معجزات رسید و آنحضرت را

مرخص فرمود بمدینه فرستاد چون نوبت بهارون رسید در سال پنجم خلافت ناحق خود بوسیله یحیی برمکی زهر خورد
انجناب را شهید گردانید فایض الانوارش در مقابر قریش که در شط بغداد که الحال بقبره کاظمیه موسوم است آوردند و آنچه
که قلندران قایلند که آنحضرت را در صندوق بهار کنک برده بخشید بفتوای شیخ عبدالقادر گیلانی در آب شط انداختند
و جوانان آمده آنجناب را برآورده دفن کرده فرجه یافت بزد در پهلوی آن حضرت است دروغ است و اصلی ندارد
جهال شیعه در آن زمان جمعی غلو کرده از غایت محبت بالوهیت آنحضرت اقرار کردند و واقفیه از شیعه بامامت آنحضرت
قایلند و بعد از آن بامامت باقی ائمه علیهم السلام قایل نیستند

کنیت آنحضرت ابوالحسن القاب آنحضرت رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرة
العین المؤمنین و غیظ الملحدین و سلطان الجن والانس شاه خراسان بعضی گویند حق تعالی او را رضا موسوم ساخت در روایت
واصل ندارد و نام مبارک آنحضرت علی است و در توریه براسته و در انجیل اضر و در کتاب [illegible] بلند مرتبه و در کتاب
زند شوملها اواو و در کتاب براهمه خشنود و در کتاب الکلیون برگزیده و در کتاب [illegible] لبس و در کتاب شعیا
امام و در کتاب قطره مقتدا و در کتاب کندرال و نقش نگین آنحضرت لاحول ولاقوة الا بالله و بروایت
دیگر ماشاء الله لاقوة الا بالله حسبی الله بود و پدر بزرگوارش موسی کاظم بن جعفر صادق علیهم السلام بود
و مادرش نقش ام ولد و ام البنین نام دارند و بروایت دیگر [illegible] و نجمه و ازادی و حمیده بربریه گویند و بروایت
دیگر خیزران مرسیه و بعضی شقرای النوبیه میدانند که ازادی لقب اوست حلیه آنحضرت گندم گون

وفات معتدل و شاعرش دعبل خزاعی بود و خادمش ابوالصلت هروی و دربانش محمد بن الفرات پادشاه
معاصرش از جابره بنی عباس امین و مأمون بود   در مدینه مشرفه روز پنجشنبه
یازدهم ذی القعده سال صد و پنجاه و سه هجری گفته‌اند بعد از وفات حضرت پنج سال شیخ یعقوب کلینی ره
ولادت او را در سال صد و چهل و هشت ذکر کرده است و بعضی ولادت او را در یازدهم ذی حجه سال صد و پنجاه و سه گفته‌اند
شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ذی قعده سال مذکور است و چون مأمون ملعون آنحضرت را ولیعهد خود نمود و شیعیان
شاد شدند و خرمی نمودند آنحضرت فرمود که این امری که شما می‌پندارید به من نرسد آخر ندارد و بمن نخواهد رسید من
در جفر دیدم و بعضی از اهل جفر میگویند آنحضرت را سم خورانید مأمون ملعون بر بام برده آن انبت کی
فلما الرضا امام المأمون واستخرج آن انبت لیسقیه بالعنب المسموم و سکه ولی العهدی او این
الله ربنا والمأمون امامنا و علی الرضا هادینا و مرشدنا صاحب و صالح در مشهد مقدس نقل کرده که در ایام ابوالحسن
منوچهر شخصی از مردم یادفینی در قلعه کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود و بعبارت همین اشرفیها مشهور و متعارف
یکی از هشام بن عبدالملک بن مروان علیهم اللعنه و چند عدد بنام مأمون ملعون بود از ضرب ری و نقش آن
این بود الملک لله والدین للمأمون بالله امیرالمؤمنین خلیفه الرضا امام المسلمین و شیخ بهاء الدین
عاملی ره در کشکول نقل کرده که مأمون ملعون فرمانی نوشت از برای آنحضرت آخر بعهد و قائمکرد این امر الامام
المأمون بالله امیرالمؤمنین عبدالله ابن الرشید بالله امیرالمؤمنین هارون بحضرت امام الزکی علی بن موسی الرضا

المق

الملقب بهادی الدین الله والراضی بقضاء الله امیر المؤمنین و سید المحققین و ولاه بالخلافة والامامة فی حین
حیاتی و بعد موتی فافوض ها علی الرضا انت تام ص فی اهلی و مالی و مملکتی و خزائنی و ضیاعی و عقاری
و مالی و عبیدی و معاشر بنی عباس اسمعوا واجتنبوا من ترک العهد و المیثاق فمن بدلهم من اولاد العباس
فلعنة الله علیهم والسلام علیک ایها الامام العادل و رحمة الله و برکاته و محمد بن اسمعیل بخاری در شهر مرو
امام سنیان است و مسلم معاصر آنحضرت بود که اسانید کتاب صحیح را جمع کرده و مولد بخاری در شهر بخارا ست که از ولایت
سمرقند سیصد هزار حدیث جمع نموده و علمای آن بلاد بر وی حسد می بردند در وقتی که در منبر بود مسئله حدوث
و قدیم قرآن از وی پرسیدند زیرا که سنیان خراسان و صاحبه و فتوی از شافعیان و نعره قرآن را قدیم میدانند و بخاری
حادث میدانست در جواب ایشان گفت که خدای تعالی وصف کتب بعضی محدث یاد کرده است علما که این را شنیدند وای بر
یکبار بر دو ریختند و او را از منبر کشیدند و خواستند که بکشند او مریدان او را بدر بردند و از آنجا گریخته و آمد به بخارا در آنجا
نزد وی بسته هزار محدث بر وی جمع شدند در آن حین امام ع نزول در آنجا فرموده باز بر حدوث و قدم قرآن بر بخاری تحرّج
کردند و احوال سمرقند بر باد داد از آنجا گریخته به بغداد آمد و در آنجا اعتبار بهم رسانید و آنحضرت خوارق عادات و معجزات
بسیار نقل کرده است و الحال الحمد لله والمنة علی الرغم دشمنان لعین خصوصا ازبکیه بیدین و سکنه توران زمین هیچ
شب نیست که دو سه کور و شل از شیعیان خود را شفا ندهد و فیض زیارت آنحضرت زیاده از آنست که بیان
توان نمود
پنج پسر و یک دختر حضرت امام محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم

و علت و عقب آنحضرت از جواد است

مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجری است و بعضی چهاردهم
صفر گفته اند و بعضی اواخر صفر گفته اند و بعضی پنجشنبه یازدهم ذی قعده گفته اند و کفعمی او را شنبه هفدهم صفر گفته اند
و بروایت محمد بن سنان دویست و دوم هجرت گفته اند و بعضی هفتم ماه رمضان و بعضی غره رمضان و دیگری بیست و پنجم
ذی القعده گفته و ابن بابویه ره از ابراهیم بن عباس روایت کرده است که بیعت آنحضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست
و یکم بود و در اول سال دویست و دوم مامون ام حبیبه دختر خود را به آنحضرت داد و در ماه رجب سال دویست و سیم
آنحضرت را بزهر شهید کردند پس ابن بابویه ره گفته است که صحیح آن است که وفات آنحضرت در روز جمعه بیست و یکم
ماه رمضان سال دویست و سیم هجرت واقع شد و از عمر شریف آنحضرت چهل و نه سال و شش ماه گذشته بود و با پدر
بزرگوار خود بیست و نه سال و دو ماه زندگانی کرد و ایام امامتش بیست و چهار سال و چهار ماه بود و قبر منورش در سناباد
طوس از بلاد خراسان واقع شد که الحال بمشهد مقدس معروف است سابق بر آن قصبه محقری بود از پادشاهان دیالمه
و آل بابویه تعمیر مزار کثیر الانوارش نمودند بنای آبادانی و وسعت این شهر از الجایتو سلطان ملقب بسلطان
محمد خدابنده و هلاکو خان از ملوک مغول گذاشته که اول پادشاهان شیعه است از زمان چنگیز در ایران توران
و هر جایی که در زمان او بوده خطبه بلیغ بنام ائمه اثنا عشریه میخواندند و در سرها و مناره ها برای شیخین و معاویه و دیگر
منافقین میخواندند بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید خان نیز شیعه بود بعد از وی خان پسرش نیز شیعه بود از زمان
ایشان تا ایام خروج سلاطین صفویه اکثر پادشاهان شیعه بوده اند که تعمیر عمارت آن بقعه متبرکه می نمودند خصوصاً

سلاطین

سلاطین صفاریه و آل سنجر و آل بویه و غیره تجدید عمارت آنحضرت نمودند و امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نمودند

آنچه ظاهر میشود تیمور نیز شیعه بوده باشد والله اعلم کنیت

آنحضرت ابو جعفر است و بعضی ابو علی نیز گفته اند و این قول متروک است لقب تقی و جواد است

و مختار و منتجب و مرتضی و قانع و عالم و نام مبارک او محمد است و در توریه هداد است و در انجیل جواد و در کتاب

زند فارسی بیان شمشاد و در کتاب زبور اعظم و در کتاب قطره بکبیره و در کتاب زکیان بعفرایرا و در کتاب

الکلیون صدیق و در کتاب قرقف پرهیزکار و در کتاب وبی سعید و در کتاب کندران نجیب و نقش

نگین آنحضرت نعم القادر الله بوده پدر آنحضرت علی الرضا بود و مادر آنحضرت ام ولدی است که نام او سبیکه

دریجان و خیزران نیز گفته اند و مشهور آنست که نوبیه است بعضی گویند مریسیه است بعضی گویند او از اهل بیت ماریه

قبطیه مادر ابراهیم فرزند رسول صلعم الله است حلیه مبارکش سفید است و قامت معتدل و شاعر و مداحش عمر بن

فرات بود و پادشاهان معاصرش از جابره مامون و معتصم عباسی بودند بالعرفی

در روز جمعه یازدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال صد و نود و پنج هجری در مدینه مشرفه واقع شد

و شیخ طوسی ره از ابن عباس در دهم ماه مبارک رجب گفته اند و مامون ملعون ام الفضل دختر خود را

بعقد آنحضرت در آورد و مامون تا در حیات بود رعایت آنجناب را بجای آورد و احترام او را زیاده از فرزندان

خود بتقدیم میرسانید چون پدر بزرگوارش را زهر داد نزد باعتقاد خود میخواست تدارک مافات میکرد و سن مبارکش

در وقت وفات والدش نه سال و بعضی هفت سال گفته اند و این صحیح است بعضی از شیعیان بجهة صغر سن در
امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل شیعه و بزرگان از اطراف عالم متوجه حج گردیدند و بعد از
فراغ از مناسک حج بخدمت آنحضرت رسیدند از وفور مشاهده معجزات و کرامات و کمالات اقرار امامت آن منبع
سعادت نمودند حتی آنکه کلینی ره ذکر کرده است که در یک مجلس در چند روز متوالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل
از آن معدن علوم به تفصیل سوال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بود باین
سبب ام فضل دختر خود را بآنحضرت داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر دختر مرا بزنی قبول میکنی اگر چه جمعی را
خوش نیامد امام سر در پیش کرد عباسیان از حسد گردند مامون گفت جعلت فداک انی رضیت لنفسی
وانا ابنتی ام الفضل زوجتک پس حضرت امام خطبه را باین نحو ادا فرمود که الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله
اخلاصا لوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی
الانام ان اغناهم بالحلال من الحرام فقال سبحانه وتعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء
یغنهم الله من فضله والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت محمد و هو خمس مائة درهم
جیدا فهل زوجته یا امیر المؤمنین بها علی الصداق فهل قبلت النکاح قال المأمون علیه اللعنه قد قبلت و رضیت به
اولاد امام علی متوکل است و موسی و فاطمه و امامه و برداینه حکیمه است و عقب آنحضرت
از دو پسر بود علی هادی و موسی مشهور بمبرقع در قم دفن است یافت اولاد رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است

الی بم

ونسابه دینوری گوید محمد بن ابراهیم معقب است وانتساب بن خوشان از دست وفات آنحضرت سال دویست

هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد بن اسحق بن هارون الرشید علیهما اللعنه و بقولی بزهر ام الفضل

زنش در ماه ذی القعده سال مذکور و بعضی سه شنبه ششم ذی الحجه و بعضی یازدهم ذی القعده گفته اند

آنحضرت ع بیست و پنج سال و دو ماه کری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات والد بزرگوارش نه

سال و چهار ماه و دوازده روز داشت آنحضرت ع هجده سال کم بیست روز بعد از پدر در شعر

الغمه از طریق مخالفان روایتی نقل کرده است که وفات آنحضرت ع در روز سه شنبه پنجم ماه مذکور واقع

و محمد سنان گوید که عمر شریفش بیست و پنجسال و سه ماه بود و دوازده روز در سال

صد و نود و پنج هجری بود با پدر بزرگوارش هفت سال و سه ماه زندگانی کرده و از کتاب ولادت حمیری باسناد

صحیح محمد بن سنان روایت کرده است که وقت وفات آنحضرت در روز سه شنبه ششم ذی الحجه سال

بیستم هجرت رحلت فرمود و بعد از پدر بزرگوارش نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی کرده است

و ششم محرم یا در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد در مقابر قریش نزد جدش در بغداد

کنیت آنحضرت ع ابو الحسن است و مشهورترین القاب آنحضرت

نقی و هادی بوده و فقیه و هادی را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند نقی و نجیب

و مرتضی و علی و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عالم و عسکری است و آنحضرت اول مشهور بمتوکل

بود و لقب خلیفهٔ عباسی متوکل بود از آن منع فرمود و نام مبارک او علیست و در توریه بطوداست و در انجیل
مرمارکا و در کتاب باتنکن حی بین و در کتاب الظلیون عزیز و در کتاب هندوان عبدالکریم قبالا عبدالحمید
و در کتاب لاابن بنجیر و در کتاب لکوبین عارف نقش نگین آنحضرت بزداست فضول مهه الله ربی وهو من
عصمنی من خلقه بود و بروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود والده ماجده اش ام سمانه مغربیه بود آنحضرت
اسمر اللون بود و معتدل القامه بود و شاعرش عوفی و دیلمی دربانش عثمان بن سعید و از خلفای جابره
بنی عباس واثق و معتز و مستعین و متوکل و منتظر بودند لعن الله علیهم اجمعین
در مدینه
مشرفه واقع شد و در نیمهٔ ذی الحجه سال دویست و دوازدهم و بعضی چهاردهم گفته اند و در مصابیح شیخ
هست و هفتم ذی الحجه است و بروایت ابن عیاشی در دویم یا پنجم و در روز پنجشنبه رجب واقع شد
امام حسن عسکری بود و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب زندوقه باز
و طنبور نواز بود و یکدختر علیه عقب آنحضرت از جعفر است و او مکنی بود بابو عبدالله و او را ابو کرین میگفتند
صد و بیست فرزند داشت و عقب او از شش پسر است اسمعیل مشهور بسحر لقا و طاهر و یحیی صوفی و هارون و علی
و ادریس و ابو الغنایم دقاق و ابو العلا از اولاد طاهرند و ابو الفتح نسابه از نسل یحیی صوفی اند و اعقاب
آن در مصراند و سادات حیدریه اند از بلاد شام اولاد هارون بن جعفرند و محمد تارک اولاد او را نارک
میگویند از نسل علی ابن جعفر آمده است و اعقاب ادریس بن جعفر را قواسم گویند نسبت بجد ایشان قاسم بن ادریس

ابا نصر

۸۵

و بنی کعب و مواجب سهم قاسم اند		باتفاق در سال دویست و پنجاه و چهارم یا پنجم از هجرت
واقع شد و روز وفات دوشنبه سوم ماه رجب بود و بروایت ابن هشام بیست و پنجم جمادی الآخر و بروایت
دیگر بیست و ششم ماه مذکور است و در آن وقت سن شریف آنحضرت چهل سال و سه ماه بود و بروایتی دیگر چهل و یک سال
و چند ماه بود و در هنگام وفات والد بزرگوارش شش سال کامل و پنجاه تقریبا داشت و مدت امامت آنحضرت سی و سه سال
کسری بود از آنجمله بیست سال و نه ماه در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت پسرش منتصر و سه سال و نه ماه در پادشاهی برادرش
متوکل مستعین و تتمه در خلافت معتز بن متوکل ملعون آنحضرت را بزمین ری طلبید و قریب بیست سال در آنجا توطن
داشت و معتمد عباسی ملعون آنحضرت را بزهر شهید کرد و بعضی نسبت این امر را بمعتز و منتصر میدهند و این قول
توقف دارد		ملقب بعسکری رنگ در روی شریفش گندم گون بود
و چون نور آفتاب سفید درخشید و معاصرینش از عباسیان معتمد بود و دربانش عثمان بن سعید و حاجب
و شاعر و مداحش ابن رومی بود و کنیت آنحضرت ابو محمد است و فقیه و رجل را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و لقب بی خاطبه با بن رضا نموده اند		زکی و عسکری است و خالص و سراج است نام
مبارک او حسن است و در توریه نوفیس و در انجیل فرقان و در داودی زینت و در کتب ذو القیل
و در کتب یونانیان لاب و در کتب زند ارمس و در کتب با شکل معظم رای و در کتب هندوان
مردار بد و در کتب جوک تاراجه و در کتب الکلیون راهنما و در کتب الساکن مؤمن با شه و ارشد

الی آنکه و در کتب فرنگان جنس معاف — بروایت فصول المهمه بحالکس له

مقالید السموات والارض بود و بروایت کفعمی انّ الله شهید بود

در مدینهٔ شرفه واقع شد و بعضی در سر من رای گفته در روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی و بعضی دهم

مذکور گفته اند و بعضی روز یکشنبه چهارم ماه مذکور و دیگر روز شنبه همین ماه گفته اند در سال دویست و بیست

و دو هجری و شیخ مفید ره در ماه ربیع الاول سنه ثلثین و مائتین بود و والد ماجد آنجناب امام علی نقی آ

و نام مادر آنحضرت ام ولد بود که او را حریثه میگفتند و بعضی سوسن و سلیل نیز گفته اند و لقبش

صاحب الآثار است و بس — بزهر معتمد عباسی ملعون در روز یکشنبه ماه ربیع الاول

و بقول بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت هجری گفته اند در ساره در همانخانه عقب پدر بزرگوارش

مدفون است — بیست و هشت سال بود و بعضی بیست و نه گفته لعنة الله علی قاتل آبائه و غاصب

حقوقهم اجمعین — یعنی قایم آل محمد مهدی ۱۴

بدانکه جمیع طوایف امم از بنی آدم خاصة اهل کتاب که عبارتست از مجوس و یهود و نصاری و کافران

حربی و براهمه و کیان و سند ابسان و اهل خطا و چین و صابئین و اهل نجوم و تناسخ و جمهور هفتاد

سه فرقهٔ مذهب مسلمانان به تخصیص شیعیان اثنی عشری بوجود شریف آنحضرت قایلند الا قلیلی از فرقهٔ

نصاری و فرقهٔ از فرنگان در خصوصیات آن خلاف کرده که در مقام بیان میشود

ابوالقاسم

ابوالقاسم است و نام مبارک او م ح م د است و حرام است که در ایام غیبت آنحضرت را بنام با کنیت یا بنام یاد کنند
بلکه اتفاق شیعه بلقبها ذکر کنند مثل صاحب الزمان و صاحب الامر و صاحب ناحیه و غایب و علیل و منتظر و غریم
و حجت و قایم و مهدی و منصور و خلف و صالح و نام او را جمع نخوانند بلکه منفرد بخوانند و بنویسند در بعض فقرات
که جهت از جستن نام مبارک آنحضرت ع در بسیار جا از قرآن مذکور است که حق تعالی تعبیر حقیقت نموده مثل نجم و عصر
و فجر که در اول سوره قرآنی بلفظ قسم واقع شده و در سوره بقره غیب مراد از آن حضرت است و در صحف
ابراهیم ع صاحب است و در زبور سطر و هم قایم و در توریه ملقب بقیدمو او قید مواد و در توریه عبرانی ماشع و در
انجیل حمید آخر و در کتاب قیلان مسیح الزمان و در کتاب زمزم زردشت بروشن ایزد و در کتاب استاع
که تفسیر آن زند و پازند است بهرام و در روایت دیگر بندیزدان که تفسیر آن بنده خداست و اصحاب سنان
و در کتاب ارماطس شاهبک و در کتاب هزاره هندوان لنذیه و در کتاب جاودان خرد خردان المجوس
خسرو و در کتاب انزی بنعم مرزان بحق و در کتاب برزین از فارسیان بویزد و در لغت فرنگ الامام که اجار
گویند قیروز و در کتاب فرزدمیان فردوس الاکبر و در کتاب کندرال صمصام الاکبر و کران کیقباد و دهیم دیر
کشکول شیخ بهاءالدین عاملی ره بهاء علم میگویند و فارسیان او را ایزدشناس و ایزدنشان میگویند
و در کتاب پاتیکل راهنما است و در کتاب مارقین زند آفریس و در کتاب شالکومی البنا و خداشناس
و در کتاب بنجاره ورکوکاد و در کتاب زند برهمه منصور و در کتاب کندرال فرزانگان خجسته و در کتاب

برلیو مبو قایم و در کتاب شیعه آمده بنغمر فرخنده و در کتب و اربقیة الله و در کتب الکلیون برهان الله و در کتاب
قطره قاطع انا حجة الله و خاصته قامت مبارکش میانه بالا و خوش رو و خوشبو و معتدل اندام است
گشاده بینی و گشاده پیشانی و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد و در بازوش محمد بن عثمان شاعر و مدحش
این وی بود و معاصر پدرش معتمد عباسی علیه اللعنه بود از طرف براهمه هندوان
۱ از جابره
بدانکه صاحب کتاب باسکل که کتب اعظم کفره هندست درین ایام عالم گوید که عمر دنیا چهار طور است و هر طوری
چهار گور و هر گوری چهار دور و هر دوری چهار هزار سال این سیصد و شصت و چهار هزار سال شد
چون دور عالم تمام شود دنیا کهنه نو میشود و دور تازه گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود از فرزندی و پیشوای
جهان گیری از ناموس آخر الزمان که مراد پیغمبر باشد و دیگری سید بن ابر یعنی وصی بزرگ که کشن نام دارد و دیگر
نام حضرت امیر المومنین است و نام صاحب این ملک در زبان هندوان راهنمای بحق پادشاه میشود و خلیفه
رام باشد که رام بلغت ایشان بمعنی ضامن است و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم
براند و او را معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخ رو باشد و هر که ظلم کند
او را کشته شود و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد و آخر دنیا باو تمام شود و از ساحل دریای محیط
و جزایر سرندیب و قربا و آدم و جبال القمر و شمال هند تا سیف البحر اقصا بوده مستخر کند و بتخانه سومنات را
خراب کرده اند و ما بیان کابل و بتخانه او را بزر خراب و خاک بکر بفرمان او سنجی درآید بجنگ افتد پس او را بکشند

و بدریای اعظم عظیم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و شکوهی که باعتقاد گروه هنود پیغمبر صاحب کتاب
و گویند برهمن خط و ختن مبعوث شده است و مولد او شهر کبلواست و او گوید در دهه دنیا و حکومت آن بفرزند سپید
دو جهان گشتن بزرگوار نام شود و گشتن بلغت ایشان نام حضرت رسالت پناه است و او باشد که بر کوه های شرق
و مغرب دنیا حکم کند و فرمان براند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و پریزادان و آدمیان
در خدمت او باشند و از سودان که بزیر خط استوی است تا ارض تسعین که زیر قطب شمالی است و ماورای اقالیم هفتم
و گلستان ارم که مراد کوه قاف است صاحب شود و دین خدا یکدین شود و نام او اسپنداده خداشناس است
که نام یکی از صاحب شریعتان گروه هنود است و اعتقاد دارند که در اتباع او است که آدمی

همچون گیاه میروید و خشک میشود و از هم بر میخیزد و گوید که روز قیامت نام شود بپادشاهی آخر الزمان که
پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی ها او باشد و آنچه در دریاها و زمینها
و کوهها پنهان باشد بدر آورد و از آسمانها و زمینها و کوهها خبر دهد که آسمانی میدانند
ماهی شود که نام یکی از پیغمبران صاحب شریعت گروه هنود است و اتباع او گویند ماهی شود در اکسیر تا شده مگر
بمرد و زن و فرزند دارد و در جزیره ها یقوت میباشد باعتقاد ایشان گویند وجود او از سه جسم است آفتاب و ماه
و آتش و او در باب خرابی دنیا گوید که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلق باشد و نام او منصور است و علما
نام بگیرد و بدین خود آرد و او همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد پس هر چه از خدا طلب کنند برود برسد و صاحب کتب

وشش که گروه هندوان او را پیغمبر صاحب کتاب میدانند در ترجمهٔ آن کتاب و راوی آن جوکی است و جوک
از جمله پیران بزرگان هندوان است و مریدان جوک دعوی اسلام و تشیع او میکنند و گویند کتاب امیر المؤمنین
بلغت ایشان نام آنحضرت کنکر است و نام آن کتاب فاروق است و نزد جوک بوده و بخدمت آنحضرت
رسیده بود و آنچه در دو زبان در زمان ما ضرر از ضرورت است از عبادت و زهد و ترک و تجرید و قاعده زندگانی همه را آنجا
نا خدا شناسی و بخط آنگوه بیاموخت جوک در تفسیر وشش میگوید که روز آخر دنیا کسی بگردد که خدا را دوست دارد
و از بندگان خاص او باشد و نام او نجسته و فرخنده باشد خلق را زنده کند بحکم جانش که خدا او بنده کاران را
زنده کرده اند که در دنیا اختراع کرده باشند دعوی خدا و پیغمبری بباطل کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نو کنند
و هر بد را سزا دهد و هر نیکرا جزا دهد و ملک گرد در دولت او باشد که عبارت از چهار هزار سال باشد باز از ترجمت
آن کتاب جوک نقل کرده بود از قول دانای بعض هندوان از نجس هری و تناسخ در روبیان نموده و این قول را
از کتب براهمه که معتقد ایشان بوده نوشته باشد و براهمه صاحب کتب برابیغمبر و کتب الهامی آسمانی میدانند و حی اقوام
که در عجم دانند براهمه او را پیغمبر دانند و در کتب دلوتک میگویند که بعد از آن که مسلمانی در آخر الزمان در آخر
عمر دنیا است و مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان و بیدیانتی امیران
و حسد عالمان پرشود دنیا مملو گردد و از ستم و ظلم اسلام برطرف شود و جز نام از و نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم
شوند و بر رعیت بلای قحط در دود در خرابی یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و دست غربت بدر آید کسی

ابجالبتی

و بباشند آخر سنه ها که محمد ص ظهور کند و مشرق و مغرب را بگیرد و هم جهار او بسیار را بکشد و تلافی ابدا بین
کند و اندر حالتی باشند که زرکان ایرمسلمانان باشند و بغیر حق و راستی از کسی قبول نکند

این دو ملک بوده کتاب زند و پازند آسمانی میدانند و زردشت را نبی میدانند و این زردشت
پسر پورشسب ابن پتراسب است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است گویند حکیمی بوده شاگرد فیثاغورس
حکیم بوده چون علم بیاموخت در حدود سبلان در کوهی منزوی شد و آذوقه در آنجا جمع کرده رفت و بعضی گویند
خود را به بهانه مرگی ساخته و زیر زمین خانه پر آذوقه کرده بود چون او را مرده گذاشتند از آنجا بیرون آمده چند
زیر زمین شد بریاضت مشغول شد کتابی ساخت او را زند نام نهاد و بعضی گویند که شنیده بود که از کتب
انبیاء سابق و اخبار ایشان که خداوند عالمیان پیغمبری در پنجره که آتش داشته سخن گوید که برادر توی
باشند او پیوسته آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن گفت که منم خداوند ترا پیغمبر کردم برو بسوی قوم
و زند لغت شیطانست که آنچه میگفت زردشت مینوشت چون سی سال از پادشاهی گشتاسب گذشت از کوه
بزیر آمد و لباس آتش پرستی بر خود مرتب کرد نزد گشتاسب رفت و دعوی نبوت کرد گشتاسب علما جمع
نمود ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس در آتش بگدازند و در سر او ریزند چنان کردند چون
او داروی ساخته بود بر خود مالید که دفع ضرر آتش میکرد گشتاسب و اسفندیار روئین تن بمتابعت او در آمدند اما
بعضی او را گرفته در زندان کردند روزی با سپاه خود از زندان میگذشت تا که اسب گرسنه چهار دست و پای اسب

بجهت در شکستن بچید و از اسب افتاد بجهت بیز بهمنت زر رسید زردشت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسب

پیدا شد و او خادم یکی از تلامذه اهل فلسطین بود و بسبب دروغ و خیانتی که از وی صادر شد او را اخراج کردند

و او مبروص بود و عاقبت با ذربایجان آمد و دین مجوس را احداث کرد اما رستم بن زال و اولاد و اعوان او ایمان بزردشت

نیاوردند و فریب او را نخوردند و رستم اسلام را اختیار کرده بود و قومی گویند که زردشت از حضرت سلیمان علیه السلام گریخت و بجانب

اصطخر فارس رفت بدعای آنحضرت علیه السلام در برص گرفتار شد و گویند که زردشت عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمیکردند

و ترک حق تعالی و برزخ میان خالق و خلق نمیدانستند بلکه حق تعالی چنین تعیین کرده بود که از برای قربانی و آتش

از آسمان بفرمان خدای تعالی میآمد و قربانی انبیا را میسوخت این علامت قبول قربانی بود و آتش از آسمان

بفرمان خدای تعالی نمیآمد تا قربانی را نمیسوخت مقبول نبود همچنان که در ایام حضرت آدم تا ایام حضرت

موسی علیه السلام واقع بود و نام اصلی آن ابراهیم است و آن که یکی از انبیا بود و بعضی گویند از حکما بوده و علم نجوم را خوب

میدانست و مدت مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند و مصر صحبت داشت و از ایشان نیرنجات طلسمات آموخت

و کتابی ساخت بلغت فرس قدیم و از آن آتش را نام نهاد و بعضی او را المنقبه یا بوجود جاماسب حکیم که از اکابر

حکمای فرس است و بعضی او را پیغمبر میدانند و معنی آنکه زردشت را نمیدانستند و زردشت مدعی آن بوده خدا را کسی نمیداند

مگر پیغمبر خدا و بعد از آن اسم آن را تغییر کرده زند نام نهاد و آن تغییر را باز تغییر کرده مسمی بپازند و آخر الامر به بلخ

رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت نمود و معجزه از آتش بدست گرفتن و بر روی آتش رفتن را ظاهر نمود و گشتاسب

هفت آتشکدهٔ عظیم در ایران زمین بنا کرده و در هر یک از آنها خادمان بسیار و وظیفه خوار قرار داد اول
آذر گشسب آتشکدهٔ بلخ است و نوش آذر آتشکدهٔ دیگر نوبهار آتشکدهٔ حوالی قزوین آذر بار اصفهان
و رام برزین آتشکدهٔ فارس و در خش آتشکدهٔ آذربایجان و کتاب زند بر قسم فارسیان از جانب ایزد بر زردشت
نازل شده و آنرا نوشتند بر دوازده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعهٔ اصطخر مدفون ساختند
و بعضی میگویند در زمان نوشیروان حکم آنکتاب منسوخ شده و آنچه از احادیث منقول بود در کتاب بشعر آن ساختند
و کتاب ایشان اصل دارد و نام آنکتاب آبستا و زند است لیکن گبران این کتاب را سوختند و بشعر خود را
گشتند و آنکه الحال در میان است و گبران میدارند شبیه آن کتاب است و بعضی میگویند زردشت بزبان
سریانی نام ابراهیم خلیل ع است و نام این کتاب صحف ابراهیم است و بنزد اهل دیگر برزین و آذر و زردشت
پیشوایان آنحضرت ع بودند و بعضی گویند گبران نحو را بعد از ابراهیم منحرف کردند و بعضی همین کتاب
صحف میدانند و بعضی نه و پازند که الحال در میان است و در سایر کتب گبران اسامی ائمه معصومین ع
احوالات ایشان است و گبران گویند ابستاع که اصل آنکتاب است زردشت و لنک قرار داده و اسم
شدار ایشان اول فرنگان و مکردمد بداد و شت داد و رنگی دجر راه دال و نید و خورده و اشتا
وخشنود و اوحت و زند و پازند و گوش و دیبادین و تیر و نور و سفد و روش و ردی و دی و زامیاد
و اسم ابراهیم ع را به پهلوی یحبند بن طرین میخوانند اول ذو زمان بزرگی در زردشت و ابراهیم و ابراهام

وابراهم وابراهون وبراهم وبراهام اسم زردشت را بچندین طریق خوانده اند زردشت وزردهشت
وزرتشت وزرداد دشت وزراتشت وزرادشت وکتبی که معتمد علیه اهل این آئین است در آنجا اطلاقات حضرت
قائم بوده ابراد مینماید هر چند مجوس از راه عناد منکر حقیقت این دین اند اما چون از اخبار و وقایع آینده
بوده است انبیاء عظام و حکماء و مؤبدان و دانشمندان بحقیقت آن خبر داده اند و در کتب خود ضبط نموده اند
که جو ... پیغمبر است و این کتاب زند و اصل این کتاب معدوم است و در
احادیث معتبره وارد شده که اصل این کتاب را بر دوازده هزار پوست گاو نوشته بوده از آنکه سه جلد ورقی
در کتاب از آن بخت نصر بود بیان نموده و کتاب جاودان خرد از تصنیف هوشنگ است و ملک که مجوس او را
پیغمبر میدانند و کتب پیمان فرهنگ که از ... داد این پیغمبر عجم است بزعم ایشان و امت او را آبادیان
میگویند و کتاب ارژنگ زندقه مانی نقاش که در زمان شاپور بن اردشیر بوده و ابن مقفع خراسانی
ترجمه نموده و نام شرح آنکتاب را جن هندسه گذاشته و کتاب ... لوقا حکیم رومی کتاب صد در
دین زردشت صد فصل علم و عمل و کتاب دساتیر را دیان گویند آسمانی است و کتاب ... داین درب
که نام مؤبدی است در زمان اردشیر بن بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است و کتاب ... مزدک
که در ایام قباد در نبوت دعوی خود و مذهب آتش پرستی بیان کرد و کتاب طرقم که یکی از تصنیفات
جاماسب زردشت که او را استاد میگویند و کتاب قسط و قسطنطین که ... لوقا ساخته در دین آتش پرستی

از زند و اصل این کتاب

و کتب

و کتاب ساسانیان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکمای دانای عجم است و درین کتب اقوال مختلفه
و لغات مشکله بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و تفریح باین معنی جاماسب حکیم در کتاب
فرهنگ الملوک که اسرار العجم میگویند و از کتب مخفیه مجوس است بلکه او را بمنزله علیا که صحف باشند میدانند و
باصطلاح ایشان جاماسب نامه میگویند و احکام زیج و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است و این کتاب را
وزیر جلیل القدر کرمان برای فیروز فرستاده نه جزو بوده که بپوست نوشته بودند و از خطوط آن شبیه
بیونانی و معقلی و داددی و بخط فارسی بود و منتسخ آن بعضی مندرس بود و ولی هر چند که در زمان شاپور
ذوالاکتاف نوشته بودند و تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه نام نشنیده ام از
جاماسب در آنکتاب از زمان زردشت نقل میکنند در فصل کاهنبارها و کاهنبارها هر دو لغات عجمی و کاه
باران آن شش روز است که باصطلاح ایشان یزدان عالم را آفریده و هر روز را کاه کاهنبار اول
میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد روز یازدهم آبادی بهشتا قدیم است گویند یزدان
ازین روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را تمام رسانید و کاه و کاهنبار دویم میدیوشیم نام
دارد و آن خورد روز باشد که یازدهم تیرماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز تا شصت
روز آفرینش آب را تمام کرد و کاهنبار سیم پتیشهیم نام دارد و آن اشتاد روز است که بیست و سیم
شهریورماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را تمام رسانید و

گاهنبار چهارم ایاثریم نام دارد و آن هشتاد روز است که بهشت ششم ماه قدیم است که یزدان ازین
روز تا سی روز آفرینش نباتات و درختها را تمام کرده و گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن روز
مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید
و حیوانات دویست و هشتاد و دو نوعست صد و هفتاد و دو چرنده و صد و ده نوع پرنده و گاه گاهنبار
ششم همسپتمدیم نام دارد و آن اسپندارمذ روز است که اول روز خمسهٔ مسترقهٔ قدیم باشد و ازین تا هفتاد و پنج روز
آفرینش آدم کرد بزعم ایشان کیومرث باشد و در آخر اینکتاب احوالات انبیا و ملوک را میگویند
که چند نفر اند و در چه زمان بهم میرسند و دین ایشان چیست و در کجا باشند و چه برده ایشان میاید و امت
با ایشان چه قسم سر میکنند تا پیغمبر ما ص میگویند این پیغمبر عرب آخر باشد که در میان کوههای مکه پیدا
میشود و بر شتر سوار شود و قوم او بیشتر شترسواران باشند و با بندگان چیزیکه بخورد و بر زمین نشیند
نشیند و او را قوم سه نباشند و از پشت سر مثل پیش رو بیند و دین او از طرف یزدان باشد کتاب او باطل
گرداند هر کتاب آسمانی و دولت ما را بر باد دهد و دین مجوس و پهلوی را برطرف کند و نار رسیده
و آتشکده را خراب کند و نام شود [illegible] و کیانیان و اشکانیان و ساسانیان و از فرزندان دختران
پیغمبر که خورشید جهان و شاه زمان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین پیغمبر آخر زمان
شود در میان دنیا که مکه باشد و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از آن آخر دنیا تمام شود و آسمان

کشف

خسف شود و در این باب فرو رود و کوهها بر طرف شوند پس امر من کلان که ضد یزدان است و شهنه عاصی است و او اگر د
ود در حبس کنند و بمنددوغ و قزخ و جابلق و قنقذ زمین اند این اگر دو شاشند که عبارت از ملائکه است باد و فرود آید
و خلایق را بیرون خوانند و نام و نه هب او برهان قاطع باشند و حق باشند و در خدمت او حاضر میشوند اگر و گروهی آسمان
که عبارت از جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل ع نازل شوند با دهرام فرشته موکل بر قرآن و فرخزاد ملک
موکل زمین و بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و اردی موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس است نند
و زنده گرداند خلق بسیاری از بدان و نیکان و یگانه را جزا و نزاد هردو زنده شوند از پیغمبران بسیار چون
ملکا پدر حضرت خضر و هرامس پدر حضرت الیاس ع و لقمان پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر
جناب که سلیمان ع و ارسطو مانده دنی و حضرت سام نیوا فریدون که نوح ۱۴ پشت و شمس عابد رسولان و شموئیل
و ساوول و الیاس ع پیغمبران زنده شوند و عامر بن صالح حاضر شوند بر آید و سیمرغ از کوه قلعه قاف مغرب است
که بدعای حنظله بن صفوان غایب شد و از بدان و دشمنان خدا کافران زنده کنند سعد نوش را که نمرود است او را
با برخ و فرخ بسوزانند که فرعون و قارون باشند و زنده گردانند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزانند و ابن جا
دها و ند برادر آرند و ضحاک علوانی را و او را در ایوان مظلم کرداند بسوزانند و زنده کنند و سعدی که او را
ثعلبی را گمراه کرده بسوزانند بخت النصر را و در بحث که بیت المقدس است خراب کنند و زنده گرداند ساماش را که
که بچه ها را بوم برند و آنرا از زینت خالق میگرداند و میکو بر برخ شاق و خلایق و زنده گرداند مردم قاضی شهر لوط را با نقف

فاحشی ترسا باز او ما نسوب بجهد نصاری را زنده کرداند با خ اهرمن را که عمل اعلام در میان قوم لوط بجهد عابند
در زنده کرداند ارداز را که از اکابر فرس است و اعتقاد او آن باشد که یزدان انتخاص بسیار دارد از دو جانبان
که احداث نموده و زنده کرداند شب زنگرا که او طبعا اله و زنده کند حسامی که ستاره پرستی را وضع کرده و زنده گرداند
میلاد را که او اصل مبدء را به میداند نور و ظلمت و معدن صمع که بسبب امتزاج و اختلاف و زنده گرداند کهن
لقاف عجمی را که او اصل وجود را به عنصر میداند و آب و آتش و خاک و هر چیز را قدیم میداند و همه ایشان را بسوزاند
و باد را گوید که خاکستر های ایشان را برباد ده و بدریای محیط انداز و بهم متابعان اهرمن و گناهکاران را بکشند فنام آن
پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان و شاه زنان که او دختر نبش باشد و پس نام حضرت مصطفی ص باشند بلغت هندی
ظهور او در آخر الزمان باشد و عمر هفت کرکس داشته باشد چون خروج کند عمر او سی و نون ساله باشد به آن زمان که زمانی
که بر فارسیان غلبه کند و شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اکثر بدست سلطان مازنکی
در آید و دود را بکشند یعنی دجال پلید را و میگوید که او کوری باشد بر سوار نا جنک که دعوای خدای بکند و از گوشه
دنیا که کنک در چین باشد تا در بیت که بیت المقدس باشد همه را بگیرد و بهرام و کتاب سبن شاه نوح است را زنده کند
و بردار کند و داراب باد و باشد او را بفرستند بنوبت بجنگ و رستم را بمهر بفرستند و سید و بزرگی که
پدران پادشاه باشد و قسطنطنیه را بگیرد و علمای ایران و مسلمانان در آنجا برپا کند و عصای ریح شبانان با هو دارد
که موسی ع باشد با او باشد هر جا را چون اشاره کند و انگشتری بهیم با او باشد و نگین سلیمان نیز با او باشد و او پیغمبر است

ازغا

از بنی اسرائیل است که جن و انس و دیوان و پریان در زیر فرمان او خواهند بود و این بهرام بنام او از فرزندان
بزرگ حضرت ابراهیم است خواهد بود و او دست ایزد کتب یعنی خداپرست و نام یک بزرگ یعنی پادشاه
عظیم الشان است ایشان صاحب جرأت والکار رسول صاحب کتاب داود کیاوند یعنی کیانی و جبار و تیرده یعنی شکوهمند
که دیو دین یعنی شیطان از او بگریزد و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شاهنشاه است یعنی بهتر از همه پادشاهان
و از فرزندان دختر نبی است و در دست او است که پانصد فرمان زر داده باشد و پادشاهان را دستگیر کند و بر او دعا بگویند و ثنا
که دار الملک قسطنطنیه است و در ساحل بحر دریا خیمه زند که آخر زمین دنیاست و همه جهان را پاک دین
کند و کیش گبری و دین زردهشتی و آیین ساسانی نماند در دنیا و پیغمبر خداشناس باشد و موبدان و حکیمان و پریزادان
و دیوان و پریان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و پریان سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب
برگردد و داخل شود و جزیره شما را خراب کند و از قبل صاحب بوق برزد آید تا اینجا بود کلام جاماسب

اما جزوها دیگر احوال ملوک اسلام بود از ترکان و عجمان و عباسیان و وقایع ارسال
که رو میداد و تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ایشان و اعتبار این کتاب و استخراج وقایع در بعضی از دو
که هر دو فصل باشند بطریقه صفحه جفر است و چون این علوم از اسرار مخفیه است از اظهار کردن احوالات آینده و لب بسته
زبان کوتاه العلم عند الله   میگویند که حق است که مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان
میگویند از فرزندان حضرت اسمعیل ع غلط است از فرزندان حضرت اسحق ع دلیل آنکه در کتابهای نوشته‌اند که حضرت داود بنو اسرائیل یازده برادر دیگر از او

سلیمان ع بود که پادشاه جن و انس بود در اول دنیا برادری داشت تاشع نام یعنی بلغت عربی مهدی ع شد و او پادشاه نشد
در آخر دنیا در زمان حضرت داود ع غایب شد و در آخر الزمان پیدا شود و مهدی همین تاشع است گویند که حق این
اخبار را در توریت بحضرت موسی ع گفته و سایر انبیا را نیز خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند و در توریت این قول
نیست بلکه در آنجا نوشته که تاشع از فرزندان مودود یعنی محمد ص است و از اولاد اسمعیل است یعنی اسمعیل ع
و یهود بوجود مسیح قایلند که از آسمان نزول میکند و بعضی از یهود مسیح را قاتل قطامه میدانند که دجال است که قطامه را
خواهد کشت در حالتی که دعوی خدائی کند و بعضی از یهود خذلهم الله را قطامه را خدا میدانند

اصل ایشان سه فرقه اند ملکانی و نسطوری و یعقوبی و بعضی لوانی را فرقه چهارم
گرفته اند ملکانی و لوانی و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتابهای
نیست اما شنیدم از علمای بزرگان ایشان که در آخر الزمان ظهور میکند و قایلند که عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت
و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری قایلند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرقه ملکانیه
بر ملکانیه قایلند بالوهیت و ولدیت او و همچنین نبوت پیغمبر ص قایلند و میگویند حق است و آن پیغمبر است
که مبعوث خواهد شد و آن پیغمبر موجود مهدی است و خواهد آمد و قایلند که انجیل آسمانی است بخلاف همه نصاری
که انجیل را آسمانی نمیدانند و داودی میگویند مهدی ما ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را خواهد
کشت و با دربان و کشتبانان و خلیفه ها و انانیکه زرد عنبر بمثابه تسبیح میمانند و بر گاوها مر بندند

و یا بعوض گاوها رخشها میبندند که زمین را شیار کنند و تخم را میکارند و ایشان را باین عذاب میکشند و جزیه از نصاری قبول
نمیکنند الا الاسلام   و انجیل داودی است و از زبور نیان کرج واروس و بلغار و حبش و فرنگ
و زنگبار و انگلیس و در انجیل الامان و پرتگال هندی بوجود شریف آنحضرت قایلند و در کتب اوشی بیغو و کتاب جم
و در کتب کلوبین و کتب ... مسیحیان مسطور است که جوانی از فرزندان او طلوع کند و دوازده کاهنه اند و بشارت داده اند که بعد از او
بجای او حکم رانند آنوقت ذلت مسیحیان است و برهم خوردن دین ایشانست و جزیه با زنان بدهند و خوار گردند و شهرها تسخیر کنند و
دوازده اسم ایشان صاحب علم شوند و علم بر قدرش خلیل ناصر اند و لشکر تا بحر یکوف خیمه زنند و خراب کنند و ایوان
و دالان را در وینک شهر لیست که حضرت شمعون ع در آنجا آسوده است و باب را بکنند و باب نفس ناطقه حضرت عیسی ع
و عالم علمای نصاری است که در آنجا میباشند و هر کس رود دیگری بجای او نشیند و بقتل و ایشان را خراب کنند و پادشاهان
فرنگ ذلیل شوند و آفتاب در پس او باشد و دجال از کوه ایمان بر آید بر خر دراز بزرگ چون کوه سوار شود و با
صاحب جنگ کند و از زمان انبوش که مسیح باشد از برکت آسمان باشد بزیر آید و با حواریون پیش او جنگ میکنند
و بروایت دیگر ایشوع ناصری فرود آید یعنی عیسی ع و بانگ ناقوس کم شود از عالم و زنجیرها در گردن مسیحیان
کند این زمان فکر خود کنید که جزا داده میشود و برادر کشیده می آید از دست لشکر دم ریز یعنی اسلام
و راه گریز نخواهید داشت بجز بر گردن خود شمشیر نهادن و قبول کردن اسلام و راه گریز و خلاصی نیست
جمهور قایلند بوجود آنحضرت ع و میگویند مهدی ع است و حق است

که ظهور میکند و لیکن رافضیان او را مفترض الطاعة میدانند نه چنین است او از فرزندان رسول خداست و ممکن است که پادشاهی خواهد
بود که بر آید همه پادشاهان باشند و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده اما اکثر علمای اهل سنت در کتب ایشان چون
ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی الشافعی در کتب ابو المظفر ضبط نموده و ابن جوزی در کتب خصایص و خطیب دمشق
اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی ثور و ابن قاضی بغداد عباسی و احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول
و صاحب کتاب السنه و خوارزمی در کتاب اربعین و ظاهر قول محی الدین حنفی در کتب فتوحات و در فصول مهمه
و حافظ ابو نعیم و ظاهر قول ثعلبی که از رؤسای مفسرین ایشانست تصریح نموده اند و همگی بر آنند که آنحضرت متولد شده است
و از علاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است و در دنیا شیعه و سنی او را از خود میدانند او رد کرده
قول شیعه و سنی را بخلاف اجماع طرفین نقل کرده است و در تصنیفات خود که جماعتی از اهل قبله که ایشانرا روافض
میگویند ایمان در آن زمان آنست که اعتقاد کنند به
که زنده است و مهدی است و پدید خواهد آمد خدا میداند که الحال که او غایب شد در طبقه ابدال در آمده و همچنان عمر یافت
با قطب شد و نوزده سال قطب بود خدا میداند که او مرده است در مدینه رسول خدا صلعم او را دفن کردند و در زمان
نوربخش با آنکه لاف تشیع میزنند و علاء الدوله باین اعتقاد او را پیر خود میدانند و قاضی زکی تا کنشت
بتکده استنبول که در زمان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه بود در آمد علمای اهل سنت روم است و حاشیه بر کشاف
نوشت در تفسیر آیه کریمه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما میگوید که رافضیه میگویند که مراد

از این آیه است که حضرت آدم ع فراموش کرد و حضرت صاحب الامر ع را با آنکه عمری بنهایت دراز شد اقرار کردن بوجود آنحضرت
و این آیه در باب خصوص مهدی ع میدانند و در باب علوی سبب میدانند حق این است که از این مراد مهدی است
و فرقه رافضیه صاحب امام مفترض الطاعة میدانند و در باب علوی دارند این را میدانند لیکن رمز ثابت شده است
که حضرت صاحب الامر ع چهار نفر از اصحاب کبار را چون خلفای ثلثه و معاویه و غیره را زنده میکند که ایشان را آن حضرت
با آنحضرت باشند و از سنیان چهار نفر را که ع جمله در دین ظهور آورده باشند زنده میکند که مسلمانان را
تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه باشند یعنی ابوحنیفه و شافعی و مالک و حنبل
که قاضی بیک را راست گفته است حضرت چهار نفر اول را که زنده میکند بر کدام سر دار طایفه میکند
و هر یکی را در درکات جهنم میفرستد و چهار فقیه را با کتابهای تصنیف ایشان در دریا ها خواهند انداخت و این
نشان کرد آن قاضی محترم اعلی که پیر فاتح سلطان روم است که باصطلاح ایشان قایم مقام نایب باشند در بابی این حاشیه
نوشته است گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد بر آن است که شیخین افضل خلق اند بعد از رسول ص از کجا مهدی آنها را
زنده خواهد کرد و امیر المؤمنین آنها را خود خواهد گردانید کلام ایشان است و مادام بر تشیع او میگرد پس مهدی افضل از شیخین
باشد و مؤمن از طایفه هاروت که از عسکری سلطان روم است به تشیع در آن بلاد معروف در بغداد
بفقیر گفت در استنبول در زمان بایزید از ملوک آل عثمان در مسجد که الحال مشهور است با صوفیه و سابق بر این
کنیسه و کلیسای اعظم نصارای روم بود و این نکته است که در اسلام مسجد بوده اند و بعد را دیگر ساخته اند و نظر این آیه را از ته دریا بدر آورده اند

آورده اند در دنیا از آن عظیم تر مسجدی نیست بلکه نصف آن مسجد را از ته دریا بالا آورده در آنجا لوحی یافتند سطری
چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت نوشته بودند در زمان ارسطاطیس پادشاه یونانی
که از کل محکوم در زمان او بهم رسید در آن لوح اسامی چهارده معصوم و یک سطر در آخر آن لوح بر این نحو […] بنت
معاویه غاویه علیه ما علیه بود در آنجا نوشته بود که مهدی آخر الزمان از امت محمد است و از فرزندان دختر احمد است
که مسیح با حواریین خواهد آمد با او اقتدا کند در حالیکه دنیا مملو شود از ظلم او پر از عدل کند و بعد از ترجمه بازی
خواندند از رسوای بنت عمر و معاویه در اسکودار بدریا انداختند و مقالات غیر شیعه اثنا عشریه از غلات
و خوارج و ملاحده این است و تناسخیه اهل اسلام در وجود آنحضرت خلافی ندارند اما اسناد مهدی […]
از فرزندزادگان اسمعیل بن جعفر ع میدانند و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه و مغرب بوده از شیعه
میگویند که حضرت صادق ع مهدی این امت است و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود بلکه کیسانیه گویند امام بعد از امام
حسین ع محمد حنفیه است او مهدی موعود است و زنده است و در کوه رضوی از کوههای یمن در کهف عقیق غایب شده چون دجال بیاید او خروج نماید و دجال را
بکشد و جهان را پر از عدل و داد کند و بعضی از ایشان گویند که محمد حنفیه خدا است و مختار […] مهدی او در امامی […]
امام جعفر صادق ع و توبه کرده دین او را گرفت میگویند که مهدی محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب ع
و او زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه میگویند مهدی امام است محمد بن القاسم بن عمر بن علی بن الحسین ع بود خداوند طالقان
که معتصم عباسی او را گرفت و حبس کرد و در حبس مرد و عباسیان این سند را […] مهدی بن منصور دوانقی میدانند […]

این نسبت را باولاد امام حسن بن امیرالمؤمنین ع میدهند و بعضی از کیسانیه ابن الحنفیه را امام میدانند و بعضی

از سفهاء شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شد و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت و بعضی از

عامه ملاعین بر این رفته‌اند که هنوز متولد نشده و غیبت او از جانب خدا نیست که بطلان آن فهمند نعوذ بالله عن ذلك

و بعضی گویند که او خود غیبت اختیار کرده بود و آن بسببی و جهتی در همین مقصد ضلالت لازم نمیآید

میگویند که غیبت آنحضرت بسبب قلت انصار و کمی اعوان و خوف از اعدا بوده است و از ظلم و ستم عمش جعفر کذاب

و معتمد عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان و هجوم عام بجهة آنکه او را بگیرند و بکشند از زنان و از مردها غیبت اختیار کرد

در غیبت صاحب الامر ع از آن قایل نیستند که غیبت اختیار کرده میگویند اگر غایب میبود در این مدت باید

که پیدا شود و نمیتوان که آنقدر عمر داشته باشد و اگر زنده میبود باید دیده شود جواب آنست که قایلند که بسیاری از نیکان و بدان

در جهان زنده اند و عمرهای طولانی زیاده از چهار هزار سال و پنجهزار سال دارند پس اگر آنحضرت عمر طولانی داشته باشد بعید نیست

و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن برآورد و سبب دیر ظاهر شدن بجهة مصالح خیر است که خداوند

عالمیان میداند و بس و خودش یعنی صاحب الزمان ع نمیداند و از نیکان کسی که زنده است حضرت ادریس است و دیگر حضرت خضر که زنده است

در دریاها و بیابانها راه نمای گم گشتگان است و دیگر حضرت عیسی ع که زنده است و در آسمان چهارم است و دیگر حضرت الیاس

که در دریاها میباشد و دیگر رجال الغیب اند باعتقاد اهل تصوف و غیره که ایشان چهل تن اند از اقطاب که در دو جهان میگردند و کدام

که قطب میشوند و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردودان ابلیس است و دیگر دجال بن صائد

بن صیاد است که زنده است و حاران که مخلوق شده اند زنده اند و خود تن با خرش سبک رواست در جزیره از جزایر طبرستان نیست آن
جزیره شصت فرسخ است در شصت فرسخ و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میدهد و آن خر تمام آنرا میخورد و دیگر بار سبز شده
و باز روز دیگر بقدرت حق تعالی آنجزیره را پر علف میکند و او میخورد   بدانکه دجال غیر ابن صیاد است
کافر و از فرزندان آدم است نه از دیوان و جنیان و در نهایت مهارت است در علم سحر و در زمان پیغمبر متولد
شد از عبدالله بن عمر علیه اللعنه مرویست که روزی رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخاست و برفت و اصحاب در ملازمتش
بودند تا بدری رسید که آنرا آخر دل میگویند و بر در آنجا مجمع تشریف برده تا بدر خانه رسید و در را زد پس زنی بیرون آمد و گفت
یا ابا القاسم چه میخواهی گفت یا ام عبدالله رخصت میدهی که عبدالله را ببینیم پس زن گفت از وی چه میخواهی او دیوانه است کثیف و خبیث
بر جامه خود حدث میکند و حرفهای گفتنی میگوید آنحضرت گفت که چنین باشد گفت درآیید چون داخل شدیم دیدیم که سر در قطیفه
برده و خود بخود حرف میزند حضرت با او گفت چه میبینی گفت میبینم حق و باطل و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو اشهد
ان لا اله الا الله و انی محمد رسول الله آن لعین گفت بلی اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله تو با من امر را در میان
ببینی روز دیگر آنحضرت تشریف برد و او را دید در باغی در رضی با آواز بلند چیزی میخواند پس زن گفت حرف مزن و از در
بر برای که محمد است پس ساکت شد آنحضرت گفت کاش نهادی گفت همانجا جواب شنید روز سیم که آنحضرت تشریف فرمود دید که در میان
گوسفندان آوازی میکند چون او از اطلاع آنحضرت کلمه شهادت اعاده فرموده همان جواب شنید بعد از آن فرمود
که ترا مهلتی داده اند و بارز روی خود نخواهد رسید و آنچه مقدر شده از تو بفعل خواهد آمد بعد از آن آنحضرت با صحابی

نبود اخبار فرمود که حق تعالی هیچ پیغمبری را بر نینگیخته که قوم او را از دجال نترسانیده باشد و لیکن در امت من ظاهر خواهد گردید
و او بیرون خواهد آمد بر خری سوار عرض میان هر دو گوش آن خر یک میل باشد و بهشتی و دوزخی و کوهها از نان و نهرها از آب
همراه او سیر خواهد کرد و اکثر تابعان زمان او یهود و عرب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بر حرمین نخواهد
رسید و انا ربکم الاعلی خواهد گفت و کار امر او مشتبه نبود باید که بدانند که خدا کور نیست و بر خر سوار نمیشود و این باید
بعد از نقل این حدیث گفته که عجب است از جماعتی و اهل عناد که نقد این ابن حزم مینمایند و از نقلای صحاب اند در رد عجبش در زمینه
استبعاد میکنند و در روایت دیگر آمده که روزی آنحضرت بدهی که دو فرسخ از مدینه دور بود رفت و فرمود که ولادت دجال
در مدینه خواهد آمد و نام پدرش صاید و مادرش کاهنه و یهود بود و نزد یهودی دجال را قطامه میگویند و در روایت دیگر پدرش
دو نام دارد و مادر دجال میمونه و در روایت دیگر کنیت دجال ابو یوسف بوده یهود دجال را پیغمبر میدانند و چون ظهور میکند او را
خدا میدانند و در روایت دیگر آنحضرت ع چون مکان تولد او را بیان نمود این حکایت در روز جمعه و در روایتی چهارشنبه وقت آفتاب زرد شدن
متولد شد و چون بر زمین فی الحال نشست و حرف زد و خود را وصف میکرد و هر چه که بخاطر میگذرانند میگفت و از عجایب
بزرگ میشد یک چشمش مثل دانه انگور که بر سر آمده باشد بیرون آمده و چشم دیگرش ممسوح بود یعنی هموار و باطل و ریش
دراز داشت او را دجال نام کردند و دجال بمعنی دروغگوی فریبنده است و در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم
با آن ده رسیدند و آن شور و غوغا شنیدند از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت با ایشان گفتند و بدرون خانه اش رفتند
دیدند که بر تخت نشسته بخط صحیح یزدانی نوشته الکافر بالله و در روایت دیگر کاف و فا و را جدا جدا نوشته بودند از اینجا

بخدمت حضرت رسالت پناه رفتند کیفیت آن حکایت را چنانچه دیده و شنیده بود عرض رسانیدند روز دیگر آن سرور عالم با ابن مسعود
و عمر با آنکه ده نفر تشریف فرموده بدر خانهٔ دجال رسیدند مادر دجال آمد آنحضرت را باندرون برد و در وقت رفتن با صحابه خود
تعهد نموده که سوره از آن حکم دخان را بخاطر گرفته تا دجال را امتحان کنند که چه میگوید چون داخل شدند دیدند که دجال مربع
نشسته با دُرّی گرفته خود را با دیگران و حلقهٔ چشم بزرگ می‌نمود و با مردم سخن میگفت حضرت فرمود که ای دجال شهادت ده
که من رسول خدایم او گفت تو شهادت ده که من رسول خدایم سید عالم فرمودند تهالک یا ملعون یعنی هلاک شوی ای ملعون
یعنی دور افتاده از رحمت خدا در مرتبهٔ دیگر شهادت طلب فرمود دجال همان هذیان بود در مرتبهٔ سیم فرمود بگو لا اله
الا الله محمد رسول الله دجال همان بیهوده اول دو بار گفت چون آنحضرت از اسلام او مایوس شد آنچه در خاطر گرفته بود
استفسار فرمود دجال به سنجال گفت آن دخ است حضرت فرمود قاتلک الله پس عمر شمشیری بر سر دجال زد اصلا
در او اثر نکرد برگشت بر عمر وا آمد و چهار انگشت نشست و خون بر سر و روی عمر ریخت حضرت فرمود که ای عمر تو
نتوانی برای قضای خدا چاره برانگیزی بعد از آن دست مبارک خود را بر جراحت او گذاشت بصحت مبدل شد چنانچه نبود
و از آنجا بیرون آمد در سمت مدینه عنان توجه معطوف داشت و دجال بعد از آن نقاب آن معتدان فدر و جلال بعد ازین
عدوان پوشیده و عصای طغیان برافراشته بجانب مدینه رفت چون خلایق دیدند آن حقیقت غریب و عجیب را که وی بود
بر وی جمع شدند دجال بر کوهی دوید و سنگی گران برداشت و بر سر راه خلق گذاشته در میان آنکوه محبوس گردانید
عمر زنان و کودکان بخدمت آنحضرت شتافته حقیقت عرض نمودند و حضرت متوجه آنکوه شد و دست بدعا برداشته گفتند یا

تر این بد افعالرا تا و فتنه خود مبدای از امت من دفع کنی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده دجال بیجلال

خود گرفته بهوا برد هرچند تضرع و ابتهال نمود آن حضرت متوجه نشد آن مرغ دجال را بدریای طبرستان رسانیده در جزیره

انداخت و در آنجا مقید و محبوس ساخت و در کتب صحاح المصابیح و غیره از بعض ذکر کرده که تمیم داری روزی

در خدمت حضرت رسالت پناه میگفت که ما سی کس در کشتی بودیم ناگاه کشتی در دریا بتلاطم آمده شکست من به تخته

پاره چسبیده بجزیره رسیدم و بر دابه دیگر کشتی ناگاه در دریا سرگردان شد آخر بجزیره رسیدیم در آنجا چیزی

دیدیم آنقدر بزرگ اگر پیش سرش بودی دمش نمیدیدی سرش مثل برج و در تنش مثل گردی و تمام تنش

چون پشت گاو تمام بدنش کل کل بقدر درهم گفتم سبحان الله هرگز حیوانی بدین صورت ندیده ام آخر گفت بمن

دجال سوار خواهد شد از من عجیب تر است گفتم کجاست گفت درین قصر پس داخل قصر شدم شخصی را دیدم که آن بزرگی

انسانی کسی ندیده بودم یک چشمش ممسوح و چشم دیگر چون ستاره میدرخشید در میان دو چشمش موی بر آمده در جبهه

اش نوشته الکافر باره واره با شنه‌ها تا زانو در زنجیر و دستها اسبش بر گردن بغل بسته میان آسمان و زمین معلق

ایستاده بمن گفت تمیم داری گفتم بلی احوال چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیدی گفتم محمد تهامی عربی

که تولدش در مکه بود و بمدینه هجرت کرده صاحب لوا و شفاعت و حوض کوثر گرامست گفت آری چون باو

برسی تصدیق او بکن و باو ایمان آور و این نصیحت که ترا کردم بجا آور کردم و بعد از آن مسیح پرسید که عرب باو

حرب کردند گفتم آری گفت آخر چه چیز قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان اطاعت کردند گفت خیر ایشان در این است

بعد از آن گفت که نزدیک است که مرا اذن خروج دهند همه روی زمین را در چهل روز بگردم بغیر از آن الا غش ... نام او تمیم
نامش طیبه بود طیبه و بر دو دیگر ... نام مدینه پس پیش آمد و زانو بر زمین زد و گفت این چند کرا برداری در زمین ایشان آورده
و ما بر آن خر سوار شده در یک ساعت بمدینه رسیدیم پس تمیم داری نصرانی بود بخدمت رسول ص آمده و ایمان آورده در اخبار
آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدای تعالی در سال اول آسمان را امر فرماید که ثلث باران کم کند و سال دیگر آسمان و زمین
هر کدام دو ثلث برکت و رحمت را قطع کنند و در سال سیم یکقطره باران نبارد و یک برگ گیاه از زمین نروید
بعد از آن دجال خروج کند و ظاهر میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت ع باشد و در روایتی هست که بعد از
ظهور آنحضرت ع باشد خروج کند اول بر کوهی نشسته باواز بلند فریاد میکند که آوازش هزار فرسخ رسد و بار دیگر
نعره زند که ابرار و اشرار بشنوند سی و نیم روز و بروایتی دیگر چهل روز بر سر آن کوه توقف کند تا اسباب ضلالتش
مهیا شود و شیطان آید و بهمه کاره در همراه او باشد بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن خر سوار شود و مرویست
که دست و پایش تا زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و میان هر دو گوشش چهل میل فاصله دارد و در یک گوشش او چهل هزار
کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسخ و درازیش سی فرسخ و هر گامش یکمیل و بقولی بین گامش چهار فرسخ
باشد و بجای از مویش آواز نغمه تازه و سازی در کمال خوشی بر آید و یک کوه زرد از فوق راست است با او بهر جا که رود
نماید در نظر آراسته پر از انواع نعمتها و میوه ها از هر جانب نهرهای جاری که طمع بینندگان از دیدن او پرواز کند
و آن را بهشت نام کند و از جانب چپ آن کوهی دیگر پر از آتش و مار و عقرب و انواع حشرات الارض و اصناف عذاب

باشد و از آن دوزخ نام کند و بآواز بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شما ام و پروردگار بی همتا ام هر کس اطاعت من
کند و بمن ایمان بیاورد او را داخل بهشت خود کنم و بانواع نعمتها متنعم گردانم و هر که اطاعت من نکند بدوزخ خود
اندازم و باصناف عذاب معذب گردانم غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند و جمع کثیری از حرامزادگان و بچه های
بردی پیرو او شوند و همه جا را مسخر خود کند الا کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و بیت المقدس و چون خواهد که داخل شود ملائکه
با حربهای الهی با ضربهای عذاب برو حمله کنند چون نزدیک بکعبهٔ معظمه رسد حضرت عیسی ع از آسمان فرود آید در پیش صاحب الامر ع
و در وقت نماز باشد که روح الله با آنحضرت اقتدا کند و بعد از آن سرور متوجه دجال شود با حربه که از آسمان آورده
حمله کند او بگریزد و خدای تعالی زمین را امر کند که او را بگیرد و نگذارد که او برود و آنحضرت او را بکشد و در بنا و درختی و دیوار
و کوهی که اصحاب آن ملعون در آنجا باشند بآواز بلند ندا کنند که اینجا است بیایید و بکشید و بر ذات دیگر اثری از آن کافر
مهدی ع آن رئیس اهل ضلالت را بجهنم فرستد و بروایت از آنحضرت منقولست که قامت دجال بلند است و ابلق
رو و ازرق چشم است و در پیشانی شاخ دارد و دو دهانش بدبوست و ناخنهای او بزرگ است و او را هزار هزار شصت هزار کس
خواهد بود و بحضرت خضر ع بر میخورد و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری و آنحضرت را میکشد تا سه مرتبه و حق تعالی او را
زنده میکند و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصر از آن اینست که دجال در زمان رسول ص متولد شد
و رسول خدا سه مرتبه بخانهٔ آن ملعون رفت فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و برسالت من بنما در آن ملعون ابا
نموده راضی نشد پس حضرت فرمود که خدای تعالی به پیغمبرانش احوال آن ملعون را خبر داده اند که هرگاه که خروج کند

خدای نماید کور است و بدانید که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج کند بر خری سوار باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا باشند

و یهودان باشند بضرب سنگ مسلمانان بکشند اول یهودان بخدائی او اقرار کنند و بطریق مخالفان آنکه عمر بعد از آنکه تیغ

بر دجال زد برگشت و بر زبانش گذشت بر دجال ضرری نرسید واز حضرت

امیرالمؤمنین ع منقول است فرمودند که بیرون میاید و بر خری سوار است که ما بین گوشهای او هفت ذراع است ظهور آن

ملعون در سالی خواهد بود که قحط شده باشد و هر گام چهارش یک میل است و تابعانش جماعتی اند که طیلسانهای سبز میپوشند

گویا طیلسان بر تنشان یهود است و حضرت صاحب الامر ع در بلاد شام او را بروز جمعه در عقبه فیق بقتل خواهد رسانید و در روایت

شافعی برده هر که او را آنکه گویند از مرتفع فلسطین او را بقتل رساند و در روایت دیگر آنکه آنحضرت مسیح او را در صخره بیت

المقدس ذبح کند در خرایج از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که روزی خطبه میخواندند

و بعد از فراغ فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی یعنی آنچه میخواهید بپرسید از من پیش از آنکه نیابید

مرا صعصعه بن صوحان قد برافراشت و عرض نمود که یا امیرالمؤمنین ع کی دجال بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علم

از اسرار مخفیه است نباید حضرت اظهار آن نمایند اما نشانها و علامات است فوت کردن و سهل شمردن نماز

و برطرف شدن امانت و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مصلحت با زنان کردن و سفها را امور عظیم فرمودن و خون ریختن

و سهل شمردن و علما ضعیف باشند و بعلم فخر کنند و امرا فاجر و وزرا ظالم شوند و علما خیانت پیشه کنند و فقرا

شهوه خود نمایند و بعلانیه فجور کنند و طلاق بسیار شود و نقش زر در منارها بلند شود و مسجدها کنگره دار گردد و مصحفها حلی

بحر سانند و بهتان شایع شود و ستم و طغیان رونق گیرد و صفهای نماز درهم رفته و بهم پیوسته باشند و اما دلها متفرق و الم
دور بود و نقض عهد سهل شمرده و خلف وعده را سهل دانند و نزدیک باشد زنان با شوهران در تجارت شریک جهت حرص
دنیا و آرزوهای فاسقان بلند باشد و کفیل ایتام و رئیس قوم اراذل ترین ایشان باشند و از فسق و فجار ترسیده باشند
و به تقیه با ایشان سلوک کنند و تصدیق دروغ کذاب نموده صادق باشند و خاین امین و زنان بمردان مانند
شوند در لباس و مردان بزنان شبیه جویند و مردان بمردان اکتفا کنند و زنان با زنان عیب نمایند زنان چون
بمردان سوار شوند و در زینها کردند و گواهی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند و گواهی را از گوش نکنند و
فتوای دروغ دهند علم دنیا را با غرض آشتی ترجیح دهند و اخبار را نمایند چون گرگان باشند پوست میش پوشند و دلها
از مردار بدبوتر و از صبر تلخ تر لیکن شمار است که در انفس روزگار خود را از میان کنند چون حدیث طولانی
بود این مطلب ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آنکه اهل سنت میگویند زنده است عوانی مار دوش است که در چاه دماوند
فریدون او را حبس کرده هنوز مقید و محبوس است و کراحی را گویند از آنجا که دهن آن غار را است که برد و شهای ضحاک است
در فرو رفته است و کسی نتواند که از حرارت دهن آن غار بیرون آورد و حق تعالی ضحاک را در دنیا باین عذاب معذب
ساخت و دیگر هاروت و ماروت است بعقیده ایشان در چاه بابل آویخته اند و دیگر مسیحا است که سیاری باشند در بیابانها
میگردد چون مسیحی بود خضر علی و حرف فرستاد بحضرت موسی که او را بکشد و بعضی از ایشان قایلند که مسخ نموده شده
که بصورت ملکی است و در بیابانها تنها میگردد و بعضی این مکار در جهت ستاره در رود خانه نبط دیده اند و دیگری

سیمرغ است که عنقای مغرب است و بدعای حنظله بن صفوان غایب شد و دیگران آن قزلباش که باعتقاد ایشان جانور
حضرت امیرالمؤمنین ع یار اوست و هنوز در بیابانها میگردد و دیگر بچه ناقه صالح است که گویند هنوز در میان
کوههای شام میباشد و ناله میکند و قافله حاج که بآنراه میروند ساز نمیزنند و نعره و آواز بر نمیدارند که شتران ایشان
صدای ناقه نشنوند و اگر بشنوند همه شتران بمیرند و دیگر اکثر عقلا میگویند که ققنس مرغیست که هزار سال عمر میکند
چون وقت مردنش میشود هیمه اسباب جمع میکند و بر روی آن می نشیند و ناله میکند و پر و بال میزند و آتش از بال او بر هیمه می
افتد و میسوزد   در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان و بعضی هشتم ماه مذکور گفته اند و در کشف
الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه رمضان واقع شد در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش
امام حسن عسکری ع و والده ماجده اش ملکه دختر یشوعا فرزند قیصر روم بود و از نسل شمعون بن حمون الصفا
وصی حضرت عیسی ع ملقب به نرجس خاتون و بعضی گویند علویه است دختر زید و این قول در نهایت ضعف است
و در حین وفات والد بزرگوارش پنج ساله بود که برتبه امامت سرافراز شد   از طریق عامه که
از صحاح سته ایشان استخراج شده که یکی از اهل سنت صحاح را بر آن قرار میدهند اول نقل ابو هریره عن النبی ص
انه قال لا یقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیة و جبل الدیلم و لو لم یبق الا یوم لطول الله
ذلک الیوم حتی یفتحها   عن ابی هریرة قال قلت یا رسول الله لکل نبی وصیا و سبطین فمن وصیک
و سبطاک فسکت و لم یرد علی جوابه فصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره منی فجعلت ادنو و ادنو

من غضب رسوله قال ان الله بعث اربعة آلاف نبي وكان لهم اربعة آلاف سبطاً فوالذي نفسي بيده انا خير
الانبياء ووصيي خير الاوصياء وان وصيي علي بن ابي طالب وان سبطي خير الاسباط ثم قال الحسن والحسين سبطاي
من هذه الامة وان الاسباط كانوا ولد يعقوب وكانوا اثني عشر رجلا فان الائمة بعدي اثنا عشر رجلاً من اهل بيتي
علي اولهم وآخرهم محمد المهدي هذه الامة الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه الا ان من تمسك بهم بعدي فقد تمسك
بحبل الله ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله   عن عمر بن الخطاب قال قد سمعت رسول الله يقول الائمة بعدي
اثنا عشر تسعة من صلب الحسين منها المهدي هذه الامة من تمسك بعدي اثنا عشر لهم فقد استمسك بحبل الله ومن
تخلى فقد تخلى من الله   عن ابي هريرة قال صلى بنا رسول الله صلعم صلوة الفجر ثم اقبل علينا فقال معاشر
اصحابي من احبنا اهل البيت حشر معنا ومن استمسك بالعروة الوثقى نجى فقام اليه ابو ذر فقال يا رسول الله
فكم الائمة بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل فقال الكلهم من اهل بيتك فقال كلهم من اهل بيتي تسعة من صلب
الحسين والمهدي منهم   ابي امامة قال رسول الله لما عرج بي الى السماء رايت مكتوبا على ساق العرش
بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم ايدته بعلي بن ابي طالب ونصرته به ثم بعده الحسن والحسين ورايت علياً علياً علياً
ثلث مرات ورايت محمداً محمداً مرتين وجعفراً وموسى والحسن والحجة اثني عشر مكتوبا بالنور فقلت يا رب من
هؤلاء الاسماء فقال هم الائمة لي فهو دينك يا محمد الائمة بعدك والاوصياء من ذريتك   عن
عائشة قالت كان لنا مشربة وكان النبي صلعم اذا جاء جبرئيل لقيه فيها فلقيه رسول الله صلعم مرة وامرني ان لا

يقعد الى فخذ الحسين ع بن علي ولم يعلم حتى انتبه فقال جبرئيل ع من هذا فقال رسول الله ابني فاخذه النبي

ص من حجره فاجلسه على فخذه فقال جبرئيل ع اما انه سيقتل قال رسول الله امتي قال نعم وان شئت اخبرتك بالارض

التي يقتل فيها فاشار جبرئيل ع الى الطف بالعراق واخذ تربة حمراء فاراه اياها فقال هذا من تربة

مصرعه فبكى رسول الله فقال جبرئيل لا تبك فسوف ينتقم الله منهم لقائكم اهل البيت قال لو ان الله يخرج من صلب الحسين

ولدا وسماه علي خاضع لله خاشع يخرج من صلب علي ابنه وسماه جعفر ناطقا عن الله صادقا في الله ثم يخرج

من صلبه ابنه وسماه موسى واثق بالله محب في الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عليا الراضي والداعي الى الله ثم

يخرج من صلبه ابنه وسماه محمد الراغب في الله والذاب عن حرم الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عليا

المكتفي بالله والولي الى الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه حسنا المؤمن بالله مرشدا الى الله ثم يخرج من صلبه

ابنه وسماه كلمة الحق ولسان الصدق مظهر الحق حجة الله على بريته له غيبة يظهر الله به الاسلام واهله ويخمد

بالكفر واهله   عن خوارزمي باسناده عن سعد بن ظريف عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله انا واردكم

وانت يا علي الساقي والحسن الذائد والحسين الآمر وعلي بن الحسين الفارط ومحمد بن علي الناشر وجعفر

بن محمد السائق وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين وقامع المنافقين وعلي بن موسى مزين المؤمنين

ومحمد بن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب شيعته ومزوجهم الحور العين والحسن بن علي سراج اهل الجنة

يستضيئون به والمهدي بن الحسن شفيعهم يوم القيامة حيث لا يأذن الله الا لمن يشاء ويرضى   ما نقله ابو درداء

والترمذي كل واحد منهما بسنده يرفعه الى ابي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله ص يقول المهدي ع مني اجلى
الجبهة اقنى الانف يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً   في كتابه كفاية الطالبين من الدار
قطني صاحب الجرح والتعديل قال اتيت ابا سعيد الخدري فقلت له تشهدت بدراً فقال نعم فقلت الا تحدثني
بشيء مما سمعته من رسول الله في علي وفضله قال بلى واخبرك ان رسول الله مرض مرضة فقه منها فدخلت
عليه فاطمة ع تعوده وانا جالس عن يمين رسول الله ص فلما رأت ما برسول الله ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى
الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله تعالى اطلع الى الارض اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع
ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصياً اما علمت انك بكرامة الله اباك زوجك اعلمهم
علماً واكثرهم حلماً واقدمهم سلماً فضحكت واستبشرت فاراد رسول الله ان يزيدها مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وآل محمد
فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب ايمان بالله ورسوله وحكمة وزوجة وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف
ونهيه عن المنكر يا فاطمة انا اهل بيت اعطينا ست خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الآخرين نبينا خير
الانبياء وهو ابوك ووصينا خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة عم ابيك ومنا
مهدي الامة الذي يصلي عيسى خلفه ثم ضرب على منكب الحسين ع فقال من هذا مهدي الامة قال ابو عبد الله محمد بن يوسف
بن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب الجرح والتعديل   ما اخرجه ابو داود بسنده في صحيحه
يرفعه الى علي بن ابي طالب ع قال قال رسول الله ص لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلاً من اهل بيتي

يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً   ما رواه ابو داود في صحيحه يرفعه بسنده الى ام سلمة زوج النبي ص قالت سمعت
رسول الله ص يقول المهدي من ولدي من عترتي من ولد فاطمة ع   ما رواه القاضي ابو محمد الحسين بن مسعود البغوي
في كتابه المسمى بشرح السنة اخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد منهما بسنده في صحيحه الى ابي هريرة قال قال رسول الله
كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم وامامكم منكم   اخرجه ابو داود والترمذي بسنديهما في صحيحيهما يرفعه كل واحد منهما بسنده
الى عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله ص لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث
رجلاً من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي اسم ابيه يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً   ومنها في رواية اخرى
ان رسول الله ص قال يلي رجل من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي ابي داود والترمذي   ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد
الثعلبي في تفسيره يرفعه بسنده الى انس بن مالك قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادات الجنة انا وحمزة
وجعفر وعلي ع والحسن والحسين ع والمهدي   ما نقله صاحب كتاب فصول المهمة وكشف الغمة ان ابا داود والترمذي
قال قال رسول الله ص لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطي اسمه اسمي قالا ابن حجة وصاحب فصول المهمة
قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي من كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان من الدلالة على كون المهدي
حياً باقياً منذ غيبته الى الآن ولا امتناع في بقائه كبقاء عيسى بن مريم والخضر والالياس من اولياء الله وبقاء
الاعور والدجال والابليس اللعين من اعداء الله وقال هؤلاء ثبتت بقاؤهم بالكتاب والسنة واز صحيح
کسانیکه احادیث مهدی ذکر کرده اند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابو سعید الخدری و ابو ذر غفاری

و سلمان فارسی رحمهم الله و جابر بن سمره و جابر بن عبدالله الانصاری ابو سعید الخدری و انس بن مالک و ابو هریره
و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و زید بن ارقم و ابو امامه و واثله بن الاسقع و ابو ایوب انصاری و عمار بن یاسر و حذیفه
بن اسید و عمران بن الحصین و سعد بن مالک و حذیفه بن الیمان و ابو قتاده انصاری و از زنان حضرت فاطمه علیها السلام و ام سلمه
و عایشه اند و جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده اند که رسول خدا صلعم فرمود
بحق خدا ویکه جانم در دست قدرت اوست که نازل شود بر فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس صلیب نصاری را بشکند
و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر از اسلام قبول نکند پس فرمود رسول خدا چگونه خواهد بود
در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم و امام شما از شما باشد و در صحیح از جابر مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که همیشه
طایفه از امت من مقاتله خواهند کرد بر حق غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود که نازل خواهد شد عیسی بن
مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا تو نماز کنی او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی کرده و حافظ
حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی علیه السلام جمع نموده است و در کشف الغمه و فصول
مهمه و غیره ذکر کرده اند بحذف اسانید بیان مینمایم اول ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلعم فرمود مهدی
از امت من خواهد بود اگر عمرش کوتاه باشد هفت سال والا نه سال تنعم خواهد کرد در زمان او امت من تنعمی
که هیچ بدکاره و نیکوکار هرگز نکرده باشند از آسمان همیشه برکت خواهد بود و هیچ چیز نخواهد کرد زمین هیچ علوفه و دانه را
سبز مذکور از آنحضرت منقول است که فرمود مملو خواهد شد زمین از ظلم و جور و بعد از آن مردی از عترت

من خواهد آمد و دنیا را پر از راستی و عدل خواهد نمود و او ملک یقین خواهد بود هفت سال یا نه سال — بسند
مذکور از آنحضرت منقول است که قیامت قایم نخواهد شد بعد از آنکه مالک شود در زمین از عدل و داد مملو خواهد کرد
چنانچه از جور شده باشد پیش از آن هفت سال — زهری از علی بن الحسین از پدرش روایت نموده
که رسول خدا روزی فاطمه را گفت المهدی من ولدک — علی بن الهلالی از پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت
رسالت پناه رسیدم در حالتی که دنیا را وداع میکرد دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته میگرید پس آنقدر گریست تا آنکه آواز گریه
اش بلند شد رسول خدا سر بسوی او برداشته فرمود ای حبیبه چه چیز ترا میگریاند پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعد از تو
میترسم که خلق ترا فراموش کنند و با ما جور و ستم روا دارند پس رسول خدا فرمود که ای حبیبه من مگر ندانسته که حق تع نگاه
کرد و اطلاع یافت بر زمین نگاه کردنی و اطلاع یافتنی و برگزید از جمیع پدر ترا و او را برانگیخت برسالت و بعد از آن
توجه دیگر فرمود انتخاب نمود از جمیع عالم شوهر ترا و بمن وحی نمود که ترا بعقد او در آورم ای فاطمه من از اهل بیتم که حق تع بمن عطا
کرده است هفت خصلت که بغیر از ما بهیچ کس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تع خاتم النبیین
و اکرم المرسلین و دوسترین جمیع مخلوقاتم که پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا است و دوسترین جمیع خلق است
نزد الله تع و او شوهر تست و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهیدان است بهم نزد حق تع و او حمزه بن عبد المطلب است
که عم پدر تو و شوهر تست و دیگر آنکه جعفر از ماست که حق او را دو بال داده که با ملایکه در بهشت طیران میکند
و بهر جا که بخواهد میرود و او پسر عم تو و برادر شوهر تست و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که آن

دو

هر دو پسران تو امام حسن و امام حسین اند و هر دو بهترین جوانان اهل بهشت اند و جد ایشان که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو یکی
دو سبط خواهد آمد مهدی در آن وقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنه ها ظاهر گشته و خلقان بعضی بر بعضی مسلط
شده به نحوی که بزرگی رحم نه نماید کوچک را و نه هیچ کوچک رعایت تعظیم و توقیر بزرگان نماید در آن حال حق تعالی برانگیزاند
از این هر دو آنکس را که قلعه های ضلالت و گمراهی بگشاید و قفل از دلهای غفلت بر دارد و زمین را از داد و عدل پر
کند چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه وای نور دیده من محزون مباش و گریه مکن که حضرت حق عزته بنوازش من از سایر کس
رحیم تر است و مهربان تر بجهت درجه که مرا پیش اوست و بجهت محبت و مهری که مرا در دل است تحقیق که تزویج فرموده حق تعالی
ترا با زوج تو در حالتی که حسبش عظیم و نسبش عزیز تر و بر رعیت رحیم تر و با حکم دانا تر و در تقسیم کردن عادل تر و با انصاف
از حق تعالی درخواست کرده ام که تو اول کسی باشی از اهل بیتم که بمن ملحق خواهند شد از اهل بیت من   حذیفه از عبد الله
بن عمر روایت کرده که گفت از آنحضرت شنیدم که فرمود مهدی (ع) از ده بیرون خواهد آمد که آنرا کرعه گویند   حذیفه
روایت کند که آنحضرت فرمود که بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد چون ستاره
پرنور   حذیفه از آنحضرت روایت کند که فرمود مهدی موعود مردی از فرزندان من خواهد بود که رنگ روی مبارک
او رنگ مردم عرب باشد و جسم و جثه او مثل اولاد بنی اسرائیل باشد و بر طرف راست روی او خالی باشد گویا ستاره است
نورانی پر ستاره در روی زمین از سلطنت بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشند بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان
و مرغان در میان زمین   ابو سعید از آنحضرت روایت کند که مهدی از ما و از اولاد ما خواهد بود و از جمله علامتهای او

کشیده باشد و پیشانی فراخ   ابو سعید از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهدی از ما اهل بیت مردی خواهد بود از امت
من که بینی کشیده خوش اندام و خوشنما بوده باشد او زمین پر خواهد ساخت از عدل بعد از آنکه از جور پر شده باشد   ابو امامه
باهلی از آنحضرت روایت کرده که میان شما و اهل روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود در دست مردی که از آل هرقل باشد بعضی
خواهد آمد یکی از صحابه مجلس پرسید کیست گفت یا رسول الله امام در آن روز که باشد فرمود امام خلق خواهد بود از فرزندان من
چهل سال حکم او است روی مبارک او مثل ستاره خواهد بود که نورانی باشد و در طرف راست روی او خالی سیاه
و عبای قطوانیه که بعبو [illegible] کوفه پوشیده باشد و او شباهت ببرادران بنی اسرائیل است و گنجها را از زمین بر آرد
و شهرهای مشرک و کفره بر دست او فتح شود   عبدالرحمن بن عوف از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود مهدی را
حق تعالی بر می انگیزاند از عترت من و ذریه من از زنان [illegible] او آنکه افرق الثنایا باشد یعنی دندانهای پیش او از هم جدا
باشد و اجلی الجبهه باشد یعنی پیشانی گشاده و روی زمین را از عدل خواهد کرد و مال را در زیاده و قدر [illegible] باشد هر کسی بقدر
استحقاق و حاجت میداده باشد   ابو حامد از آنحضرت روایت کرده که روزی آنحضرت خطبه میخواندند در اثنای آن یاد دجال کرد
فرمود که مدینه کثافتهای خود را بیرون خواهد انداخت چنانچه کوره کثافت آهن را دور میکند و آن روز را روز خلاص خواهند گفت [illegible]
از میان ام شریک [illegible] گفت یا رسول الله در آن روز عرب در کجا خواهند بود آنحضرت فرمود که اکثر ایشان در آن روز
در بیت المقدس خواهند بود در مدینه اندکی خواهند بود و امام ایشان در آن وقت مهدی است که او مرد صالح آن زمان است
ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که فرمود پیدا خواهد آمد مهدی و او را امیر گردانند برای [illegible]

حق تعالی ظاهر و پیدا از امت من در زمان او بتعیش و تنعم خواهند گذرانید و چهار پایان را آب و علف بسیار خواهد بود و زمین
بیرون خواهد آورد هر روئیدنی که در تخم داشته باشند و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چنانکه بی عدد و شماره
و فقیر در عهد او نماند   ابن عمر روایت میکند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی در حالتی
که ابر بر سر او سایه انداخته منادی ندا میکرده باشد که این مهدی خلیفهٔ حق سبحانه و تعالی است زنهار زنهار در آن ابر
که تابع او شوید و فرمان بردار او و مخالفت جایز ندارید   ابن عمر از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود
مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر ملکی باشد که ندا میکرده باشد که این مرد مهدی است در راه نمائید زنهار که تابع او شوید
ابو سعید از آنحضرت روایت کرده که فرمود بشارت باد شما را بشارت میدهم بمهدی ع که مبعوث خواهد شد در امت من
وقتی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد
از ظلم و جور و راضی خواهند بود از وی ساکنان آسمان و زمین و قسمت خواهد کرد مالها بر مردمان بسویت بر صاحب حقی از حق خود
خواهد رسانید   ابن عمر گوید از آنحضرت صلعم شنیدم که میفرمود که قیامت قایم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی
از اهل بیت من که نام او نام من باشد روی زمین را مملو کند از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور
از حذیفهٔ یمانی مرویست که آنحضرت فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که البته بر خواهد انگیخت
در دنیا مردی را اسم او اسم من و خلق او خلق من و کنیت او ابو عبد الله باشد   از ابن عمر مرویست
که رسول صلعم فرمود دنیا باخر نخواهد رسید تا آنکه حق تعالی برانگیزاند مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من

و اسم پدر او باسم پدر من ملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور   از ابو سعید
نقل است که آنحضرت فرموده باید که زمین از ظلم و دشمنی پر شده باشد بعد از ان بیرون آید مردی از اهل بیت
من که زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه پر شده باشد از ظلم و دشمنی   از زبیر بن عوام منقول است که آنحضرت
فرمود که ظهور خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او باسم من و خلق او بخلق من و روی زمین را پر از عدل
و راستی خواهد کرد   ابو سعید خدری از آنحضرت روایت نموده که بیرون آید مردی از اهل بیت من بعد از انکه
زمانه را اختلاف و انقطاع بهم رسد و فتنها ظاهر شود و در آخر ظهور کند و فتنها را برطرف نماید و اختلافها را باتفاق
مبدل نماید و او را عطاها و بخششها موافق حق و عدالت باشد   ابو سعید خدری از آنحضرت روایت کرده که بیرون
آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حق تعالی از آسمان برکت و زمین بیرون دهد برکتهای خود را
بجهة او و ملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه از دروغ و تعدی پر شده باشد و عمل کند بهمین طریق هفت و انکه
بجهة او مقرر شده اند نزول کنند در بیت المقدس   ثوبان از آنحضرت روایت نموده که رایتهای علمهای
سیاه از طرف خراسان بیاید و رو بان طرف کنید که خلیفه خدا مهدی ع در انجاست   ابن عباس روایت نموده
که در خدمت آنحضرت بودم جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش
متغیر شده و آنحضرت در دیدن آن مردم دیده بگریه رسانیدند پس ایشان گفتند یا رسول الله چه ادراک چهره ما نمی بینی که مکروه میداری
آنحضرت فرمود که ما از اهل بیتیم که اختیار کرده است حق تعالی از برای ما و برگزیده است ما را بجهة بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من

ازا راه وبلاها و محنتها بیابند که باین انتها علمای سیاه باشند و طالب حق باشند و با این لشکر تمیز شده باشند بعضی ایشان جهاد کنند

و کار بر دشمنان تنگ سازند تا چون خواهند که حق را بایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق بمردی از اهل بیت من

واگذارند که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن پر شده باشد از ظلم و جور پس هر که از شما کسی دریابد البته نزد

بجانب ایشان بشتابید اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا به سینه و زانو اگرچه راه رفتن بر روی برف باشد   حذیفه

روایت کرده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود وای بر این امت از پادشاهان جابر که چگونه خواهند کشت و خواهند

ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان نکنند مومن متقی در آنجا بزبان با ایشان خواهد ساخت و بدل از ایشان

بعد از آنکه نخواهد بود تا چون حق تعالی خواهد بقدرت کامله خود اسلام را عزیز سازد و جباران فاسد را یکدیگر کشند اسلام را

فاسد شده باشد بصلاح باز آورد پس حضرت فرمود که ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یک روز البته

حق تعالی دراز میگرداند آن روز را تا آنکه حاکم دنیا بشود مردی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بر دست او جاری

شود تا اسلام ظاهر گردد و کفر برطرف شود و البته حق تعالی وعده خود را وفا نماید و حق تعالی سریع الحساب است

٤٤ ابو سعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که متنعم خواهند شد امت من در زمان مهدی

نا که هرگز از اولاد کسی این قسم نعمت نکرده باشد آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین از گیاه خود هیچ

روییدنی پنهان نخواهد گذاشت بلکه آنرا بیرون خواهد داد   انس بن مالک روایت کرده که گفت از رسول الله

٤٤ شنیدم که میفرمود ما بنو عبدالمطلب از سادات اهل بهشتیم بعد از آن جماعت را مفصل نموده و بزبان آورده که آن من و برادرم

و عم من حمزه سید الشهدا و پسر عم من جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین ع   ابو هریره
گفت از آنحضرت شنیدم که میفرمود اگر باقی نماند از دنیا بغیر از یک روز البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من
و انتقام مظلومان از ظالمان خواهد کشید   ثوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم که میفرمود که در آخر
الزمان فتنه بسیار میشود تا آنکه سه کس از یکدیگر بر سر خلافت کشته شوند و بجایی نرسد بعد از آن رایات
سیاه پیدا شود و با دشمنان جهاد کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آن وقت خلیفه خدا مهدی مقتدا ظاهر شود
هرگاه بشنوند که مهدی ع خروج کرده با او بیعت کنید که آن خلیفه الله مهدی هادی است   ثوبان روایت
نموده که آنحضرت فرموده که رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شوند گویا دلهای ایشان قلعهای آهنین است اگر بشنوید
که ظاهر شده اند باید که بشتابید و مبایعت و متابعت ایشان کنید اگرچه رفتن بر روی یخ و برف باشد
سید خود امیرالمؤمنین ع روایت فرموده که گفتم یا رسول الله آیا از آل محمد خواهد بود مهدی ع یا غیر ایشان رسول ص
فرمود بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما ختم شود چنانچه فتح این دین را بدست ما کرده ختم آن نیز بما خواهد کرد و از ما
خواهد بود چنانچه مردمان بسبب ما از شرک خلاص یافتند برکت ما از فتنه و فتن هم نجات خواهند یافت بسبب
ما حق تعالی الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه دشمنان یکدیگر بوده باشند با هم محبت میکنند   عبدالله بن مسعود روایت
کرده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب البته حق تعالی دراز خواهد کرد
آن شب را تا مالک دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدرش با اسم پدر من و زمین را پر از عدل

و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند مالها را در میان مردم بسویت و برابر خواهد کرد و اسنیه
حق تعالی به برکت او دلهای مردم را غنی و بهم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد بود و هفت یا نه سال
و چیزی در زندگی بعد از او نخواهد بود دیگر یعنی و تنعم خلق را به حدیکه مثل آن ندیده و نشنیده باشند
ابو هریره از آنحضرت روایت کند میفرمود که قیامت قائم نشود تا آنکه مالک نشود مردی
از اهل بیت من که قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح نماید و از ترک اگر در روی زمین نماند
قیس بن جابر از پدرش از آنحضرت روایت نموده که فرمود در زود باشد بعد از من
خلفا باشند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من که پر
کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم ابو سعید روایت
کرده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پی او عیسی بن
مریم بعد از آنکه خروج نماید و عیسی از آسمان نزول کند جابر از آنحضرت روایت
نموده که میفرمود که نازل شود عیسی بن مریم پس میگوید که امیر قوم مهدی است پس با عیسی گوید
که بیا با هم نماز کنیم عیسی گوید بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این کرامت است
که حق تعالی با این امت عطا کرده است و در پی او آنحضرت نماز کند

سنه [illegible]

بازبین شد
۲۷۱ ش